

بازدید شد  
۱۳۸۲

۹۳۲۰	
کتابخانه مجلس شورای ملی	
کتاب تاریخ نادرست	
مؤلف: مجلس دربار	
موضوع: تاریخ - ناصرالملک هیدر	
شماره ثبت کتاب	۸۵۵۶۹ ۱۲۰۲۹

خطی - فهرست شده  
۹۳۲۰

بازرسی شد  
۸۲ - ۳۲

کتابخانه  
دفتر سلطان انصاری  
تبریز ۱۳۶۵ قمری



کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب تاریخ نادرست

مؤلف: حسن درویش

موضوع: ترجمه - ناصرالملک و همکاران

۹۲۲۰



شماره ثبت کتاب

۸۵۵۶۹  
۱۲۰۲۹

خطی - فهرست شده -  
۹۲۲۰

بازرسی شد  
۳۰ - ۳۱

کتابخانه  
حضرت سلطان احمد  
تهران ۱۳۵۵





از آنجا که این فیروز تصنیفات بهشت مطبوع عامه است در اقدام به نشر این کتاب خدایا  
 لایزال بماند و با تمام است سلاطین که بمانند که بنیاد بهر وجه در این راه که  
 بدون تحقیق خبری را ذکر کنم برای اینکه معلوم شود سایر احوالات فرجه بهر است این مختصرا  
 در دیباچه میگذارم خدعه تاریخ سدهین منور از روی عهد ششم روضه آصف و اوقات  
 و سایر جاهگیری و پادشاه نامه و تاریخ عالمگیری و غیره نوشته شده است و صورت این کتاب  
 تاریخ مشرق زمین که برای روشن این تاریخ جمع کدام امیدوارم تحت آن قدر نزدیک باشد  
 فصد راجع با وضع سلطنت منول در هندوستان قباد از روی قوت ایران و اسباب  
 بهشت فتنه نادر شاه هندوستان از روی یک نسخه ایرانی ترجمه شده است که نسخه نزد

در آن کتاب بطور است و باقی آن

غلی - فهرست

(هم در بزرگوار) ریسر کارخانه الفیض در (پلنه) برای (دکتر مید) فرستاده است  
 در اینکه وقایع مسطور در این نسخه صحیح است مشککی نیست زیرا که منجم پیش از ده سال  
 در هندوستان مانده و در آن وقت سه سال متصرف بعضی ابراهیمها و منعمها در آنجا مراد و  
 ملک بهر داشته ام و اغلب از قوتون کشی نادر شاه مذکور میگردد اما تقصیر در این حال  
 شاه از این مختصر محرمی که در آن وقت در افغانستان است بجز رسیده و خود او سلاطین در ایران آن  
 مملکت به زبان فارسی میدانند و مکرر با نادر شاه ملاقات کرده است روزنامه وقایع و احوال  
 بعد از درو نادر شاه به هندوستان و کارهای که در آنجا کرده است و نوشته تفویض بعضی  
 از محاکم هندوستان را بنا بر شاه قاضی بر بند خان برادر منور از منول پیر علی خان  
 احمد آباد فرستاده بود چون را بطه درستی میان ما بود روزنامه منور را بفرستادیم  
 خدعه تاریخ سدهین منول که در هندوستان سلطنت کرده و از ذکر امیر تیمور که آن  
 شروع شود **امیر تیمور** پیرایر طرغی خان و کینه قاتل در ششم  
 سده هزار و سیصد و سی و شش در میان سده هفت هجری در زمان حکمرانی







باز  
۱۸۱  
نسخه  
۱۸۱

بدو گفت **سلطان محمد میرزا** پسر پسر ایران شاه برباد شد

میرزا نصیر در سمرقند بخت و در زمان سلطنت شایخ غوی خود وفات یافتند تاریخ تولد و وفات آنها در تواریخ معتبر ضبط نشده است **سلطان ابوسعید میرزا**

پسر سلطان محمد میرزا در سن ۱۲۲۷ مطابق سن ۸۲۱ هجری متولد شد و پسر پسر از غرض گذشته بود که بر تخت نشست در سمرقند سن ۱۴۶۹ مطابق سن ۸۷۴ هجری

گشته شد سمرقند سلطنت و چهارم سال زندگانی که **عمر شایخ میرزا**

پسر چهارم سلطان ابوسعید میرزا در سن ۱۴۵۶ مطابق سن ۸۶۱ هجری در سمرقند متولد شد بعد از پدر فرقه خویش و استر و شایر استخوانی در سمرقند سن ۱۴۹۴

مطابق سن ۹۰۰ هجری وفات یافت عمرش سی و نه سال بود :

**نصیر الدین محمد بابا** پسر عمر شایخ میرزا است بهترین

تاریخ سلطنت او و وفات با برکت است که منو تصنیف کرده است در روز دهم

سن ۱۴۸۲ مطابق سن ۸۸۸ هجری متولد شد و در هشتم رژون سن ۱۴۹۴ مطابق

سن ۹۰۰ هجری بسن یازده سال در اندجان بر تخت نشست در مادر او از پسر پسر

انان او از یک غلبه و جنگ بود که بر قند کار بدشتان قوانین و مضافات از

سخو گو و پسر پسر هندوستان لشکر کشید چهار مرتبه به پسر پسر مراجعت نمود

دفعه پنجم در اواخر ماه سن ۱۵۱۶ مطابق سن ۹۲۳ هجری نزدیک قریه مایطیا

سلطان ابراهیم لودی بجنگید و با هزاره هزار تو بر سپاه دشمن که از صد هزار

سختی و زبون و هزار نفر جنگ همراه داشت غلبه کرد تمام انکسار را باستانی

دکن و کجوات و بنگاله سخو گو یازده ماه و پنج روز بعد از این جنگ بر راجه

که قور ترینج تا جداران هندوستان بود حمله برد و بر سپاه به شاد و فیلهای جنگ

غالب کرد در سمرقند پنجم ماه سن ۱۵۳۰ مطابق سن ۹۳۷ هجری

در چهار رنج نزدیک کره کنار رود جمن در گذشت در کابل مد فون کویش

چهارم و نه سال و چهار ماه و یک روز و سلطنتش سی و هفت سال و هشت ماه و دو

روز بود **نصیر الدین محمد بابا**



پسر ظهیر الدین محمد بابر در چهارم مارس سنه ۱۵۰۸ مطابق سنه ۹۱۴ هجری در  
 قلعه کابل متولد و در بیست و هشتم دسامبر سنه ۱۵۲۰ مطابق سنه ۹۲۷ هجری  
 در اکره بر تخت نشست در زمستان سنه ۱۵۲۱ مطابق سنه ۹۳۱ هجری  
 مالوه و کجرات حرکت کو سلطان بهادر بعد از آنکه در جنگ با همایون مغلوب شد  
 بمندو کرینخت تا قش کهنه از انجی پناهنده و از حانیا نیز کجانبایت و از  
 کانبایت بدو کرینخت همایون چندی در کانبایت اقامت نمود پس از آن مرا  
 کرد در سنه ۱۵۲۵ مطابق سنه ۹۴۲ هجری مالوه و کجرات را بقید اطاعت در آورد  
 در سنه ۱۵۲۸ مطابق سنه ۹۴۵ هجری بنگاله را تسخیر کرد در سال ۱۵۴۱ مطابق  
 سنه ۹۴۷ هجری اقبال او را با نخط طک داشت و شیرخان افغان او را  
 حاکم شیرخان کو دست پنج سال و پنج ماه و پانزده روز بولایتی گذرانید  
 این واقعه و پذیرای همایون در ایران و حمایت شاه طهماسب پسر شاه اسماعیل  
 از او در تاریخ البرز و یادش ه نامه و طبقات اکبرش می و تاریخ عالم از او بجا

۱۵۲۸  
 ۹۴۷  
 ۱۵۲۸

خطی - فهرست

کاند مسطور است ایراد آن در انجی موجب تطویر خواهد بود بانه خرد همایون در دول  
 سینا بر سنه ۱۵۴۵ مطابق سنه ۹۵۲ هجری قندار را از جنگ عسکری نایب بزرگ  
 کامران بیرون آورد و در شترودهم نواب بر سنه ۱۵۴۵ مطابق سنه ۹۵۲ هجری  
 کابل را از میرزا کامران گرفت و در بهار سنه ۹۵۱ هجری بزرگ سیاهناکه در بخشان افغان  
 طغیان نمود و بر حکمران مستقر شد و بمغلوب و بخش ترا بقید اطاعت در آورد و در  
 دسامبر سنه ۱۵۵۴ مطابق سنه ۹۶۲ هجری از کابل بهزم بمندوستان حرکت کرد  
 فوریه سنه ۱۵۵۵ مطابق ۹۶۳ هجری به مورانه در ۲۷ مه بهانسان برهند رفت  
 و در ستم زون با سکندر نور جنگید و او را مغلوب ساخت سکندر را با مادرش خان  
 صحیح او احمد و در زمان سلیم خان حاکم پنجاب بود بعد از سلیم خان و م از استقلال  
 زود بر تمام مملکت مابین رودخانه سند و گند و مانزو اکبر و نام خود را سکندر گذاشت  
 در بیست و چهارم ژانویه سنه ۱۵۵۶ مطابق سنه ۹۶۴ هجری همایون از این  
 جهان درگذشت و در کناره رودخانه مدفون گشت چهارم دسامبر ۱۵۵۶

روز

کاند



روز زنده گانی دینت پخیال و ده ماه و پنج روز سلطنت کرد

**نصیر الدین محمد بابر** پرنسیر الدین محمد بایون در

در از دهم اکبر سنه ۱۵۴۲ مطابق سنه ۹۴۹ هجری تولد یافت مولد او هندو بود

در چهار دهم ذی قعدة سنه ۱۵۵۰ مطابق سنه ۹۵۷ هجری در کدو نوزاد مورخان سلطنت بر سر گذاشت

و در آنوقت سیزده سال و چهار ماه از عمرش گذشته بود معاصرین او را پادشاه عظیم

و نیکو گویند و از شمرده قدر بلندی گویند قبلا نیز از فتوحات بزرگ او مویده اوقات هر است

تقریباً تمام هندوستان را بقید اطاعت در آورد و نصیر الدین فتوحات در اکبر نامه که ابواب

و میر و وزیر این پادشاه تصنیف نموده است و در طبقات اکبرش همی و منتخب التواریخ

سطور است طایفه را بر یک عقیده مذہبی ثابت قدم نمود و بنا بر این متبعین تمام

ادیان از تعویض آسمه بودند در سنه ۱۵۸۲ مطابق ۹۹۰ هجری اکبرش نامه بنیاد

پرتقال داشت و خواهرش را که ترجمه انجیل و تورات و موعود و فارسی برابر او بنویسند

و شخص عالمی هم برای تعلیم مذہب مسیحی همراه کند گشتی معلوم به ژر و نیمه کرد او

که با سنه فرانسیس کرزاویه معروف نسبتی داشت فرستاده این کشیش در سنه ۱۵۸۲ مطابق

سنه ۱۰۱۱ هجری زبان فارسی آموخته بود ترجمه از انجیل به پنج زبان لبطن منقول تقدیم کرد

برای اینکه ترجمه به اکبرش خوش تر آید نصیر انجیل را نیز با ترجمه قریح کرد و بدین بعضی از مطایبه

کنندگان را اطلاع بر این نامه مطلوب بخشد لهذا ترجمه تحت اللفظ آن گذاشته شود

**ترجمه نامه شایسته فرمان روی آفرین که**

**از انگلیسی محبت و اب فارسی ترجمه شده است**

حمد و سپاس مالک ملک حقیقی را از آنست که شایسته انضمام از ساحت ملکش بر روی در

حادثه انهدام بنیاد سلطنتش مصون است بسط رفیق و آستان که ترنیم قسمتی از عوالم خلقت

او است و فضای غیر متناهی زاویه محوئی از مصنوعات حکمت او قاهری که خلق عالم را

بعضیهم فوق بعضی مصور نموده آب شیرینی آدم را بدانش سرمد طین عدل کسرتور

فرموده قاهره در نهاد افراد این عشق و محبت گذاشت و بقا و نفع یا نازناز

با جمیع و تمدن داشت و در هر نامه و هدیه روح پر فروغ کرده پیا بران کسرتور



نموده و بصراط مستقیم دلالت فرموده بر روان و انوار آن که عالم اهرار خلیفه کاشف  
 و دقیق طبیعتند پوشیده نیست که در این نقش ناموت که نمونه عالم لهوت است  
 علت غایه خلقت عشق و محبت و بنیان آن بمیر و مودت است بر هر دلی  
 که شمع محبت تا به حد حلیه بقا و آید پوشیده و از غفلت قفا و نبه و ارهید هرگز  
 نبرد آنکه دلش زنده بخت و چه قدر این محبت و دوداد میان سید طین و با عدل  
 و او خوش افتاده است زیرا که مراد او از آنها با هم بسبب آسایش نبی آدم است از این  
 راه همیشه کنون ضمیر را این بهجه که بکبر بر حلیق محبت و دوداد و تشیید بهای یکبار و تکرار  
 مابین عباده و نایم مخصوصا با سید طین عظیم که اساتین حرام عالم و نقاد و مردمان  
 حضرت آدمند و یرد با علی حضرت پادشاهی که از انوار حکمت سینه اشرف و از  
 عقاید سینه اشرف است سرچ گوید و ذات ملکوتی صفاتش مستغنی از توصیف  
 و توشیح است و بواسطه قرب جوار بر این پادشاه نادر عقد مودت از اقامت امور  
 روزگار است و چون حقایق شخصی بسبب موانع عمیده و ملاحظاتی پسندیده

از شکست است توسط سواد معتمد و مراسدت مودت و تبت می توان قد فرمود  
 چه یقین است که المراسدت نصف اللذات امید چنان است که همواره در  
 فتح باب مراسدت فتوری رو ندید با مکنونات خاطر طریفین مستور از الله بر  
 رای جهان آرای آن را علی حضرت مشوف است که علی علم و فضل و یحیی  
 تمام امصار و در جمیع اعصار نظر بعقیده که در عالم سر و علن و در متفق اند که عالم  
 فانی نسبت به نشئه باقی قدر و منزلتی ندارد از این است که عقیده سلف و خلف  
 و پیشوایان مذاهب مختلف را عقیده چنین است که بر ریاضات و قنوت و مجاهدت  
 فوق الطاقه مخفورا از این عالم ناسوت کسبخته و با عالم لهوت او نیجه نماند از این  
 جهت تا ترک لذات حسیه و قاطع شهوات انسیه میهنه مخدله ثم خدا که کبر  
 کثرتش غریب شار قلب را از فضل الهی و لطف سرمدی بنور معرفت  
 تابع و صاحبان صبر و عقد را تابع و فرمان بردار مانجه و سع و الک مکنون  
 خاطر عدل گستر و منظور نظر حقیقت پرور آن است که بقدر مقدر و اندازه



میور با شوم فرمان بران خود بنوعی سوک نایم که از رفقا رو کردار تمام طبقات رعایا  
 برایشان شود و شکر باشند و حمد خدا را پسین که در تمام حرکات سکنت رضای  
 حق را وجهه مقصود خود قرار دادیم هر چند اغلب مردم بر حسب عادات متابعت  
 ابا و اسلاف منظم بتقلید آنها و بعد از آنها و اما بعضی آثار هم مقتدون بدین  
 که در آن متولد شد که معتقد شد و از لذت یافتن حقیقت که ادراک آن  
 غایب عقرب است محروم میمانند عا هذا در این اوقات شریف با علی منیف  
 تمام مذاهب مباهسته میکنیم و از صحبت با منفعت آنان غایب میسیم و لیکن  
 چون رخا رهش در مطلوب در نقاب اختلاف زبان موجب استیضا  
 از آن اعلی حضرت ممنون می شویم که شخص عالی را کسید زانکه بواسطه زبان  
 دانی بش هر معنی دلیریش و نیز بسبب ما رسیده که کتب مقدسه طوریته و اخبار  
 بعد از وفای ترجمه شده نسخه از آنها با کتاب دیگر که فایده یافته داشته باشد  
 در آن مملکت یافت شود برای ما انقاد فرماید و محضر اسحاقم روابط محبت

و داد و تشدید بنیان گیران و اتحاده در دست کرم معتبر و عالم معتبر متوجه سید مظلوم  
 منتخب و مشمول مراحم منعم بر سالت با مور منعم شفا بعضی مطالب اظفار خوار  
 کتب بیانات او را با عی درجه اعتبار بدانید و همیشه ابواب مرا سد تر مفتوح  
 دارید و اهدام عی مع التبع الهدی **اکبر شاه** روز سه شنبه در آن  
 اکبر سه ۱۶۰۵ مطابق سه ۱۰۱۴ هجری در آنکه از این دار فانی در گذشت  
 زمان سلطنتش چهار و نه سال و هشت ماه و یک روز بود در مقبره سکندر را نزد  
 شهر مدفون گردید و داد او از این قرار است سلطان سلیم متقی جهانگیر  
 سلطان مراد که در سنه ۱۵۹۸ مطابق سه ۱۰۰۶ هجری بواسطه افراط در سکر  
 در دکن وفات یافت سلطان دانیال که مانند برادر در سنه ۱۵۹۰ مطابق  
 سه ۱۰۱۳ هجری در دکن در گذشت سه دختر اکبر شاه ش هزاره خانم  
 شکران و یکم آرام بانو یکم بعضی **نور الدین محمد جهانگیر**  
 پسر محمد الدین محمد اکبر در نزد هم او سه ۱۵۹۹ مطابق سه ۱۰۰۷ هجری



در فخر متولد و سلطان سلیم موسوم شد فخر قریب بهشت فرسخ از ارکه مشت  
 دارد در پست و یکم اکتبر سنه ۱۶۰۵ مطابق سنه ۱۰۱۴ هجری بسن سیش  
 در ارکه به تخت بر نشست لقب و اسم خود را نورالدین محمد جهانگیر گذاشت بعد از  
 پست و در سال و شش روز سلطنت هنگام مراجعت از کشمیر به پور در  
 بیت و بمقام اکتبر سنه ۱۶۲۷ مطابق سنه ۱۰۳۶ هجری برض سینه که شست  
 سال بدانی مبتد بود در چیکار رستی وفات یافت بخانه اش را بلند بود  
 بردند و در آنجا مدفون گشت این پادشاه بسیار است محض و مقهور حسن قورچان  
 ملکه صف بود بدین سبب ده سال اخراج سلطنت بر خود اکران و بر مملکت سیاه  
 ابتلاد رخ آمد و مملکت که اصد و نسب این ملکه را می شناسند من لفت باقی است  
 اورا مصمم شدند و ملکه پادشاه را بر آن داشت که بر خد ف رسم مملکت  
 و برادر و سایر خویشانی او را بمقامات بلند برساند بعد از فوت جهانگیر نور  
 جهان خواست شهریار پسر جهانگیر را که کمینز زاده بود به تخت بنشاند قدش

او از این بود که دختر خود را از شهر او تشریف افکنی خان بعد شهریار در آورده بود  
 و چون سلطان خرم از پای تخت بر بود و به پسر که چکشر دارا گوید و سلطان بنشیند  
 و او رنگ زیب هنوز طفل و نوزاد جهان بعد از صف خان پدر زن سلطان خرم  
 و ادوات خان برای سه خیال ملکه و مختصر فرصت به نوزاد سلطان داد بخش  
 خرم را بر سر سلطنت نشاندند جهانگیر سه پسر و دو دختر داشت از دختر راجه  
 انداس سلطان فایمک در سنه ۱۵۸۶ مطابق سنه ۹۹۵ هجری و سلطان خرم  
 پدر سلطان داد بخش در سنه ۱۵۸۷ مطابق سنه ۹۹۶ هجری متولد شدند مادر آنها  
 چون سید پادشاه را سلطان خرم بیشتر از پسر خود دید بر او حسد برد و در سنه ۱۵۹۰  
 مطابق سنه ۱۰۱۰ هجری خود را سموم ساخت سلطان خرم نیز در سنه ۱۶۲۷  
 مطابق سنه ۱۰۳۷ در مجلس روزش با خورسید از دختر خواجه حنی سلطان پوز  
 در سنه ۱۵۸۹ مطابق سنه ۹۹۸ هجری متولد شد از دختر راجه (کوداس) را طاهر  
 چهار بانو یکم در سنه ۱۵۹۰ مطابق سنه ۹۹۹ هجری متولد شد از دختر راجه



(او د سولگ) در سه ۱۵۹۲ مطابق سه ۱۰۰۱ سلطان خرم متولد شد بجای

پدر بخت نشست و شاه جهان لقب کبیر هر پدر دیگر جهانگیر سلطان جهاندار  
سلطان شریار از یک ده که کبیر بود توأم بودند و در سه ۱۵۹۲ مطابق سه ۱۰۰۱  
تولد یافتند شریار داماد نور جهان ش و بدین واسطه نور جهان بر سر سلطنت او سنی

نور در سه ۱۵۹۲ مطابق سه ۱۰۳۷ شاه جهان بعد از جوسر سلطنت شریار در داد  
بخش و سه پیران سلطان دانیال کتائب و ظهورت و بهر سبب را بقدر

**شاه الدین محمد شاهریم نور الدین محمد**

جهانگیر روز چهارشنبه پنجم رانویه سه ۱۵۹۲ مطابق سه ۱۰۰۱ هجری متولد شد

و در روزیه سه ۱۵۹۲ مطابق سه ۱۰۳۸ هجری بسن سی و شش دراکره تخت

نشست بیای پنج بست و نهم مارس سه ۱۵۹۷ در ملک بیستم سلطنت پادشاهی

از آکره بدیج تغییر داده شاه جهان ابدا دشمنان مید را بجای گذار و رودخانه چمنه

و قصری عالی با باغها و مضافات دیگر بنا نهاد و متوجه از پنجاه ملک پادشاهی

ششصد و بیست و پنجه از پیرا و متوجه از ششصد و بیست و بیست و بیست و بیست

الکة سال و چهار ماه و هجده روز با فیروزی سلطنت کبیرش سلطان دارا شکوه ادرا

مسیر کبیر و بعد پیر سیمش سلطان اورنگ زیب او را مغرول و در قلعه آکره مقید ساخت

در روز شنبه بیست و یکم رانویه سه ۱۵۹۶ مطابق سه ۱۵۷۷ هجری بسن بیست و هفت

سال و شش توده روز در آنجا در گذشت در تمام ایام جس و خورش جهان اراکیم

از خدمت او بود و نشر او را در بقعه عالی که در آکره برای ملکه هند علیا ساخته بودند

چهار کرد و نیم تومان تمام شده بود بجای که پرده در زمان این پادشاه مملکت بیست و یک

بود بیست و سه ایالت داشت که اسمی و ایالات سالیانه آنها از قوا و تقصیر و اقل است

۱۰۱ آکره دهور اجیر دولت آباد برار گجرات بنگاله

الد آباد بهار مالوه خاندیسر آوده ملتان اودیه کابل

کشمیر تنه پنج قندار بدخشان ننگرهار بگلند مجموع پنجاه

پنج کرد لیره که متجاوز از هر بیست و هفتاد و پنج کرد تومان خیر و اوقات مملکت



پنج ایالت آخر را خوشه جهان بر مملکت از قوه عده قشون او که در سنه ۱۶۷۴  
 مطابق سنه ۱۰۵۴ هجری مواعجب ملک است نصد و یازده هزار و چهار صد نفر  
 و پیاده بود اولاد او شده بود از نسل محمد علی و خراسان صفی خان ستاده با جند بانو  
 یکم هفت پرو چار و خرد داشت از این قرار است حورالت یکم جهان یک  
 سلطان دارا شکوه سلطان شجاع روشن رای یکم سلطان اورنگ  
 سلطان امید بخش شریه بانو یکم سلطان مراد بخش سلطان لطف الله  
 سلطان حرکت افرا از دختر سلطان حسین میرزا فزاده شد و الاطیر داشت  
 ایران پرینر بانو یکم در سنه ۱۶۱۱ مطابق سنه ۱۰۲۰ هجری متولد شد **محمدی**  
**الدین محمد اورنگ زیب** پسر پادشاه جهان بود در سبب و یتیم  
 اکبر سنه ۱۶۱۱ مطابق سنه ۱۰۲۸ هجری متولد شد در اواخر سنه ۱۶۰۵  
 مطابق سنه ۱۰۱۶ هجری سلطان دارا شکوه بخیل سلطنت پدر خوشه  
 چهار مجوس ساخت اورنگ زیب چون واقعه را چنان دید تهیه لشکر کرد

و چنان دانست که برای حفظ حقوق برادر خود مراد بخش که آنوقت در احمد آباد و بنگاله  
 خواسته است و سلطان مراد بخش مراد بخش فرستاد و از او درخواست کرد که بقیه  
 در او چنین پای تحت ایالت مالوه خود را و بر سر در چهارم فوریه سنه ۱۶۵۸  
 مطابق سنه ۱۰۶۹ هجری با بیست و پنج هزار سوار آوردند و کابل و کنی حرکت کرد  
 در حالیکه پسر خود سلطان محمد را ماه قبل پیش از خود فرستاده بود هر برادر در او  
 غلبه نموده و بالله اتفاق با مادر راجه جونت سبک و قسم خان که از طرف  
 دارا شکوه بمقابله امور بعضی حاکمیت داشت فحشی با نهاد دادند بعد از این که  
 رو بدعا در حرکت آمدند و در محلی که نزدیک کره قشون سلطان دارا شکوه بود  
 قرار گرفت اورنگ زیب بقلعه کره و ره نموده برادر خود مراد بخش را با وجود آنکه در آن  
 قسم یاد کرده بود با او مخالفت فرزند گرفتار کرد و در پسم ژوئیه سنه ۱۶۵۸ مطابق  
 سنه ۱۰۶۹ هجری در شهر غوا با درخت شست بعد از آنکه در آنجا متوقف شد  
 پدر خوشه چهار باکره فرستاد در آنجا مجوس بماند روز در شب در آنجا



سده ۱۰۶۵ مطابق سده ۱۰۷۰ هجری بر بنگاله رفت و آنجا در محضر موسوم به  
 کورا برادر خود سلطان شیخ و اسفندیار و توارای که در پانزدهم سده ۱۰۶۵ مطابق  
 سده ۱۰۷۰ هجری در باره بر تخت نشست و پنج برکنه داشت و حکم گویند پنج سلسله  
 از اندر صفای سده ۱۰۶۹ هجری مطابق و از دهم سده ۱۰۶۹ هجری که از  
 آنوقت چهار سال و ششاد و پست و سه روز از عمر او گذشت بود سلطان دارا  
 شکوه را که محبوس بود در جزیره کوبه سلطنت بدیع ولد و کوه و جعفر آبادش فرستاد  
 و آنجا در شب پست و هشتم او سده ۱۰۶۵ مطابق سده ۱۰۷۰ هجری بکرم اورنگ پست  
 گشته و بتاریخ چهاردهم ژانویه سده ۱۰۶۶ مطابق سده ۱۰۷۱ هجری سلطان محمد  
 برخود و سیاهان شکوه پسر دارا شکوه را محبوس بقعه کواکب فرستاد و سده ۱۰۶۶  
 مطابق سده ۱۰۷۵ هجری در وقتیکه پسر راجا چو هلاک گشته بود پسر او سلطان  
 محمد اکبر از برکت و بدشمن علی خان اورنگ زیب پسر خود را تا دکن تعین نمود  
 ش هزاره از راه دریا بملکت ایران پناه برد و پنج پادشاه در مدت پنج سال

سلطنت متعذر از جنگ بود پیاپی پور را از سکندر و حمید آباد و از سلطان ابوحنیف گرفت  
 و مالک چند و قلعه ای حصین در دکن سوار خود بر تبه سواراچه معوض را گرفت  
 و در هر دفعه راجه و سید بخت یافت اگر چه در دفعه کار و بدشتن که در تصرف شاه  
 جهان بود از دست رفت و او اورنگ زیب بدلی برادر ملک افراسیاب و بیست  
 میون و منفعت و پست و چهار هزار و شصت و پانزده پیر که قریب در بیست و  
 شش کرور و صد و هشتاد و چهار هزار دکان می توانست و یک ایالت عاید قریب  
 می شد ایالت مزبور را از دستور است و ع حمید آباد اگر چه  
 پیاپی اورنگ زیب پنهان آورده عیان کابیر کشمیر گجرات  
 بنام سنده در وقت آباد ماله برار خاندیش بدر بنگاله  
 او دیه اورنگ زیب در بیست و یکم فوریه سده ۱۷۰۷ مطابق سده ۱۱۸۴  
 هجری در احمد نادر ایالت در وقت آباد از این جهان در گذشت و در ملک چهار  
 روز زندگانی و قریب پنجاه سال سلطنت کرد در محضر شاه زین العابدین مدفون



کعبه در وقت بران او اعظم شاه پرستش حاضر و محرم پرستش در کعبه بود که  
و حیت نامه محقری نوشته بود که ترجمه آن برای سلطان کند که آن کاتبه شد

### ترجمه و نسبت نامه محیی الدین محمد

**اورنگ نوب** دانسته و آگاه بشیر که من حق دست بدینا دهم

و حق دست در کد ششم هر یک از پیران که سیاب من برابر سلطنت عروج کند  
محمد کام بخش در صورتیکه بدو بایست جدید پیچا در وحید را با در امنی پنج صد سوار  
بهر از امیران و ازیری غیورند به تمام چاکران و بار محمد اعظم شاه صدافت  
و وفاداری کنند هر کس بعد از من برابر سلطنت نشیند یا تنها که در خانه من متولد شود  
یا تربیت یافته اند ازیت زبانه و ازینا خارج کند اگر دود من قسمتی را که من  
کدام قبر کنند اغتشاش و خونریزی برپا نشود و حکمت هر پایی تخت است  
اگره و دوتا اگره نشیند و کن و مالوه و کجوات را تواند داشت و اگره  
در دیا نشیند که بر و ایالات دیگر را من برهنه بدینا دهم و برهنه از دنیا دهم

اسباب سلطنت و تکرار شیع من دادم نیست محمد الدین خان که وفادار و معتد

نقش مرا بختش و زین الدین محمد کند و قبر مرا مانند قبور درویشان بزرگ او دلد که  
من بجز عظمت بنای مقبره نباشد در خوان مخصوص من پنجاه و هفت هزار و سیصد و شصت

در روپیه که قریب مقبره در بیت یزید میجو موجود است هزار و پانصد و هشتاد و شصت  
و ادن جنازه من اتفاق کنند و اهدام **اورنگ نوب** پنج برداشت سلطان محمد

محمد اعظم که بجای پدر بخت نشست محمد اعظم محمد اکبر محمد کام بخش  
**وارنگه** در برداشت سپاهان شود و سپه گره **سلطان**

**جماع** در برداشت زین الدین محمد و بنده آخر **مرا بخش** یک پیر  
داشت از بخش **قطب الدین بهادر شاه** بعد از مردن اورنگ نوب

اعظم با سپاه پدرش از کن بوی پای تخت در حرکت آمد از آن طرف هم محمد اعظم  
از کامر حرکت کرد هر دو خواستند بخت نمود در جنگ بیازماید و کند از خانه

چنان نزدیک اگره در سپاه هم رسیدند و زنایا بود در هندوستان شکوی بیشتر



از آن کس ندیده بود محمد معظم بفرقشون راجه تا که با مادر او بجهت صد و پنجاه هزار  
 سوار و صد و پنجاه هشت هزار پیاده همراه داشت سپاه برادرش کز این  
 خدمه اعظم شاکرست خود و در جنگ کشته شد محمد معظم را بسطنت خوانند  
 لقب قطب الدین بهادر شاه و شاه عالم بر خود گرفت محمد بن زانو نیز در صف الفکاران را  
 میر بخش یعنی خزانه دار و سردار قشون گو و داد و خا ترا بر ایالت دکن که شاکر است  
 استقلال کامر در پای تخت گذاشت و خود بر کام بخش برادرش شاکر کشته شد  
 بی پور را ترک کرده در حیدر آباد اقامت داشت چندی سعادتمند گو با دفره گرفته  
 و بهان شب از ضربتی که باو رسید بگریه در گذشت بهادر شاه بهادران به پور رفت  
 در آنجا فتنه مستعصمین مذمب را بخوابانید چندی گذشت موثر با خود رسید ایام سلطنت  
 شش سال پشور به چهار پیر داشت ستر الدین لقب بهادر شاه محمد معظم  
 لقب بهادر شاه رفیع القدر لقب بر رفیع شاهان حجت اخراج جهان شاه برادر  
 شاه محمد اعظم در پیر داشت محمد بهادر بخت محمد درجه برادرش سلطان محمد

کام بخش یک پیر داشت موسوم به پیران بخش که دختر او در این اواخر بقدر نصرت بهادر  
 پیر نادر شاه در آن **جهان و شاه و بهان شاه و رفیع شاه** پیران  
 بهادر شاه اتفاق کرده بمقابله برادر خود عظیم شاه بر خاسته در جنگ شوی بخش  
 ساجده خزانه عظیم شاه بدست در الفکاران که در هواخان جهان داشت  
 بود افتاد جهان داشت به بخت برادر دیگر جهان شاه و رفیع شاه بر خاست  
 و هر دو را در جنگ بقتل رسانید سلطنت به سنان رخ باو رسید در الفکاران را بجا  
 انتخاب گو این پادشاه بهای بن العرب و عظیم جو پیا از دهنای خود موسوم  
 (لعل کنور) که احمد و نسبی پست داشت و منقبت به بطوری سفین شاکر که توان  
 آن زن را به بزرگترین منصب مملکت رسانید سید عبداله خان و سید حسنین که  
 برادر از بزرگان و عده از سواره و پیاده مردان کارا کرده داشتند از ترس  
 ستر جو شاکر و مستم کشند محمد فرخ بر پیر عظیم شاه را بر سلطنت اختیار  
 فرخ سیر در آنوقت در سکه له گو و با خزانه قتل که داشت عده لیری را و کوفته



در عهد اعراف الدیخ پیر جهان را بر منسوب ساخت پیر ازان با خود جهان داشت و تریک  
 اگرچه محرابه بنو لشکر جهان را قریب صد هزار پیاده و دهلیج و دلاخت و دلاخت و بعضی  
 از سران سپاه و سبب نصرت و فیروزی فتح پیر کهید جهان داشت و را یک پیر جو  
 خوالدیخ عظیم ایشان نیز یک پیر داشت محمد فتح پیر دفع ایشان را سه پیر پیش  
 الدیجات رفیع الدوله و سلطان ابراهیم جهان را یک پیر جو محمدش که  
 اکنون بر بر سلطنت ممکن است **محمد فتح پیر** پیر عظیم ایشان بودند  
 آنکه بر تخت نشست سید عبداله خان را بوزارت برداشت و لقب قطب الملک داد  
 و فاما با و غایت فرمود حسین خان را بوزارت و در راه و عقب با میرالدوله کو  
 برای پادشاه جزا سعی نمود زمام تمام امور و قبضه اقتدار اینجور توانست فتح پیر  
 اینی است و لشکر بود و با خود شاه و او را ایضا و خواران و بر سر همه برای  
 این در بلاد تدبیرا کو و این در امیر مقتدر را جزا دید و شورشین را نبود جایز  
 این نظام الملک پیر خدای الدیخ خان را از ملک کن پیران گفته و حسن خان

پیران و ایانجا رفت با خود خود چون پادشاه را از اقدار خود و لشکر دیند و تمام  
 کشیده که او را بر اندازند و پادشاه می برد با ترسهای او بنشیند و اجبت سنگ  
 و با راجه را که دخترش در حرم فتح پیر جو با خود هدیه کرده و پادشاه را بچسب گرفت  
 گفته خندی که شد که با سیم تافته که بچشم بایش کشیده اند بنشیند با نصیحتش  
 بتاریخ شترانم وزیر سه ۱۷۱۹ مطابق سه ۱۱۳۲ هجری بعد از آنکه بدف نبرد کرده  
 ششم و دوازدهم کرده بقدر رسید ایام سلطنت او بیست سال بود و در زمان او  
 بود که کپان و الفلیس موافق فرمان پادشاه می از ملان باج و مرکب در تمام مملکت  
 ساف شده ترجمه فرمان نر بوزاریخ قرار است تمام حکام و کارکنان  
 و جلاله داران و قریح داران و تحصیل داران و راجه داران و کتبه بانان  
 زمین داران حال و استقبال که در ایالت احمد آباد و بند سورت و کام است  
 برقرارند و خواهند بود بر ارام و کاره مستطیر بجهت پادشاه که در این ایام نصرت فرمای  
 ستر چون سورهان و خواجه سرزند حال کپان و الفلیس توسط مقربان سلطنت



عوضه داشتند که در تمام مملکت با مستثنی بنده سورت از کرک و باج صاف  
 و در بنده زبور از زمان پادشاه مغفور غدا آشتی شهاب الدین شاه جهان در  
 در کرک برقرار بود و از زمان محی الدین در کنگ ریب عالم گیر الواصد الی حرمه  
 به و نیم در صد سورت گشت و در سیر اقطر کسی مستثنی از آنها نبود و در زمان پادشاه  
 غدا آشتی المستثنی به رحمة الله امتعال طالب خراهِ ابو المظفر جهان شاه  
 و نیم در صد برقرار شد که هنوز هم معمول است و بی واسطه تیرات سقیدان  
 سه سال است که کارخانه خود را ترک کرده اند و از قرار مذکور در ولایت بهار و  
 او دیه الفلیسها کرک نمیدهند و در بنده سورت در ولایت بنگاله سالانه  
 روپیه سادل یک هزار و صد و بیست و پنج تانی بغوان پیشتر تقسیم نمیدادند  
 و از آنکه بر حسب معمول سیر بنادر در بنده سورت هم پیشتر سالانه یک کرک  
 سورت خود و مبلغ ده هزار روپیه سادل سه هزار و صد و پنجاه تانی پیشتر  
 در ولایت قبول نموده اند و بموجب این فرمان جهان طاع سورت خود را چون

عقال کپانی الفلیس ده هزار روپیه پیشتر قبول کرده اند که در بنده سورت هر ساله تسلیم  
 نمایند کارگذاران امور ویزانی همین مبلغ را از آنها دریافت داشته و هیچ رسم دیگر  
 مستثنی از آنها نمیشد و هر سال و مال آنها که عقال کپانی از راه ویا خلیج به بنادر  
 ایالت و سیر اقطر و در سفر نمایند از آنها خراج کشند از کرک صاف هستند  
 و بهر خود سورت انداخته بخود دهند بخود بفرستند اگر از اسوال آنها  
 نهایت اهتمام در پیدا کردن بهر سیر سارق را بنده سورت و اسوال  
 بصاحبش سرت و دارند و هر جا که کارخانه بنا کنند یا بخود و فرستاده نامند و  
 اسوار حقه از آنها حمایت نمایند و بر هر کس از تجار و غیره ادعای حسابی داشته  
 باشند اسحاق حق الفلیس را بر وفق عدل بنمایند و کسی بقبال آنها خست  
 نرسد عقال کپانی زبور نیز بعضی رسانند که چون ابراز اصرار کنند  
 کرک یا سواد آن که بهر ناظم یا دیوان بیاید همه جا مستقر است و اسناد  
 بهر قاضی از آنها قبول شود و در همه جا اصرار دارند از آنها مطالبه ننمایند



یا سوار را تا بمرغ غم یا دیوان نخواهند و چون در جزیره بمبئی که متعلق به افسر  
 سکه پور قتل روح دارد اجازه با آنها داده شود که چنانچه در چین یا طایف مملکت  
 سکه مبارکه در آنجا سکون شود و هرگاه از خدام کپا که متودض باشند قرار  
 آنها را گرفته بدست ریس کارخانه بیاورند و در فروش آنها مقرر است که متودض  
 حال و متعلقان کپا نه شود لهذا بموجب این فرمان عالی متودض شود که سوار  
 بمرغ غم از آنها قبول شود و در جزیره بمبئی سکه مبارکه بقاعده جاریه تمام  
 مملکت روح باشد و هر یک از خدام کپا که متودض آنها بخ فرارند  
 گرفته بدست ریس کارخانه بیاورند و در فروش آنها مقرر است که متودض  
 و نیز حال مزبور بعضی رسانند که چنانچه در بنگاله و بهار و دودیه کارخانه  
 دارند در جای دیگر هم بخواهند کارخانه بنگالند استعدا دارند و در  
 که میخواهند بنا کنند چهر و نیکارین که قسب بمده هزار ذرع مربع است  
 با آنها مرمت شود و اغلب اوقات که طوفان کشتیهای آنها را ب

می اندازد

می اندازد یا می شکند حکام بنا در بجز و مخفف اموال کپا را ضبط نمایند  
 و بعضی جا یک ربع اموال را میخواهند بموجب این فرمان مایون متودض  
 که در تمام ایالات ثبت با این علت که در بنا در این مملکت کارخانه و در دربار  
 دارند و حسب حکم از کمرگ معاف هستند بر یک پنج رفتار شود و از اموال کشتیهای  
 آنها که شکسته یا از راه خارج میشود بقاعده محافظت بعد از آن و در هر باب اتفاق  
 این فرمان قضا جویان معافند و همه ساله از آنها مطالبه رسوم نشود حسب متودض  
 داشته در عهد پادشاه سند تاریخ چهارم صفر ۱۱۲۹ سال پنجم سلطنت عظمی مطبق  
 ششم شانویه سه ۱۷۱۶ در پشت فرمان نیز وزیر بلام القاب مهر خود را زده است  
**رفع بدست** بعد از آنکه سید عبده خان و سید صفیان فتح سیر و بقتل  
 رفع الدرجات پر رنج ایشان را از قتل سلیم که بستان سلطنت در آنجا  
 مجوس بودند بیرون آورده تخت نشاند سه ماه در سلطنت او گذشته بود که او را  
 هم کشته و برادر او را بسلطنت اختیار کردند **رفع الله** برادر رفع بدست

می اندازد



تخت نشست و بعد از چند روز وفات یافت و پادشاه حالیه بجای او نشست  
**ناصرالدین محمد شاه** پسر جهان شاه به سبزی حسنی خان و سید عبد الله خان  
 بر تخت نشست و این دو نفر بطوری زمام امور را بدست گرفتند که پادشاه را جز این  
 نبود و این عدم اختیار پادشاه را مصمم کرد فرصتی یافته خود را مستقر و انتقام  
 فرخ تیر بر سر غم خود را بکشد در ۱۰ اکتبر سنه ۱۷۲۰ مطابق سنه ۱۱۳۲ هجری قمری  
 با حسنی خان و چند نفر از امرا با سپاهی بزرگ از آنکه حرکت کو تا نظام آباد  
 که در کن استیلای یافته بودند تا دسپ نماید در منزل اقامت پادشاه و امرا را احضار  
 کرد و بعد از چند دقیقه که بارها بر خاسته بجلوت رفت بعد از رفتن پادشاه  
 فاضل محمد امین خان و حیدر خان امیر توپخانه و خان دران و چند نفر  
 دیگر از امرا که فدوی خانواده سلطنت بعد شتر کشیده حسنی خان را  
 از درستان او را بقصر رسانیدند محمد شاه بعد از این واقعه فریغ غمیت کرد و  
 مراجعت نمود برادران سید عبد الله خان برادر حسنی خان را که با توپخانه

در پای تخت بود گرفتار سید عبد الله خان بعد از اخلای از قصر برادر خود سلطان  
 ابراهیم پسر رفیع ایشا را بسلطنت خوانده و بعد از آنکه توپخانه فراموش کرد و تخت  
 سلطنت را که شاه جهان به کنگره درویش که سادل چادر و هفت کرد و خان است تمام  
 کرد و نشست و بقشون مار بزه دی سپاه هزار سوار فراموش کرد و بمقابل محمد شاه که در کنگره  
 نزدیک سطرابو حرکت کرد در حرم نوامبر سنه ۱۷۲۰ مطابق سنه ۱۱۳۲ هجری قمری  
 لشکر بهم در او بخت و بعد از جنگ سخت و خونریزی زیاد لشکر عبد الله خان منسوب و شکست  
 سخت زخمی و گرفتار شد سلطان جوان نیز که سید عبد الله خان را بر سر حفظ خانه  
 همراه آورده بود گرفتار شد و به اسبسی باو ز سبزه بر سرهای عمر او را مبداء  
 محبس قیوم در قلعه سلیم فرستادند بعد از این فیروززی و نصرت محمد شاه جشن برپا  
 نمود محمد امین خان را بوزارت برقرار و بدیج مراجعت کرد عبد الله خان را بفرستادند  
 پادشاه باو گفت ای خان من می پندم چه کرده او در جواب گفت فرزند را از محبس  
 آورده و سلطنت دادم برادر من بکلی مرگ افتد رسید و محمد ز سپاه بودم برای حفظ قشون



کشیدم تو است خدا شاد را فردی مال هر چه صلاح مید ایند بجز بکشید و بایست  
 خاک بر دل که غضب یا مصلحت را بقتض کند رفتار نماید پادشاه باه گفت فرخ  
 میر تو چه گفتم بود عبد الله خان جواب داد که او به اقتدار فرخ و برادر هم حسد برد و چون  
 مخالف مصلحت ما بود که قدرت خود را تقویت با تو کنیم تا خیر در برانداختن  
 او را برای خود حفظ نکن دیدیم اگر اقتدار بر این بود که ما هر دوازده بشویم با هم  
 گرفتار شدیم و با دشمنیکه قدر بر قای یک شخص جاری میشود اقرار بشویم  
 او را بینا میکرد پادشاه حکم کرد که او را محروس ساختند و چهار نفر نوکر برای  
 او مقرر نمودند و گفت که سلطان جواز انقضای نیست و اگر برای عملیستی  
 بر او جاری شود ما ریخته او طاقت نخواهد داشت او را نزد مادر خود بفرست  
 تا خان بزرگ محمد شاه منیع سواب بود و چندی بعد بایست احمد بابا معین  
 نصرت از خان و الی احمد میر کویر سر بند خان از کابل بر حضور فرخ ازوزرا  
 خان و ران میر بخش و عقب با میر الله مراد کویر مادر فرخ میر است که

عبد الله خان قاتر پیرش را بدست او بدیند محدثه به پیغام داد که کشتن در تو  
 برای قاتر کینه جاز نیست حسنینان بقصاص کشته بخلاف است و حکم کرد عبد الله  
 خان را در عمارت احصاف ابرو که چهل و نه هزار روپیه سال میزد و در وقت  
 بخوان در ماه برای او و طایفه قرار داد سی نوکر و مختار غلام بدست او سپردند  
 غذای آنها از مطبخ خانه ماه می بخ پنج نفر زن برای خدمت او مقرر گشت و قول  
 و یک هجده بر او گذاشت و عبد الله خان ازین سبب و توبه که فایده طولانی  
 نبرد چند ماه بعد زخمها یک بر داشتند بود که کشتی کویر و پنج نفر زن که اغلب  
 و سعه او بجز و چند نفر از اقوام نزدیک او شب بعد از ترک او در یک اطاق  
 حضور را بوزار آمدند در سه ۱۷۶۱ مطابق سه ۱۱۳۴ هجری پادشاه کاغذی بنظام  
 که در کتب بود نوشت و او را بدرخواست که وزارت را به و تقویت نماید  
 هرگاه حضور او وزارت نخواهد هر کس را اولدقی بداند به انجا که منصوب فرماید  
 نظام الملک در جواب نوشت که من مردی در دیش هستم و هوای چنان مقام



خادوم بایالت ماله خود را راضی نگه بدارم ولی سید حسن خان و برادرش خیال  
 استیصال من افتادند من هم مجبوراً سلاح پوشیدم و بعون الهی دفع خیال فاسد  
 آنها را نمودم و خود را حفظ کردم با هر خواهی آنها علیه حضرت پادشاهی لشکر  
 قوی روی بمن حرکت کوه در اینجایم حفظ قدر متعالی من کوه را کار  
 برادر گشته بخ و چون ثار او کر صدیق و اسیب فتنه غریبت نمود و بدین  
 کوه و در آنجا با رزوی تمام قلوب امور را مرتب فرموده و حال بقصد  
 این قدر غلبه را برای شمول این رحمت عظمی منتخب فرموده من چون خود را  
 چنان منصب میدانم و در دربار جمعی هستند که قابلیت و مایه بر این مقامند و در  
 این تکلیف غرضخواهم چون نظام ملک بدر بار نیاید محمد امین خان بوزارش  
 ماند و پس از مردن او پسرش قمر الدین خان بجای پدر نشست و هنوز این  
 برقرار است و نظام ملک در کن بایالت بیجا پور و حیدرآباد و اورنگ آباد  
 غنیه باقی ماند اگر چه ظاهراً سراط طاعت بیشتر داشت ولی بخوانه خبری  
 نمیداد

تمام بایات را صرف قشون خود میکرد و پنج غدر که دفع شر مارا تا که تابع ساجده  
 بعد بنامیر ولی با وجود این تا سخت و تاز آنها را از ملک پادشاهی منع میکرد و مارا تا که  
 اغلب جاها برع بایات را و بعضی جاها تمام آنرا برای خود میکردند نظام ملک  
 میداشت که اگر در دربار بسیار برای برادره ختن او فراهم میاورد نه چهارم مارا تا که  
 آنرا توانا کوه با هر خواهی در سال ۱۷۳۸ مطابق سال ۱۱۵۱ هجری که در آنجا بسیار قوت گرفته  
 بعضی و نادر شاه قندهار را محاصره کرده بود نادرش را بر آن داشتند که بگریخت  
 همان نایب جنگ که ذکر آن بعد از این بیاید **وضع هندوستان قبل از ده**  
**قشون ایران با سبب که نادرش در بر فتنه هندوستان**  
 چون امور حکومت روز بروز رو بخندل گذاشت و با آنکه وزیر بقید و خیالش من  
 نیش بود امید صلح نمائید پادشاه مصمم بخ نظام ملک ماند که از امرای قدیم او  
 رزب و مردی را بخیر بخواهش در حضور او رونق تازه بیاورد و بر بنابر این حکام  
 برای احضار او صادر شد نظام ملک پیر خود غازی الدین خان را در کن گذاشت و با مشاک



امر که بجا رفت لدی الوردی و عواطف ملوکانه که مستحقه بادرار و زار  
 بد و مقروض و بقلب آصف با هی متحرک گشت و خان در آن می بخش بعدی در تزلزل  
 پادشاه و مسیح اهلکه بود که هر چه بنیاد است مقبول می افتاد و در حقیقت پادشاه در  
 تمام اعمال خود محکوم او بود چون نظام الملک بنیاد است در امور بطوریکه در زمان او بکس  
 ریب بود حرکت کند و در احقاق حق مانند زمان سده طین سابق موافق قوانین  
 رفتار نماید مستحیات او با جابت مقرون نرشد و هر قرار تازه میداد امر انقضای  
 برینجا شده و تسخیرش نموده بیکه سستی پادشاه را باین درجه مد خطه کو و مقربان  
 در بار را مشغول شهادت نموده و گذرانیدن عمر با زمان بدکار و مقصد او بد و بجزیره  
 رفته و این فتوه را عذر خوار قرار داد که اسوار ایل است سپرده به او طوری است که حضورش  
 در آنجا لازم است و اجازه حضرت خواست بعد از آنکه بدکن مراجعت کو با بجا بود  
 مستحق القول شد و قرار داد که با جمعی رو بد با تبار و هر چه میرسد غارت  
 خراب کند شایه پادشاه و کس که اطراف او هستند از خواب غفلت بیدار شوند

و سوره شایع اعمال خود را شایه و نمیدانند بنا بر این ماریا که در ایل است و کوه بنای خشت  
 تا زکند است شد کرد و بر بهادر حکم آنجا را گشته خزان و اشته او را بغارت برده بجزایر  
 تمام صفیات اطراف و خراب و ویران کردند بدکن معادست کردند از آنجا که در پی  
 شت اعشای با بی قتر و غارت نشد سال و دیگر کجوات حمله کردند که در پی آنجا  
 شدند که ربع مایه ترا با آنها تسلیم نمایند باین گفته کرده دست بقتل و غارت کردند  
 و بعد از سخت بر آهنا و ارداو کردند بصفتی اطراف کوه الی و نیز دست نهادن  
 چون عمر مزبور نزدیک پای شت بود اسباب حشمت شد خان در آن قمر الله  
 خان و امرای دیگر با سپاهی قوی بنادیب فخر کران با مورخه و ایل جمع شدند  
 بزرگ مصالحه را بلند دست تزلزل کرد و دیده و کار حاله میگیرد ایل است با آنها مله شود  
 مراجعت نموده با وجود انقراض و ادای همه ماریا که دست از غارت انقضای  
 برند داشته بلکه مصمم شدند که باکره رفته از دایه نیز ربع ایل است بگیرند امرای  
 در باره بالسر حرکت کرده به اگر آمدند قتل از و در و آنها ماریا که از و در و



گذشته و خیل تا ختن بود و بپادشاه حکم آنجا سعادتمندان از قصد آنها خبر  
 و به جمعی قوی بمقابله شتافت بعد از جنگ سخت بخاک و خون فروز و زوای بزرگ  
 گرفتار و چهره از نو از دشمن بقتل رسانید مادران با بقیه بیعت و بفریاد و گریه  
 و دعا قرب شتر فرسخ مسافت دارد و در روز خان و وزیر بستان  
 غنی شد و آنها را قاصد بفرستاد تا که مسافت قبیله و در راه از آنجا  
 حرکت کرده بکالک که نزدیک دعا است رفته بفرستاد چون کالک زیارتگاه  
 و آن روز روز زیارت بود بیشتر امانی شهر و آنجا جمع آمده بفرستاد که گران تمام  
 آنها را برهنه بکنند و کسی را نکشند و چون شهر را فانی از قشون داشتند  
 بتاراج آن مصمم شدند پادشاه اطلاع یافت حکم بخیر فرستاد و چنان  
 با دستجات توپخانه بمقابله بیرون بیرون رفته و چنانست جنگ سختی  
 در گرفت حشمتی لشکر و امیرخان با بقیه قشون از هم جدا شدند و مادران  
 تا که در شرف دخول شهر بفرستاد و زیر که از سایر امرا پیش افتاده بودند پادشاه رسید

دشمن

دشمن برهنه و سرب و ستونهای شخ و زیر سبقت آنها تا سرالله و بدینان که قرب  
 چهار فرسخ بدعا مسافت دارد آتخت در آنجا بدشمن رسید و چون مادر بیک بود  
 در خطا با آنها قراری داد بدین برکشند سعادتمندان که بکلمات بزرگ خود مود و از راه  
 داد سنگین و زیر باد دشمن متعجب بود چون آنکه بحضور پادشاه بیاید بایست خود کشت  
 و در امرای دیگر بفرستاد و عوض بپوشید کردند پادشاه و حمزه امیر بخارا استن  
 نظام الملک شخ بخیل اینکه تا نظام الملک در دکن است متعجب بپشت و آزار فرستاد  
 مادران تا خواهد بود هر روز در جده پادشاه که خواهد نظام الملک بود پادشاه پادشاه  
 کاغذی بنظم الملک نوشت و با و طینان ملاکه اگر بدین تا خبر باید صبر و عفت  
 تمام امور به او تفویض خواهد شد نظام الملک خواهر او را پذیرفت و در این  
 بدتر از سابق با نظام الملک رفت و رخ امرانه شهابه او اعتنا نکردند بلکه در هر  
 نسبت با و انواع تخفیف و توپان بهر آوردند خصوصاً خان و ران و  
 او که هر وقت نظام الملک برای خرفیای حضور پادشاه بدر بار میآید در آنجا

میکردند



میگرداند و بیکدیگر یکفشد بین این میمون دکن چهره میرقصه این رفقا نظام  
بنهار در چشم کلین کرد بنابرین نظم بخ تدریج این حرکات مملکت استخفی و چار کرده  
خان دوران و بسکمان او را بر انداز و خیال خود را با قمر الدین خان وزیر میان  
گذاشت بافتقاد اینکه با او همراهی خود هر کوه و لای با وجود اینکه میان این و نفر  
رابطه وصلت مستحکم بود و خیر به پیر یکدیگر داده بودند نظام الملک توانست وزیر  
راضی کند که در امری که مضر مصلحت مملکت است با او همدست شود و همدست  
قمر الدین خان اصرار داشت بنظام الملک معلوم کند که بود سطح اطراف  
شخصی مملکت را از دست مالان چه تنگ بزرگیت و سعی که او را از این  
خیال مضروف ناید چون نظام الملک دید که قمر الدین خان با خیال او  
مسعدت نخواهد کرد و بسعدت خان و الی او دپ آورد سادین  
جعبتی کثیر و تجویم بزرگ داشت و در جنگ احو با ما تا که شترت سلام  
بود و چیزی که در این موقع بهتر بکار بود این بود که سادین بیدار

از پادشاه و خاندوران رنجیده خاطر نظام الملک با سادین اتفاق کرد  
و قرار دادند که مادرش پادشاه ایران را که در اوقت بی صره شد تا شویل  
بود وسیله قرار ملاقات پادشاه را بسختی و چار و خاندوران را از میان برد  
سبب عده که مادرش را بملک گشتی بپندستان برانگیخت و چون این  
در نظر بود و لایق بود از آنکه مراد سادت خیانت آمیز را که مابین نظام الملک  
سعدت خان و مادرش و رد و بدل شد فکر کنیم بزرگ مخفی از تاریخ و  
کار را این پادشاه کشور کن که صیت شهرت او امروز عالم را گرفته و عظیم  
پروا داشت تمام آنچه فکر می شود از قول شخص محرمی است که مادرش و را  
شناخته و در اوقات حوادث بزرگ که در ایران اتفاق افتاد در آنجا بود  
یعنی از زمان آمدن افغانها بایران و از وقتی که محمود خان پیر میریس  
اصغفر را مستخر کرد و شاه سلطان حسین را با تمام پیر فایش که بر سر  
نفر بودند گرفت با سستی طهاب میرزا یعنی شاه طهاب که از حمزه



فرار گونا و قشیکه نادرش برای تادیب حسین خان برادر محمود خان بخت

## تاریخ نادرش

نادر شاه که در اروپا معروف بقاجان است در کلدت و اقله در اقله  
خراسان متولد شد پدر او شیرکلیه از افشار و حاکم قلعه کلدت بود قلعه  
نزد بهر همیشه عده کافی از قشون برای منع تاخت و تاز ترا که بخراسان می آمد  
و وضع طبیعی آن محکم طوری است که بیک از در بند به مشرف است و معدودی  
قلعه در آنجا می تواند با لشکری بزرگ مقاومت نمایند نادر شاه که نادر شاه  
طغرل بود که پدرش از دینا که شد و چون حکومت بنقله سالها از پدرش  
بر رسید عسری نادرش حکومت قلعه را باین عنوان گرفت که بعد از رسیدن  
نادر قاجار بشن رشد با و تقوی بن نادر وای وای وای نادر قاجار بشن رشد رسید  
او بعد از اینکه هنوز جوان است و نمیتواند از ملکه بر آید با و مدافعه ندارد  
بطایفه غنچه چنان و امنه که او جوانی است شد و غلام و دشت لیست حکومت

نیت گرانکه بخوابند بیکای عدلیت سختی ببینند افت را از عسری نادرش  
راضی بهر خواستش که هر بر ریاست آنها باقی ماند و چون کفایت و انصاف  
او را دیده بودند از ترس اینکه مبادا وضع آنها بر شود نتوانستند بهر از او  
تکلیف کنند نادر قاجار بهر عسری خود از حق خود محروم ماند و بواسطه رشد  
زیاد و شوری که سرداشت نتوانست باینج حالت در میان اقوام خود بماند  
کند بهر مشهور که معروف بشند امام علی رضا است رفته و در اقله رفت  
بپنجاه یعنی والی خراسان رخ و به نیابت ابلیک آقاسی باشی معین گردید  
و در آن مقام طور سر رفتار کرد که سر کرده یکده سوار رخ و در مدافعه کمر کرد  
ترکانها میشد چنان نظم و رشادت حوذاطه هر سخت که در ظرف است  
چند بمنصب مین باشی کری رسید و تاسن سی سال بر این مقام باقی  
ماند و همیشه آثار شجاعت و غم متین از او دیده می شد هر تن و آ  
باین او را در است و محترم داشتند وای آنها که با او غم نمیدادند



جو تصور میکردند با او نمی جوشیدند اگر چه نادر مصمم شده بود که هرگاه موفق  
 پیش باید کار خود را با عا درجه برساند و در خیالت بلند خود را پنهان  
 و سوا طلب بود و بعدا چیزی از او ظاهر شود که اسباب حسد یا عداوت شود  
 او که در عا الظاهر از مقامی که داشت اظهار رضایت میکرد تا در سنه ۱۷۲۰  
 مطابق سنه ۱۱۷۲ هجری که تراکه ناکهان با هزاره هزاره و در خوار  
 شده و بنای قهر و غارت گذاشته بیکر یکا بیشتر از چهار هزاره و دارد  
 هزاره پیاپی حاضرند داشت که بمقام بر آنها بفرستد صاحب منصبان را بشود  
 و با آنها گفت که اگر فوراً جلوتر گمان گرفته نشود تمام خراسان را بویست  
 خواب و تاراج خواهند کرد و مرد و زن و اطفال را اسیر خواهند نمود  
 امور را بقدر که بتوانند بنارت خواهند برد و سرخ بپوشان خواهند  
 صاحب منصبان گفتند قشون که حاضر است ابداً برای مقابله دشمن کافی  
 نیست و بیخود نیست و امید ظفر داشت و یقیناً اگر با این سعد و قید

اقدام میکند خود پادشاه سوا فخره خواهد کرد که جو افروز ای با بکشتن و بکشتن  
 بیکدیگر در آنها آثار اضطراب دید گفت من خود با قشون که هست میروم و سی خود را بکنم  
 هم خطر بهتر از آن است که دستم نشینم تا ش کنیم و تراکه مملکت را خواب و اطفال را  
 اسیر کنند تا در ق در این قشون میروم و در مقامی که داشت تا خزن بنزد قشون  
 آنکه از ناکهان او سوال خود اظهار رای بکنند با وجودی که خواست و اجازت طلبیده بود  
 مع ق رای خود را بر عرض رساند و گفت بفرست دشمن نزدیک است و ق  
 فکرم نیست چند روز دیگر رؤسای قشون با یکدیگر خواهند آمد اقدام کنند و خود  
 شدند بجماعت آن در سیر ما که میخواهد شفا به افند دشمن بر وجهی مترسین  
 را که نزد می نذرند که ایشان خود را بچنان خطر بزرگ بیندازند بزرگ اگر اتفاق برای  
 ایشان بیفتد تمام مملکت از دست میرود رای صواب آن است که خود  
 مستعد باشند و با آن قدر قشون که از اطراف میتوان جمع کرد بمقامت  
 شود و در قشون حاضر بمقام دشمن با او که سوار و در بند کلاه است کنند و قشون



بگیرند تا قشون ویران برسد و گفت که من بخوبی از شجاعت و رشادت قشون  
 دارم و همین دارم و هرگاه بر کردی مامور شوم بطور یقین بنصیب دارم که از سر خود  
 میدهم بیکدیگر بقدری از اظهار این خدمت خودت شایسته که رای هر کدام دیگر را  
 نپرسید و فوراً بنا بر اینطور خطاب کرده گفت تو همیشه در این مقامی که داشته باشی  
 اظهار رشادت و کفایت کرده که از حسن رفتار آینه تو برای من شایسته است  
 الله ان ترا سرتب و سر کرده تمام قشون حاضر منم باید بچند تمام بقابل دشمن  
 کنی و با ترا که جنگ نای یا بهرندیر که صلح بهانی جلوات را بگیری و حکم موتی  
 بر کردی نادری در این ماموریت صادر شد و بیکدیگر با و وعده داد که اگر در عهد  
 خدمت بر آید بهر بار عرض کند و امضای حکم خوراد و توفیق بر کردی که هرگاه  
 تخصیص نای نوکر پادشاه و سواره تمام از انتحاب نادری بر کردی که سرور شده  
 صاحب منصبان و اغلبین با مشیها که بر نادر مقدم بجز از این خدمت با و  
 منتهی بیکدیگر عرض شد حکم که این صاحب منصبان بر نادر و نادری هر کس را

که منسوب

که منسوب بیکدیگر است میگویند نادری از صاحب منصبان جزو بیکدیگر است و نادری  
 میگویند من و قشون در حرکت آمد و هرگاه نادر خود مقدم بجز از این دشمن نگذشت  
 یا بدست دشمن گشته نماند سر کرده ترکها نه چهار نفر از منند و هر چه میگویند  
 قشون می آید بر نادر خوراکه برای تاخت و تار با طراف متفرق شد و بعد از جمع  
 نادر مستقیماً رو بدشمن آمد و قتی رسید دید صفوف آراسته و میتی جنگ  
 قشون خوراکه بادی بندی کشید و با آنها گفت از قشون ترک کن یعنی از پای آفت  
 و در محلی فقط افراد اموال هستند بیشتر از شتر سفت هزار سوار دارند  
 یکدیگر با صلح استاده اند که عده آنها بنظر زیاد باید اگر عده آنها در مقابل من  
 مرا باک نیست چون مکر رشادت و وقت نثار دیدم و یقین دارم که  
 از فرج و جود جان و مال و ازادی هموطنان خوراکه خواهد خرید و این  
 بین ترا که مکر به شدت حمل آورده اند ایرانیان متابعت و اقبال بر نادر  
 کرده با کمال رشادت است و از طرفین شجاعت منتهی با فرزند جان نخت

و نادری



و خوریز در گرفت و مدتی غلبه هیچ طرف معلوم نبود بالله خدای کوب اقبال نادر  
 طلوع کرد که سر کرده ترا که بدست او گشته بخ ترا که رو بفرار کند داشته قشون نادر  
 تا چند فرسخ اشتهار اقبال که در کشته رخنه شتر هزار نفر از ترکمن کشته شد  
 و از باقی نصف بر پشت تمام بدست لای اطراف و راکین کشته یا کشته شدند  
 و نیز فتح و فیروزی اسباب اقبال و نام ملک نادر خدیجه بشهد رسید بیکر کجا  
 گفت که از پادشاه سر کرده که کتر خراسان را در بر آید استعدای که ام و لای  
 شاه سلطان حسین که در آنوقت پادشاه ایران بود بسیار ضعیف و ناتوان  
 بود و در بعضی جهات نادر اعتقاد نکرده و منصفی را که شایسته نادر بود بپایان  
 که هیچوقت جنگ ندیده بود این اسباب را سر کرده که در وقت ماموریت نادر  
 حضور داشته فراهم آورده بفرار کرد و حشون از مقابل ترکمن میسر رسیدند  
 و چون این از رفتن نادر بیکد و لشکر بفرار چون در دربار روس پیرداشته  
 و پادشاه به قید و غرض و عداوت خود را پیش بردند و انیر و شنبی و کاکه

و حامی در دربار بدست منصوب و منزول نمونند نادر این رفتار سخت  
 داشت و بجز در بیکر کجا رفت و به او گفت و عده شایسته بیکر کجا  
 مراد در مقام ریاست مستقر کنید در ازای خدمات منزول و منصوب شد چون  
 بیکر کجا قشون مامور است که باید با زنان در حرم زندگانی کند و چون این  
 نسبتی باشد دارد یقین است و عده را که برخیزد و حق او بهر دور بیکر کجا  
 قسم یاد کرد که آنچه واقع شده است بر حذف سید او بدهد و چون در حق نادر  
 اصرار داشته که بیکر کجا در اجبار است نادر که حلف و عده با و نسبت سید او را  
 نادر بر آنچه گفته بود اصرار کرد و بعضی عبارات نامناسب بزبان آورد  
 بطوریکه بیکر کجا نتوانست که حکم عا و او را بپوش بپوشد و زود تا بخت  
 های پای او ریخت و از خدمت بیرونش کرد و مطالبه کنندگان تعجب  
 از اینکه چگونه نسبت بیکر کجا منصب بزرگ در منظور شده جاری شده است  
 که در ایران نسبت با شخص که درجات عالییه دارند اگر طرف بسیار



واقع شوند همین رفتار میوه تمام نجایم اگر خدای مکرر بر خود را بنمایند  
 ممکن است مورد به چگونگی شیه واقع شوند نادر پس از آنکه بیرون رخ چون  
 و سید دوستی در بارنداشت از اینکه در باره بنصب برسد مایوسی بود  
 با خیال افتاد که بوطن اصل مراجعت کرده و میراث پدر خود را بدست  
 چون با تخی رسید عمویش نسبت با و مهر بانی زیاده گوی مدتی با خویش خود  
 زندگانی نمود اما همیشه بخمال راست طایفه افتاد و در اندر بدست در شوق  
 وطن را گوی و بدست است و خود را خواست عمو او سخت استاد و تن  
 در ندارد و نسبت بنادر بطور پراختشای و تحقیر رفتار گوی بستان دیگران  
 هم بعموی او اقتدا کردند نادر با غیره که داشت نتوانست تحمل کند و بگری  
 و بپای نودانی دو بجهت رسید بهی که برای قوت دیوت مجبور بر غرض بود  
 این حالت بسته آمد و حق داشت زیرا که پادشاه و مملکت خود را  
 بزرگ کرده و شایسته احسان بزرگ بود بسیاری احسان غول و شیه

دید و چون بخوبی دند ان خود را آورد و حق مورد خود را خواست عمو  
 او حق او را از او باز داشت و کجیکه با او از یک نفر بعضی و بدستی است  
 باشند دشمنی ظاهر شدند و هیچ جهت داشت جز اینکه او را رسید و بدست  
 دانستند و از هر جهت از خودشان با او دیدند نادر در این حالت افسردگی مصمم  
 آنچه را از توان خویش بدست پیاده بقوت بگیرد چندی نمرود ان قوی که شایسته  
 بچاره و از جان به تنگ آمده بعضی بدست رخ و در سر راه قافله را زدند سر چهار  
 گرفته و بهسولت فرستاد مبلغی برای مخارج یوسیه منظور داشته بقیه را اسیر  
 خریدند و هر چه مشر خود از جان به تنگ آمده پیدا کردند بدست خود افزودند  
 دیگر با قریب است و بخیف و بکار روان بخشند و سی بار شوق ظاهر است و آنچه  
 گرفته میان کوه با بودند در آنجا با شخصی که پنهان نزد آنها می آمده است و راه  
 رسی و آنچه لازم داشتند عوض میکردند با منظور مدتی راه رفتن کردند اسیر  
 نزد ماست گرفته و مردان دیگر که اغلب از قشون بودند که با نادر میگردیدند بعضی



خود افزونند تا شاره آنها پیاپی تفرسید همه مردان قوی و با اسلحه و اسب حشمت  
 در تمام آن صفی است افتادگان را که خراج خواسته چون امتناع ننهند از آن  
 تهدید کرده بعد احوال آنها را بنابرست برده و خانه های آنها را آتش زدند و کشته  
 شدند است بهر که کشتند کان بگویم که نادر فرمود است مدتی بر این منوال حکومت  
 و البته قشون پادشاه او را تعاقب کرد و مغلوبش کردند و در این وقت در <sup>ایران</sup> <sup>پایتخت</sup>  
 مشغول جنگ بود افغانها بر بسات میر و بیس اصفا نرا گرفته و تمام صفی جنوب  
 شرقی ایران را باطاعت آورده بودند عثمانیها بصفت مغرب و افغانها و <sup>غلامان</sup>  
 مستقرت بغداد و دسر را گیدن و با مار دیگر در رودخانه بجز بصره آورده بودند  
 برای شاه طهماسب در سه ایالت پیش پای نمانده و از همه طرف محصور دشمن <sup>قشون</sup>  
 نداشت که جریغ نادر بفرستد اما هم میر رسیدند با او مقابله نمایند نادر هم <sup>کجه</sup>  
 برای خود و همراگانش لازم بود میگرفت و زندگان میگرفت و در این اوقات شاه طهماسب  
 بسیف الدین یک یک از سرکردگان قشون که در سرطانیه بزرگ موسوم بر بسات

بود متغیر و خواست او را بکشد سیف الدین یک خبر یافت شبانه با هزار و پانصد  
 نفر از بستگان خود از اردو فرار کرد و چون ناصبی نداشت نزد نادر رفت و باو  
 ملحق شد و قشون و همراهان نادر به هزار رسید و اسباب حشمت و خرج نادر  
 از برای امانت انصافیت کعبه عمومی نادر از قوت برادر زاده خود که پیش از سی فرسخ  
 با او مسافت نداشت اندیشناک شد که باید و براه و تبارزه نهند و کاندی تبار  
 نوشت و باو تکلیف کرد که اگر تسلیم شود و بندست پادشاه برود از تقصیر خود  
 دو و همراهانش عفو خواهد شد نادر از این تکلیف خوشوقت گردید و بهر حال  
 نوشت که اگر بتواند رقم عفو آنها را صادر نماید در قبول این تکلیف حاضر است  
 بر این عمومی نادر عارضه بشاه طهماسب نوشت و توسط برادر زاده خوراک <sup>شاه</sup>  
 نادر را می شد که شخصه که مرصده چنان اعمال و تقصیر نمانده بود بخشد و له  
 تقصیر رفتارناشایسته که در مقام خدمات ساقی نادر شد و <sup>برادر</sup>  
 حفظ خود مجبور بر راه رفتی کعبه بود بعضی رسید و گفته که نادر صاحب <sup>شاه</sup>



و قشون او بکجا خواهد آمد و وجوه چنان شخصی اندیم است پادشاه قبول گو  
 و فرمان خود را در الجوی او فرستاد و او نیز فوراً بنا بر تبلیغ نمود با سیف الدین بیگ  
 صد نفر از زبده لکلات اندامی او با کمال مهربانی پذیرای گوید و در هر ماهی  
 برای او و همراهانش فراوان آورد و خواست تا سه روز آنها را نگاه دارد و قشون خانی  
 از طرف برادر زاده خود بگذرد و به نادر خیال انتقام بود و میخواست صدمه را  
 که علوی شرب و رسانیده و حق او را تصحیح کند و در پی آنکه او را حقیقتش را بداند  
 کند برای اجرای این قصد با همراهان خود گفتگو و قرار داد که یا ضد نادر گشتن  
 او کردند بعد از خود شریک حرکت که در نزدیک قلعه کلات که کوه بسیار است پنهان  
 بشوند و در همان شب بته که اندیم بودید و پنج ساعت از نصف شب گذشته  
 نادر بکن خود که در میان قلعه بود حکم کرد بر قراولها ریخته بعضی را کشته  
 بعضی را گرفتار کردند نادر با قشون خود رفت و در آن وقت که کشته و کلبه های  
 برداشت در دوازده کار باز و آن یا ضد نادر که مقرر است ره بودند و فرستاد

قلعه نهند که نادر به سوی نادر که غیر از قراولها یکصد و شصت نفر بودند و شش کشته  
 و چون کسان نادر در بستانداری آنها را گرفته بجزر سقا دست نداشتند  
 نمود و بر تسلیم پیش آوردند روز دیگر اسلحه آنها را گرفته خود آنها را بخشیدند  
 در این موقع خون زیادی ریخت بیشتر از آن ترده تا بخت نادر کشته نشد نادر و فرستاد  
 او هم فرستاده بقیه همراهان خود را که در کوه بودند احضار کرد چند روز به عفو  
 شدند این واقعه در سال ۱۷۴۶ مطابق سال ۱۱۳۹ هجری تقویم با شش ماه  
 از نادر را در مشهد از خدمت پادشاه معزول کردند اتفاق افتاد نادر چنانچه  
 تدبیر که مشور از خوش طبعی نیست او را در الجوی خود انتقام کشید تا تمام  
 اقوام خود را که اغلب در شهر و دلا ت نزدیک کلات سکنی داشتند بقیه  
 اطاعت آورد و به هیچ یک از آنها آسیبی نرساند بلکه مهربانی و ادب  
 نسبت به آنها کرد و مددی با کمال رغبت و اخلاص خدمت او شدند  
 و منور هم با او هستند و بمناسبت بزرگ رسیده اند چند ماه در آنجا با کمال



افتد از حکمرانی کرد تا قریب بیست فرسخ از اطراف بقدری که میخواست بایست  
 میگوشت شاه طاهرباب کاغذ از اعمال نادر مطلع بود و کمال تغییر را داشت  
 از اینکه در مقام بر عطف میگردیدیم سابق از شاه بود این حوالت از و صادر  
 عیوی خود را بقدر رسیده و قلع محکم را بر تصرف آورده که دفع از آنجا خبر  
 بقوت قشون بزرگ ممکن نخواهد بود و چون امور سلطنت در شترل بود و در  
 عداوت خرابه ظاهر تر میشد از طرف قشون عثمانی و از طرف افغانها ظاهر  
 محصور کرده بودند بهتر دانستند و در راه با مدد خود بخوابد و بواسطه فرستادن قشون  
 بر دفع نادر از قوت کفایت میفرمودند بنا بر این حال که اگر اطمینان کنند و  
 بدربار بیدار کمال رحمت در حق او مبذول خواهد افتاد و منصب پسر پسر  
 منصوب خواهد شد تقصیر سیف بدین یک نیز بخشیده و همین منصب  
 خواهد شد نادر قبول تکلیف کرده گفتو از منبر صید خود را بپایان رساند و بگوشت  
 اکل کشت و خود باقیه همراهان بحضور پادشاه آمد پادشاه در اوقات در راه

آنچه از او صادر شده بود قریب کوه و بنا بر و اتباع او فرمود از تقصیر نادر که شتر  
 دارم که رفتار آئینه شده در اعمال گذشته را خواهد نمود و در بقدری که توانست عذر  
 تقصیر خواست و بدرفتاری حکومت خراسان نسبت بخود عذر داد که بیدار  
 پادشاه که در غلبه بر آنها در عوض تقدیر خدمت او را از خدمت خارج نموده و  
 صد مایه را که از خود اقامه داد و رسیده بود و او را برادر تحسین ساسی مجبور بر راه رفتن  
 کرده بود عذر داشت و گفت حال که مرحمت در آفت تو گمانه شمر حال من  
 شده امید دارم که خود را شایسته این رحمت بنایم چون در آنوقت برای نادر  
 موقع رینا و به که رشت دست و نه بر خود را طاهر سازد چندی گذشت که منظور نظر پادشاه  
 و تمام قشون شش غلغله تا که قبر از راه نادر همیشه در جنگ غلبه میکردند و گوشت معصوم  
 که دمار از روزگار ایران بر آید و مملکت را میان خود و افغانه که با آنها مصالحه  
 و عهد دوستی بسته بودند تقسیم نمایند حاله با آنکه چند سقا بر از قشون ایران پیش  
 بودند مکرر منسوب و کشته می شدند در تمام جنگها و معارک نادر اگر چه منصب نادر



نداشت پیشتر جنگ بود تا اینکه با اندر خوه پادشاه اورا بجزیه سرینجی رسانید و در نظر  
 از خا جمنه صند معتبر برای این کار مغول کو در این مقام نادر اغلب اوقات  
 می توانست بجهت پادشاه برده چندی گذشت که حوذر امور و رحمت خاقان  
 کسی که در مقام نادر بود و اعتباری داشت ضعیف خان قاجار بود نادر در ظاهر  
 با او اظهار کمال محبت می کرد ولی با سبب صحنی می خوردان نادر پادشاه فتنه  
 خان را بمقام تحقیق آورد و از وضع قشون سوال کو نادر حضور داشت عرض  
 کو که من مرتبه است از انکشتن کاری که می شود مطلع هستم و اگر ترتیب تازه در  
 ادای حقوق قشون و نظم آن داده نشود تمام فراری خواهند شد و حال هم از  
 نرسیدن حقوق خود و از اینکه با سبب مختلف از آنها گری گنند نتوانست  
 و از نادر پادشاه نسبت بفتح خان شدت متغیر شد و گفت اگر آنچه در من  
 شده است راست باشد حکم بقدر او خواهد فرمود فتح خان نتوانست دفع  
 اتهام از خود کند معتذر باین شد که آنچه رسم بهمه و دیگران قبل ازین گفته اند

نیز معتمد مرشد پادشاه و حاجی حکم بکشتن او کو و نادر را ببرداری کمر بستن  
 نادر بدون اینکه موافق رسم آنوقت اظهار عدم لیاقت و قابلیت کرده و دست خایم  
 او را معذور گردانند فوراً قبول کو اینطور در سال ۱۷۲۸ مطابق سنه ۱۱۴۱ هجری  
 بعد از آنکه پادشاه نادر را بخشیده و داخل خزانه نادر اتفاق افتاد نادر پس از حصول  
 این مقام بلند چنان بنزد کفایت به اندازه پیش از پیشرفت سر سخت که پادشاه  
 امور قشون را کذب و تفریط کو و بی حقیقت در آنچه راجع بقشون بود مدافعه می نمود  
 بحسب این اعتمادی که پادشاه بهو ستم گردیده با صلاح امور قشون پیران و کسیرا  
 که همان میکرد باو بستاند خزانه بیرون کو و کسیرا که باو می رسید باین  
 گذشت هر وقت که پول بدست او می رسید حقوق سرباز را بدست خود میداد  
 و لباس آنها را بهمان قیمت که تمام می شد با آنها محبوب میداشت بدین واسطه  
 عموم نوکران و راجد کو بعد از آنکه آنچه میخواست بخرید بده و دفع دشمنان  
 نداشت ولی قشون او که پیشتر از پادشاه تابت هزار بودند برابر جمعی میماند



کاف بود اما بقدری بحدت مختلف از اطراف با تدارخت رسیده که غایت  
 بیرون آمدن از ازمیزی خوانده باشند و باید خود تراش و طعنه فرستاده  
 کردند که اگر با کسی که منصرف از باطنها و گذار شو مصداق کنند و از ارباب حال خود  
 محاکم خود را از افغان پسر بگیرد و چهار جواب داد که در این باب مدخل خود  
 شد و عیالته مشار که پنج تا جواب بعضی اظهارات درست ایران از جانب سلطان  
 عثمانی برسد عثمانیها قبول کرده و قرار مالد زود خودی کنند تا احکام از جانب  
 صادر کنند و صد و هشتاد نفر از یک طرف در بهمان و از طرف دیگر در بهمان  
 مالد شد و چهار سبب غیری باسد مبول فرستاد و بعضی تکالیف که قرار  
 فیما بین مالد شود و تکالیف چنان بهتر که میدانست قبول نخواهد شد و چنان  
 بغیر زبور سپرد که بعد از ناخوشی بطوریکه اسباب سوء ظن عثمانیها نباشد و راه  
 معطر شود و در ره باسد بهر ارباب بخیر میاندازد مقصودش چهار سبب دفع الوقت  
 بود و میخواست فرصتی یافته بخواند برود ملک محمود حاکم مشهد را که در این

یا غنی شده و ادعای سلطنت میکرد و دفع نماید بحسن کفایت و شجاعت نادر  
 ملک محمود اگر قمار و اموال او را ضبط کند و از آنجا با هزار سوار بغیر  
 تأیید ابدالی افغان حرکت کرد ابدالی که در زمان شاه سلطان حسین  
 همراه او گرفته و حاله در تنه بود که با قشون زیاد و قدر خراسان شده  
 مشهد را محاصره نمایند سه منزل این طرف هرات با امانت ابدالی که کسی  
 هزار سوار داشتند قدح شاد از آنجا که ابدالیها از افغان غنای کردند که به تخیل  
 ابدالی بودند شجاعت معروف تر بودند پادشاه از جنگ میر رسید و ابدالی نادر که  
 رشت دست نظیر داشت پادشاه همراه اطمینان داد و گفت غلبه و نصرت  
 بر نبات و حرکت قشون است نه بزبان عدو و این هر هر صفت در قشون  
 پادشاه موجود است این را گفت و صفوف را آراست و قشون خطاب  
 کرد که نتیجه شکست در این جنگ اندام ایران است و اگر غلبه کنید  
 با او دود و اخلاف خود بقید اسیری و عیدیت دائمی خواهد بود و با



شوق صدای بلند کردند افغانه ابدالی که در مقابل صفوف در دست بجهت صدای آنها  
 کشیده و این نیز فریاد کشیدند و با آرام نایر اینان با خشنند و در قشون خود را در دست  
 اجتماع نگاهداشت و از بلندای که بود بشکلی توپهای کوچک صحرای فرمان  
 کثیری از افغانه بجاک افتادند صبر کو تا دشمن بقصد جدیدی در رخ رسید  
 فرمان شلیک تفنگ ها از افغانه چنان گشتار رخ که مجبور بر اجابت گردیدند قشون  
 فرصتی یافته تفنگ را دوباره برگرداند خدعه بعد از حملات چند که ایرانیان با  
 تمام مقاومت متغیر گشت در گرفت و نادر در آن جنگ رش و بی پنداره  
 بطور رسیند اگر چه همه جا پیشتر جنگ بود و چنان متوجه اطراف بود که هر جا  
 لازم میدید بوقت آمدن میرسانید بانه خوه افغانه بکلی مغلوب و پنجه از تن  
 اسیر و پانزده هزار کشته و زخمی شدند از ایرانیان بیشتر از هزار و پانصد نفر  
 نشت بعد از این جنگ بخت هرات قشون کشید و چند ماهی صراحتی بر او  
 تا دشمن سر اطاعت و انقیاد پیش آورد و بعضی نقد نسیم و بعضی مالیات

قبول بزرگانه پادشاه حاکمی از افغانه خوشن بر اینها بکار دایم شرط قبول شد  
 بکار با طاعت قسم خوردند از آن بعد رعیت ایران محبوب شدند پادشاه همراه  
 قشون بود و فرمان میداد خود غنیمت میشد کوه و نادر حاکم از غلبه و  
 او سه ۱۷۲۹ مطابق سه ۱۱۴۲ هجری میشد رسید در عاقبت خبر رسید که نادر  
 که بجای محمود میر و بس در اصفهان بود با قشون قوی در تیسه آمدن است شرف برد  
 که خبر فوجات نادر را شنید خیال کرد که اگر بنا در فرصتی بدید با قشون خود را بنزد  
 در محلی طره عظیمی بنواهد بود لهذا مستعجم رخ که در اندک کار او را آرام کند و در راه سپاه  
 سه ۱۷۲۹ مطابق سه ۱۱۴۲ هجری باسی هزار قشون از اصفهان حرکت کرد  
 عازم خراسان که بعد از این خبر طاهرب و نادر را بوخت انداخت و قشون  
 او هنوز از اثر فوجات اخراج مغرور و بقاء به دشمن مشتاق بودند نادر از این  
 قشون خوشحال بود بخصوص بواسطه اینکه اسیر افغان سپاه است از آنکه  
 سخت در پیش بود کسی داد طلب و داد قشون نمرشد سوزا باستانی



مشهود شده بر دشمن حاضر کرده و حرکت نمود منزل منزل بر اصفهان آمدند و در آنجا  
 کمتر سبسی انخاب نهفته نظر و دشمن کجایم که از طرف آمد و نادر را در میان  
 خوب دید و خواست با او محو کند ولی صحنه ابرای دیگر زدند و گفتند که اگر از  
 احتراز کنند دشمن بهر دست غالب خواهد آمد زیرا که در آن اطراف تصور خواهند  
 که دافعه از مقابل با ایرانیان میسر کنند بر افغانه خواهند شورید و راه آنرا بدو  
 خواهند بست از طرف گفت بهتر است رو بشهر برویم و بنا داریم جنگ ازین برای  
 نیز انحراف و زبند و زمان جنگ دایم نتیجه جنگ خطای صحنه ابرای افغان  
 ثابت که ایرانیان با چنان موقع خوب لکها غالب شوند اگر چه پیش از چهار روز  
 تواند آنها گشته بخ از افغانه هزاره هزار بقدر رسید و بهترین صحنه ابرای  
 در آن منجه بعد از این شکست از طرف بجانب اصفهان مساوت نمودند  
 یک لش قشون بلا باقی نماند که کثیری بخصوص ایرانیان که در خدمت بودند  
 بعد از آن جنگ فرار کردند و طاهرب که در این جنگ حاضر بود و فرار و شتاب خود را

برای همین بیدار بگوشت که هیچ چیزه له بق قبول تو جز اسم خود نام و حکم که نادر  
 طاهربستان خان بخوانند (و ازین بعد تا وقتیکه بخت میسر و اینج تا رنج اسم نادر  
 طاهربستان خان دیگر خواهیم گو) طاهربستان خان بعد از آنکه قشون قدری در اصفهان آید  
 بسبب اصفهان حرکت نمود افغانه چون نزدیک شدن او را شنیدند از قبیله  
 آنجا سر خود داشتند رو با اصفهان فرار کردند و اغلب با ایرانیان از آنها گریختند  
 و همه با اظهار انقیاد و شهادت طاهربستان نمودند و هر چه توانستند جمیع و نقد برای  
 طاهربستان خان فرستادند بطوریکه وقتی بکاشان که در چهار منزل اصفهان است رسید  
 قشون او چهار هزار سواره و پیاده بود افغانه در شهر افتادند و زیاد جمع کرده و محکم بودند  
 که تا جان دارند در دفاع بکوشند ولی سردار آنها از طرف صلح چنان آید که  
 قدر از آنکه محصور شود جنگ دیگری بکنند بنا بر این بقدر که تو از قشون حیات بقدر  
 سی هزار از افغان دره گزی و نر و ویرانی و غیره پیش تر حاضر توانست بود  
 حوزت که در آن فرسخ از شهر مسافت دارد حرکت کرد و در آنجا در راه نظر



درو طها سبقت خان رخ چون طها سبقت خان با آن رفوی که قمر جو رسید  
 یافته دست اتمام بودی ایرانه که در اصفهان و اطراف بودند که شود اقرار حکم کرد  
 اعیان را بکشند و بعد بر کسرا که در کوچه بابینند بقتل رسانند و دست بستند و یک  
 تفرایان دیده نمی خورند که برای تحویل قوت و اذیت کردن می آمدند و آخر طها  
 ق خان بود چه خورت رسید با افغانه جنگید و غلوی نریان یافت و بقتل رسانند  
 افغانه کشته شد و شرف شهر اصفهان پناه برد و آنجا با اتباع خود مصیبتی کرد  
 و ستم شدند که تمام اهل ایراد بقتل رسانند و عمارات و خانه ها را آتش زدند  
 و بعد از آن با آنچه از اسوار که مهر توانند که از اصفهان حرکت نمایند هنوز  
 این فتنه و خشیت را بمقام اجراء نیاورده بودند که با سواران شرف خبر شدند  
 که قشون ایران بسمت شهر در حرکت است و شرف میسکه این خبر را شنید  
 اتباع مخوف را بهارست خواست و حکم کرد از فتنه که در آنجا مینوی کرد آنجا  
 با بر کرده و با او میزند چون سوزی جز فرار برای آنها نبود چنان در اجزای این حکم

تغییر کردند که در دست از نظر که شش یک تو افغان در شهر دیده نمی شد ایرانه  
 که پنهان بقتل میروند آمده و شروع بغارت خانه ها نمودند جمع کثیری از دهقانان  
 اطراف هم بشهر هجوم آوردند که قسمتی از قیمت میبردند و هزار و پانصد نفر  
 قشون طها سبقت خان رسید و جمعیت او با شش پانصد شدند و با جمعی  
 و اضر عمارت شد و قراول بدوازه ما که اسبند روز بعد که در راه نوا بر سر  
 مطابق س ۱۱۴۳ بجای بود طها سبقت خان با تمام قشون وارد اصفهان شد  
 و در آنجا به تهیه لباس برای قشون پرداخت و اسواران منسوبه را از آنجا گرفته  
 بقتل تقسیم نمود جمعی از اینک به قتل افغانها شتافت بقتل داشتند و  
 چند روز بعد جمعی از آن معلوم گردید که طها سبقت بعد از این بعد از آن  
 او طها سبقت خان صریح گفت که اگر قدرت که می برد و در فتنه که در هر جا آنکه  
 لازم است از مالیات برای مخارج قشون بگیرد از زیادت استغفا کرده و بقیه  
 خود را جهت خزانة منوچه که یقین است که بایست که باید تهیه و اسباب  
 بقیه



قنصلت خواهند که و تمام ندای او بهر خواهد رفت پادشاه را این تکلیف  
 خوشتر نیاید و با این خیال افتاد که طعنه بقیض را مفرود کند و اگر بر او قاهر باشد  
 بجای او بگذارد و بنید از بعضی از روسای قشون استعراج که همگی ابرایع عقیده یافت  
 که جهان بهتر است با او میرایی شود تا بروقت موقتی بدست بیاید که خدمت او را  
 خدمت نباشد سزای جبار است او داده شود و نیز گفته شد که در این وقت قشون بر است  
 دیگری را رضی نخواهد شد با الله خرد پادشاه و تکلیف طعنه بقیض را قبول کرد و با  
 طعنه کرد است زیرا که در تقویض چنان قدرت و افتاح و تخت را از دست داد  
 سهر است باین گفتا کرده استیارات دیگر بر آن افزود و در اسرار و کفر و بکفر  
 خراسان کرد و عهده خود را به نزدیک نمود بعد از ظهور این مراحم طعنه بقیض خان  
 اظهار جان نثاری در خدمت نمود و برای اینکه صداقت خود را با علم ثابت نماید  
 در وسط رنستان با قشون بتعاقب افتاد حرکت کرد و افتاد چنانچه در دیدن  
 حرکت از اصفهان کسی دنبال آنها را گرفت رنستان را در شیراز توقف

کرده و انکس را با فوج به تاراج و غارت کردند و هزاران قشون طعنه بقیض خان در راه  
 از سختی فدا یافت شدند و چون حرکت بدو جنوب بود از بروز هوا مقتدر  
 می شد چنانکه قشون بر آن نزدیک شیراز رسید اشرف و اتباع او بیرون آمد  
 و یکبار دیگر معمم شدند که بخت خود را در جنگ بیاورند چنانچه حرکت کردند  
 و با الله خرد منهنم شد و پیش تر خزانه و عیال و اطفال خود را با یک کشته قرار  
 کردند قسمتی قوی از قشون ایران بتعاقب آنها مامور شد جمعی از آنها را کشته  
 گرفت و رشتنه اشرف با هزار و پانصد نفر مستقیماً رو بقیض مار آورده و در راه  
 او را از متفرق شد و قوی بیشتر با او ملاقات نمود که دست از بیج ناگهان برداشت  
 بردند با این صدها قلیه و دیوانه و از جان جنگیده چون عده دشمن غالب شدند  
 و بر دامنش را با چوبه چوبه کردند طعنه بقیض خان یک ماه در شیراز ماند و از  
 آنجا قصد همدان نمود تا همدان و سیرجان را که غنائم آنها را این  
 امانت شد با گرفته بقیض تصرف در آورد چون به همدان رسید عید الله بهشت



با تمام قشون با او متوجه هندو عاقبت مغلوب گردید و بکرمانشاهان گریخت طهارت  
 خان تقابش کرد و در مرتبه مغلوبش ساخت چند روز در کرمانشاهان ماند و  
 در آنجا گذشت در دو به تیر در حرکت آمد تیر زده که موقعی بود متصرف بخوشی  
 قوی از قشون بار و سپهر فرستاد دشمن خبر آمدن قشون شنید آنجا را که داشت  
 رفت عثمانیها چون چنین دیدند مهلتی نخواستند طهارت خان از آنجا که  
 ابدال بهرات مجدداً شوریده و لشکری قوی را آهسته بجهت بهلول قبول کرد  
 کاف در آنجا گذشت و در بهرات آورد و بعد از شکست ابدال بهرات را میسر نمود  
 چون قلعه بسیار مستحکم بود بر آنجا دست نیافت تا بواسطه قوت و غلظت <sup>تسلط</sup> آن  
 شدند طهارت خان حاکم و روس را بقدر رسانید و جمعی از ایرانیان  
 در آنجا سکنی ماندند خود را آنجا گذشت و در بهشت تاخت و تاراج <sup>در آنجا</sup>  
 شاه طهارت که در اصفهان بود شنید عثمانی از اسد بهلول و جاکای <sup>قشون</sup>  
 بکوه ایران می فرستادست هزار لشکر جمع آورد و در بطرف تیر خور کرد

قشون ساسانی برزرا که طهارت خان گذاشته بود بخوشی کرده بایران رفت  
 در آنجا دست از قشون عثمانی را شکست داد و به قندهار و تاجیکستان  
 آفرید بقشون برساند و به تیر زده از آنجا بخیل رفتی کرمانشاهان  
 افتاد و احمد پاشا با سپاهی قوی تر رسید و با طهارت مغلوبش ساخت چند روز  
 بعد از جنگ پاشا پیغام داد که از جانب سلطان اذن دارد مصالحه نماید پاشا  
 احمد پاشا را بهلول قبول کرد که لایف این بود که طرفین هر جا که اذن  
 داشتند متصرف شوند طهارت خان از شنیدن این مصالحه زیاده را شگفت  
 بنیاد داشت و چند نفر از ایمان نوشت که بزودی بحضور ملکانه خواهیم آمد (و نام)  
 فتح این مصالحه سنگ آتیز را ثابت خواهیم کرد بنا بر این در ماه اوسه ۱۷۳۲  
 مطابق سه ۱۱۴۰ هجری با کمال عجله از مشهد بیرون آمد و با تمام قشون خود که  
 شصت هزار بود بکنج منتخب بجهت بصفهان رسید بحضور پادشاه رفت و گفت  
 اقرار دارم که نیرا که قبول مصالحه و چنان قضیت بزرگ را می نماند بجهت



ویران ساخت و پس از آن بسختی با دشمن جنگید و پادشاه سیرکشتن  
 مصالحه که با غنائم نموده بودند داشت پس از آن طهاسبق خان پادشاه گفت  
 که اغلب امانی در بار یافتم دشمن هستند و سعی بودند که پادشاه را بکشند  
 من وادارند پادشاه را در کوه بر اینکه اقله حیات او خطاست طهاسبق خان فرمود  
 دست مکتوب در مقام پادشاه گذاشت و گفت مصلحت این ملک تیب پادشاه  
 معلوم خواهد بود که من حق دارم بر جان خود برسم این گفت و بیرون آمد  
 من و برادران چند نفر از نجیبی در بار طهاسبق خان نوشته بودند و از احوال و خیالات  
 یکدیگر با خبر داده و از یکدیگر جدا نوشته و از کوه با یکدیگر در حضور پادشاه شده بودند  
 اطلاع داده بودند از عدم لیاقت پادشاه نیز شرحی نوشته و در خیر خواهی نسبت  
 طهاسبق خان مبالغه کرده بودند پادشاه از خواندن این نوشته متعجب شد  
 و خیانت را بزرگتر و شایسته از آن دید که بتوان مجازات کارگر را بخواهد  
 از نجیبی در بار ابقتیر برساند لهذا گفته را پاره کرد و بهتر دانست صبر کرد

در موعی مناسب تر برای خیانت آنها را بدو طهاسبق خان که با قشون خود  
 بیرون در وادارند از هر زده بود انتظار داشت به چند اثر این ملک تیب در خیال پادشاه  
 چه خواهد بود چون دید اعتقاد نکرد و سعی قشون خود را جمع کرده آنچه را که داشته  
 با آنها در میان نهاد و با او در این عقیده متفق شدند که پادشاه خیال دارد و او  
 در میان دور ابقتیر برساند و قشون را متعجب کند و مصالحه تنگ آید که با غنائم  
 کرده است مخصوصاً برای این است که فرصت و موقع یافته خیال خود را بمقام  
 بیاورد طهاسبق خان با آنها گفت که حال چاره خاصی من و شما این است که پادشاه  
 مغرور کنیم و پیرش را بجای او بخت نینماید و سید بهانه خوبی در دست  
 خود بیم داشت که با دولت غنائم نقص مصالحه نایم صاحبان با او همکاری  
 شدند و این قصد را از این قرار مجوی داشتند طهاسبق خان پادشاه  
 بان قشون دعوت کرد پادشاه باره آمد در حالت قشون و از  
 مشق آنها ریاد سرور شده و از سردار آنها در میان جمع تجوید کرد و قشون پادشاه



از بین صفوف بگذشت بعضی از صاحبان جزو و سر باز با و از بند عرض  
 که اگر پادشاه را با فوایشی بی از جان و مهر اعلیٰ کنیم این حرکت لغو است  
 آفتاب نازش و چنانکه عادت او بود فوراً خاطر خود را جمع کرد و پادشاه  
 استماع نمود که با آنها بگوید تکلیف شما این است از طهارت سابقان که سرور داشت  
 اعلیٰ است کنسید پادشاه خود بیشتر اورا پذیرفت و بعد بی در سرور پیشی کردیم  
 برفت آنجا در شراب افراط نمود و کای دوائی مخمدم در آن مخموم بود که در  
 مسند بخواب رفت طهارت سابقان حکم کرد پادشاه را بر آنکه که در این  
 بود ببرد همراهان پادشاه بر خلف حکم طهارت سابقان است ده گفتند  
 همین جا موافق پادشاه خواهیم بود طهارت سابقان آنها را تهدید نمود  
 فرار کنند و اولها آنها را گرفته بکس انداختند بعد از آنکه طهارت سابقان  
 پادشاه را گرفت و قوال بر او گذاشت بی در خود برکت در آنجا غلبی  
 از صاحبان که شهادت دهنده احوالی کرده بودند حاضر بفرستادند از آنها پرسید

پادشاه چه بید کرد در جواب گفتند جز آنچه شده است هیچ نباید و آنها  
 فقیهان آنها را متقاعد کرد که لازم است او را در جای در دست میجوس  
 بنا بر این سه روز بعد با شش هزار نفر او را تحت الحفظ بازندران فرستادند از این  
 اشخاص ایرانی و اغلب افغان و سنی بفرستادند از گرفتن پادشاه یک دسته  
 خوشی از قشون بفرستادند و در دست سلطنتی را گرفته در دروازه او و شروع نمود  
 قراول که باشند روز بعد قید از طلوع طبع روز و اعلام کردند که هر کسی  
 خوف بیرون نباید گشته خواهد بود و وقت ظهر دیدند کار هر دو آسان است  
 شد که هر کس که بخار خود مشغول شود و بطور معمول بیرون بیایند ابراهیم را قید  
 دینا و مخموم بفرستادند و تصور میکردند پادشاه گشته شد و میباید فرستادند و این  
 رسید خبر خوش داشتند که قشون برای حفظ او خواهد بود و روز بعد از آن  
 که پادشاه را بیرون رفته اند طهارت سابقان با حشمتی هر چه تمامتر برای  
 سلطنت رفت تمام صاحبان نظامی و غیر نظامی همراه بفرستادند حکم کرد



پاوت هر از سرای پیران آید وند در گورده بروی تخت گذاشتند  
 سلطنت را بالدی سر او شیر و سپهر را به پهلوی او نهادند و بعد بر رسم شایان او  
 سلطنت با رسم شاه عباس بیستم خطاب کردند اول طها سب قلینان  
 قسم یاد کرد که بعد اوقت خدمت کند دیگران نیز بنحویط و رسم داشتند بعد ازین  
 تشریفات بر تختی طها سب خان در عمارت ماند تا کار گذران با مود پایی  
 کماشت و حکام و لایا ترا که با آنها اعتماد داشت تغییر داد بعد با قشون خود  
 بغانینا آمد و چندی منزل ببنیاد ماند با احمد پاشا که سپاهی به شهر داشت  
 شد و شکست فاش باورسایند بعد ببنیاد رفت و شهر را می هر نمود قشون  
 س خولیفه از نیا دبود مدتی مدید شهر را حفظ کردند و قحط سخت در میان آنها افتاد  
 و نزدیک بودند نسیم نوز طوپال خان پاشا سر عسکر با چند پاشای دیگر قشون  
 کثیر که با خدمه و غیره بیشتر از هر لیت از او رسیده طها سب خان مجبور شد  
 می صره دست کشیده با آنها بجنگد قشون ایران که در آنوقت صد و بیست هزار

بود چنان با قهر و غلبه بر دند و بطوری قدم فرزد که نزدیک بود غنائها را از پیش براند  
 اولین بین اسب طها سب خان کوله خور و مدتی پیاده جنگید تا اسب باورسینه  
 و در خیال کو کشته شده است بر فراز گرد آید اینگونه وحشت در قشون افتاد  
 فورا برگشته و رو بفرار گذاشته طها سب خان سی کو قشون را برگرداند و باقی  
 بخشید غنائها با غنیمت تمام آنها را آتاقب سفیر و کشتار سخت کردند و اربع جنگ  
 از ایرانها کشته شد و از غنائها تقریبا همین قدر بقصر رسید این شکست بر کس رای  
 طها سب خان مایوس و نوسید بگود و اهمیت او بر کرده سوانح برتری داشت  
 در بعد ان توقف کرد چند روز بیشتر قشون او که متوق ببنیاد و حق کشیده طها  
 قلینان با آنها گفت از روی تحقیق خبر دارم که غنائها دست از قبا کشیده  
 قشون خود را دسته دسته قسمت کرده اند که بهیولت تحصیل عدونه و از قوه نمایند  
 مخ صم همسم با آنها یک یک حمله نمایم با قح کفم یا کشته شوم زیرا که بعد از آنچه کرده ام  
 ابر مملکت بر ارم نخواهند گود و نباید بفرج و فیروزی در افر مملکت خود شوم و اگر



بشاهینا فرصت بدیم بیاسند و قشون خود را جمع کنند ایضا بر ما غالب شوند  
آمد روسی قشون با او برای شدند و بتجدید یوی دشمن عطف خان منهدم  
و بیک قسمت از قشون عثمانی که طاهستان را در ورید انستند و رسیدن او را خبر  
نمودند و خود کردند بعد از آنکه سه دسته معبر قشون عثمانی را متوالی گشت و با یکدیگر  
طاهستان را پاش که شصت هزار قشون همراه داشت متعبر رخ پاش در جنگ  
کلوله خورد و تمام قشون او مغلوب و منهدم گشت بعد ازین جنگ دیگر عثمانیها با او در  
میدان سقاچه نبردند در دست درازا بعضی را با بقره و غلبه گرفت و بعضی را کشت  
تا آنکه تمامی همگی را که عثمانیها در حالت رقتش انداخته بودند متصرف شدند  
از چنگ آنها بیرون آوردند این فتوحات غیر مترقبه آوازه نبرد او را بزرگ  
کرد و از اطراف و اوج برای خدمت او بر رسید قشون مستعد منتظر فرام  
آورد و بکرتبه و بکری صره بعد از شتافت کار می صره خیز پیش رفتند که بزرگ رسید  
محمد خان بلوچ که از سردارهای او یاغی شده شاه طاهستان را بدست خوانده

شیر شیراز را گرفته سی هزار قشون دارد و همه روزه بر قشون او می افزاید طاهستان  
خان بیکه این خبر شنید فوراً دست از می صره کشید و با کمال تعجب و تامل  
شتافت و بیکه فقط دو روز نرسید یا جان نزدیک شدن قشون او را شنید  
معاذ او شتافت و بنظر اینکه قسمی از قشون بیا از صاحبان میرسد و پیش  
رفت شصت فرسخ زنده بودند که خود طاهستان را با قشون که آوازه نبرد  
ملقات کردند محمد خان از اینکه طاهستان را با معده های قیدی دست آورده بسیار خوش  
حال شد و بصاحبان خود گفت اقبال ما طاهستان بقیه نرا بدست ما بدو است قبلاً  
آنکه مدد ما برسد باو بکشتند و اینهم در قشون او یکمتر عقب است اما بیکه بکند  
رسیدند و غرض فراموشی طاهستان را شنیدند چنان وحشتی برانها افتاد  
که در حالت حمله او کرده رو بفرار کردند محمد خان بلوچ که شخصاً شنبلیله و طاهستان  
شهاب نظر آورد و در باو تاخت توانست کاری بکند بر گشت در راه خود را بشیر بلوچ  
میخواست در کشتی بکند از اطراف از خلیج فارس بگذرد نامرود که در دریای



بامید جازه اورا گرفتند و پسر طها سبغ خان بروند طها سبغ خان برای اینکه  
 همه دستهای او و خزینه و اسباب اورا معلوم کند بمحبتش فرستاد مقصود طها  
 سبغ خان و صهرش نیز که محمد خان بلوچ محض اینکه شاهانه خور او بخت و گذشت  
 نوشته هم از او بدست نیامد که معلوم شود با چه اشخاص مراد داشته و خزینه او که  
 مبالغه کز آن بود در کجاست عمر این مرد شجاعی که صفات بزرگ او مقبول عام  
 بود این طور باخبر رسید اگر چه قبالت داشت ولی با بزرگترین مردان جنگا شرف  
 زمین مقایسه میکرد و بهترین هواداران رینین بود طها سبغ خان چند روز در  
 ماند و اشخاصی را که درین شورش داخل بودند بقتل رسانید و اسوال آنها را  
 گوید بمصفا که در در آنجا قرار بعضی امور را عالمه رو بگر جان حرکت کوه قلیس  
 بقدر غلبه گرفت و تمام املاک با و اطاعت کوه در آنجا بیرون بایستاد  
 آمد آنجا را نیز مستحق گوشتی تسلیم و کجه بقبضه گرفته شد درین بین سفیری بدست  
 فرستاد و تکلیف کرد که کسکدن و سایر جامای بخورند از هر چه و عده بکشند

مجبور خواهند که دیدن در آنجا بکشند چون روسها ابدامید فراشتند با او جنگ کنند  
 تمام جامای را که در این طرف بخورند گرفته بودند بقبضه کردند باستانی و بند و بود که  
 با آنها تقویض شد بنا بر این طها سبغ مصالحه قوی با روسها منعقد سخت و چیده  
 بعد با عثمانینا نیز مصالحه کرد بعد از آنکه باین دولت قرار صلح داد و فغان تمام حکام  
 و ایالت و روسای قبا و کار که در آن ندر با صد کوه که در روز مخصوص در محراب  
 صفای حاضر شوند و هر کس حاضر نشود سبب بزرگ خواهد دید در موعده متوجه آنجا  
 حاضر شدند بعد از آنکه شش روز بفرستاد طها سبغ خان بهم با صد و پنجاه هزار فوج  
 در آنجا از ره زده بود آنها را بکفر خواست و با آنها گفت فلان را برای این خواستیم  
 بشما بگویم که تمام دشمنهای مملکت ایران را مقهور و مغلوب ساختیم بجز افغانه قندهار  
 که در این نزدیک بر آنها خواهیم تاخت بعد از آنکه آنها را با طاعت آوردیم خیال  
 بقیه عمر خور را با خود کرد و راحت بگذرانیم مگر آنکه محمد املاک بندست فرستاد  
 با عثمانینا و در صلح مصالحه کردیم و ترکمانها و سایر دشمنان ای سرحدی مملکت را



تادیب منوچهر بطوریکه حق لطفاً هر مدتی از دم خود بپوشد باشد است که باو  
 برخو اختیار کنسیدش و طعنا بس پادشاه قدیم خفایان یا هر کس را که بدین  
 بداند بدست باید برگزید و سه روزه از شلوغی خود دست دراز نکند و در  
 چادر خود شده حکم کرد از روزی که آمده بودند تا مدتی که در آن روز خود بپوشد  
 داری کنند و این پهن کما شفقان طعنا بس خفایان موافق بپوشد و با شمس  
 معتبر میگفتند که خوب است برای خوش درود و نایب لطیف خود از  
 بخودید اگر چه با یقین داریم که قبول نخواهد کرد بعد از انقضای سه روز از این  
 طعنا بس خفایان رفتند و خطابه بخود داد و مکرر در آن خطابه خدمات بزرگوار  
 که بایران کرده بود شرح دادند و از او استماع کردند که تاج و تخت را بپوشد و بپوشد  
 و سرپرستی مملکت ابعده بگیرد و گفتند که ما در رعیتی بچاک صداقت با جان  
 خفایان در هر موقع همراهی خواهیم کرد طعنا بس خفایان با آنها گفت که من ازین  
 تکلیف شاکر نیستم و قصدم از خود استن شایسته و بیغوره نبود و از قول

شازاد جانب خدمت و من باید زحمات تاج و تخت را قبول کنم و برای خیر عا  
 از راحت خود چشم میپوشم و شاکت ندارم که با فضل الهی و همراهی و اتفاق  
 ملت ایران را بچنان روح افشار خواهیم رسانید که هیچ یک از سده بن قدیم  
 نباشد و برای اینکه در اقل کار باشد بدستی رفتار کنیم با شمس و در میان اختلافی باشد  
 سه چیز را باید شاکت بپوشم قبول کنسید اقله سلطنت در خانه و در آن  
 همیشه مودت باغ ثانی هیچ کس بهوا خواهی خانواده سلطنت قدیم با شمس  
 او هیچ بهانه کشیده نمیشد بعد از یک کلمه که شایسته شورش در آن باشد  
 زبان نیاورد و اگر بکند بهی زات آن بقدر برسد و اموال او ضبط شود  
 تا آن چون همیشه از اختلاف طریق نه بهی مابین ایران و هم بهی که  
 عثمانی و هندوستان و ترکمان باشند انقضای و خدمات زیاد بر شمس  
 سید دارم مدحی از غنی شیع و سنی جمع شوند طریق مستعد قرار مایه  
 اختلاف نمایند و با حقا و من چون قوا که اسباب هفتد شیع و سنی شده



اجمعی ندانند قواری فیما بین بسوالت میتوان ملامت بزرگان بهوش  
 تکلیف اکثر را قبول گفت و در باب تکلیف آخر استماع کردند که  
 از بزرگواران صدر الصدور سوال شود رای خود را اظهار کنند بعد قبول کنند  
 بر این صدر الصدور بطحا سبقت خان ازین طور عرض کرد که در باب امور مذکور  
 برای ما احکام خدا و احادیث پیغمبر است سلاطین نباید تغییر تجدیدی در آن  
 بکنند لهذا از علمای حضرت ملوکانه استماع میکنم که آنگاه سلطنت را  
 انداختن مذمبی که برقرار است فرمانید این اقدام یقیناً نتایج خطرناک خواهد  
 داشت طحا سبقت خان فوراً حکم کرد صدر را خفه کردند که مردم متبعین  
 اظهار اودان نمایند و یقیناً اگر این سیاست فوری قلوب را بوحشت مبداخته بود  
 بهر ای می نمودند بعد از احتضار بر سید که ایضا ضریح تکلیف مرا بقید قسم قبول  
 نمایند بیک بسوالت و اسکن قبول کردند روز بعد در ماه مارس ۱۷۳۹  
 مطابق ۱۱۴ هجری سلطنت ایران برقرار شد و باسم نادرش پادشاه

کردید و سکه بنام او زدند در یک طرف سکه اینطور نقش بود  
 سکه بزرگ در نام سلطنت نادر جهان نادر ایران زمین و خروگینی ستان  
 در طرف دیگر **نادر شاه** بعد از گذشت سه روز از یک سکه حاضر شده  
 بودند باشکوه و جلال تمام معانی که همه را خلعت ملای و درخت نمود و بهر نظر  
 همراهی رفتار کرد که با علم که سید است بواسطه قنبر صدر الصدور بواسطه  
 غرضی که در تغییر مذکور داشت آغاز حضور مستحکم بالاد که نظر و برای سکه  
 سید راه اضرار آنها را بکند نزد روسی آنها فرستاد و سوال کرد که منافع  
 اوقاف را بچه مصروف میرساند جواب داد که بمصارف موقوفه از قبیل  
 علی و طلعت و نگاهداری مدارس و سجد مستند میرسد و در سجد  
 هر روز در ساعت بغیر و زنی و اقبال پادشاه و آدای مملکت اعانت  
 نادرشاه در جواب گفت تجویز معلوم شده است که دایما شایسته باشد  
 زیرا که مدت پنجاه سال است در تنزل بجهت و باله خود بواسطه غلبه دشمن



از خارج و انقلاب و افق ملک خواب شاد تا اینکه بقدر اللهی فتح و قیام  
قوت من بآستخض ایران رسیده و حال هم سلام قشون برای حفظ  
طغمت ایران جان خود را فدا میکنند و این طغمت بچاره هم یعنی  
سربازان زیاد و چیزند و بید و بسید و رفع احتیاج آنها شود و اندام میسر و موکانه  
این است که تمام ملک موقوف و منافع آنها ضبط شود و به صرف قشون برسد  
حکم جوی شده و تحقیق قریب بجهه کرد و آن در سال از اوقاف نمایند  
علما ازین کار خیر شمرند و بقدر که توانستند کوشیدند که قشون  
بشوراند و از نصف بزرگ قشون سستی بود جز قشون با حکام آنها کاری دیگر  
در عین آن دیدند بدین واسطه بعضی از اعیان آنها تخفیف حاصل خواهد کرد  
ناراضی نبوده بعد ازین حکم نادرش تمام روس و ایما را خواست و  
مراتب را با آنها اعلام کرده گفت که اگر قتل میخواستید باید مصارف را بپردازید  
بدید من ابداً ملت ندزم ندارم و برای آنها شکر خجسته نخواهم داد و نیز فرمان

صادر و حکم گو که تمام رعایا طریقه سنت را پیروی نمایند و الله مورد بیعت  
خواهند بود ترجمه فرمان مزبور ازین قرار است **فرمان نادر شاه**  
**شیدونی که از انقیاسی بفرسی ترجمه شده است**  
عالمی آن صدر عالیقدر و حکام و مجتهدین و علمای دارالطه صفتان  
با لطف و موکانه مباحی بجهه برانند که اوقاتیکه رأیت مقرر است در جوی  
مستقر بر پا بود و در مجلس مستوره قرار بدین شرح که چون طریقه تحقیق جوی  
بوافقی آنچه از اسلاف ما رسیده است متوجه غفای آن شدیم رضی الله  
عنهم را خلیفه سید المرسلین صلی الله علیه و آله میدانستند که من بعد از آن  
اسامی هر یک از خلفا در اربعه که ذکر کرده شو با تعظیم تمام ذکر کنند بعد از  
در بعضی از اوضاع ممالک ما بر خلفا و بر سنت در اذان و اقامه لفظ  
علی و آله را بر طریقه شیده ذکر میکنند و اینگونه مخالف است  
و منافق قرار است که معمول اسلاف بجهه گذشته ازین بر تمام رعایا عالم



که امیرالمومنین اسدالله الغالب علیه السلام برگزیده و ممدوح و محبوب خداوند  
 متعال است و بواسطه شهادت مخلوق بر جایگاه و رتبت او در درگاه  
 احدیت نخواهد افزو و بکشف این الفاظ هم چیزی از فروغ هدایت او نخواهد  
 کاست ذکر این عبارت موجب اختلاف و بغض و عدوت باین  
 تشیع است که هر روز متابعت شریعت مطهره سید المرسلین<sup>۱</sup>  
 ترکیند و خلف رضای پیغمبر و امیرالمومنین<sup>۲</sup> بعد از او را که بعد از خود  
 اطلع از ملول این فرمان عالی تمام سلین از اعالی و ادانی بزرگ و کوچک  
 و سوزنین شرکاء و تابع و اطراف و اکثاف باید اعلام شود که از امر و بر سید این  
 عبارت که خلف طریقه اهرست است ذکر نشود و نیز در میان حکام معلوم  
 که در مجلس بعد از افتخار و تکمیل دعای مردم عبادت و دولتی نعمت را عیان  
 از آنجا که این نوع تعظیم بهوده و بیمنی است مخصوصا در صورتی میفرماییم که  
 خوانین صاحب طهر و علم در این مواقع حمد تعالی باد و حقیقی را زبان

بیاد مذکور رعایا و برای ارضاعت این احکام و او امر را بر عهده شتا سند کس  
 از آن مختلف و رز و مورد غضب است هشتابی خواهد گشت تا پنج شهر صوفی  
 این فرمان اسباب سزت مسدود گشتی از آنکه ایران را نیز که نصف ایران  
 سستی بعد از نصفی دیگر شده و مخصوصا نکر و سپاهی بسیار خوشوقت شده  
 زیرا که پسر زانها سستی بعد از این واسطه بر ذویت اینها نسبت بنادیده  
 اوقو اگر چه این اقدام مخالف صلاح مملکت داری میناید ولی برای استوار  
 مادر شاه و اولاد او بر تخت سلطنت ایران جوانی و وسیله بظنیه گذشته  
 از این برای حیالته که مادر شاه نسبت بممالک هموار ایران داشت  
 مفید بود زیرا که مذمت ممالک هموار طریقه است که حال در ایران  
 برادرش چندی بعد از آنکه مادرش بطولت منتجب و معلوم جهانیان  
 ابروین داد و در آنجا رسوم تا بگذاردی ایران معمر افتاد شمشیر سلطنت  
 است تاج بر سر گذاشت و برسم معمول قسم خورد که بروقی شریعت مطهره



روای غایب و امیر از او دشمنهای مملکت حفظ نمود از آنجا با سپاه خود  
آمد چندی در آنجا توقف کرد و توبه غنیمت بسوی قندهار وید اوقتی که  
اصفهان بود در آنجا رسم تنبیه بجای آوردند پادشاه عثمانی او را  
بدست ایران شناخت و از اینکه مذموب و طریقه گشت را در ایران  
برقرار کرده و طریقه سابق را تقویت تمام باد بزرگ گفت و راه و سایر  
سنة ۱۷۲۲ مطابق سنة ۱۱۴۹ هجری نادرش با سپاهی پیش از مشهد  
هزار که پیش از سواره به بغداد از اصفهان و راه کرمان به سمت قندهار حرکت  
طهاسجان و کیک با قرب چهار هزار قشون دیگر متعاقب او روانه شد  
بزرگوار می که یادداشت مرغور را بمنی داد بود و وقایع تاریخ را از  
آن رو نوشته ام از این تاریخ بعد را مطلع نبود مگر آنکه در وقت حرکت  
از ایران به سمت هندوستان در ماه فوریه سنة ۱۷۲۲ مطابق سنة ۱۱۵۰  
هجری شنیده بود که نادرش قندهار را محاصره کرده است و قلع و معرکه

از روی نسخه های خطی ایرانی که در دیباچه ذکر کرده ام خواهم نوشت بعداً  
یادداشت با و روزنامه که بمنی داد است آن شخص بزرگوار نصیب از اصفهان  
و عادات شخصی این پادشاه بزرگ بر لطف منو که است و به در آنجا  
نظر خواهد شد **نادرش** بعد از آنکه بر سلطنت مستقر شد و امور را منظم کرد  
رضایق میرزا را بجای خود گذاشت و بقندهار قشون کشید حسین خان  
حاکم قندهار که آذوقه و مهمات جنگ زیاد جمع کرده بود مسجد ماه مقدس که  
و محاصره را طول داد با الله خواه مستأصراً شده با قشون خود کمر بستہ بر روی  
پیش تر انداخت و پیرانه کوشیدند و گشته شدند حسین خان و پسرش که قند  
که پیرانه ایرانها بقلعه دامن شد از آنجا را به تصرف آوردند و در آنجا که نادرش  
مشغول نظم و استحکام قندهار بود و زمین داران اصفهان را به  
تشویق میکرد بر اسب و اسلحه از نظام الملک و سعادتمان رسید که در آنجا  
بر قشون هندوستان می نمودند نادرش در جواب نوشت که مشکلات گشتن



از در بندهای جبال و در حوضهای بزرگ زیاده است و اتفاقاً طایف جنگی  
انضفیت در مقابل میسر شد و صرفاً صوبه دار یعنی حاکم کابل و زکریا  
خان حاکم کابل و جلور را برخواهند گرفت و اگر اقبال فرزند سوانرا از پیش  
بردارد باید با قشون قوی مشرقیون سلطنت هندوستان بیکدیگر  
در چنان جنگ بیازایم نظام ملک و سلاطین عهد آلوده شده که باید از این  
خیانت و بیم لازم نیست قید از آنکه از ره انگ بگذرد خواهد دید که چه خواهد کرد  
از ناظرین خواهد رسید و چه در حق خود ایم بود که غیور قشون را سوار کنیم  
این اظهارات قلب نادر اوقات کار و با صد و بیست هزار قشون سواره  
رتب از قزلباش و گرجی و ترک و خراسانی و بلخی و غیره که همه سنگی  
و سختی پرورش یافته بودند حرکت کو قشون او از هر جهت برای این سفر  
معتاد بود و نادر شاه و تنه را تنوین میکرد و امیدواری میداد که در این سفر  
نه تنها همه بی نیاز خواهند شد بلکه از غنایم هندوستان ثروت و دولت

اقتضای محاکمات خود خواهند آورد و این چنین نظام ملک و سلاطین در پرده برای  
پیشرفت که نادر شاه اسباب فراهم میآوردند بشروه خان قندهار کابل و  
ناصر خان صوبه دار آنجا که یک از دست نشانیهای خان حران بود و بر کربلا  
حاکم کابل و قندی و ششده بیخ مضمون که چون نادر شاه از اوضاع هندوستان  
کاغذ مطلع گردیده و دانسته که پادشاه منصرف از دیکن خود شمر شد و بخت  
بازنان بسند مصمم شده است ضربتی باین سلطنت بر سر نهاده خوب میداند  
از امرای که در دربارند هیچ یک قادر میدان جنگ نیستند تا چه رسد باینکه یک  
که اقبال هم که کاب است مقاومت نمایند چون حال بر این منوال است  
رسیدند از اینجا بقیه آیند و اشت بهتر این است که با حقیق و حرکت کنند  
از خطر بخت بد رسید این امر اسد است هر آنرا فایده که و اثر که مقصود بود  
قلب ناصر خان و زکریا خان بخشید نادر شاه بعد از تسخیر غور بنده و قزلباش  
و که داشتن سوار خود را آنجا بکابل رساند و آنجا را محاصره کرد ناصر خان قندهار و حوض



از کابری حرکت که به پیش در رفت و از شتره خان مدت شش هفته شهر و قلعه  
 و لیرانه حفظ کرد و مکرر بنا صحن و دربار کاغذ نوشت و امداد خواست کسی  
 بداد او نرسید با الله خوه قشون نادرش شهر و قلعه را به پورشر گرفتند و او  
 پسرشرا بقتدر رسیده نادرش خزینه از جواهر و اسلحه و غیره که قیمت آنها  
 بیست و گزاف میرسید و از زمان پادشاه بابر در زیر غنای محفوظ بود و از آنجا  
 یافت چون خبر گرفتن کابری رسید پادشاه حکم کرد قشون حاضر و آنچه  
 از برای جنگ لازم است بآوردند راجه جنیک که با خان حوران  
 پیش تر از سب بر امر اخلاص داشت مکرر باو نوشت که آمدن نادرش  
 امری است که بند پر تهیه کرده اند با بر مواظب امرای مغول یعنی از آنجا که  
 اصل شان ایرانی و تاتار است باشند که با یک بر جنایت اتفاق نگذارند  
 ناصر خان و شتره خان همیشه از دربار تقویت دیدند که از آنها حضور آورده است  
 بکشتن ماله و اندک گری از ترس جان به پشت و در فرار کرده است اگر از آنجا



خان حاکم لاهور مقادمتی بکند قشون ما فوسنی خواهند یافت که پیش برودند  
 حیدر دشمن را بگیرند و از چو تنها در هر حال حاضریم که برایت موانع حاضر  
 نمی نویسم از آنجا که خان حوران می دانست راجه خیر خواه است و راست  
 او را پادشاه نموده گفت صلح نیست پادشاه از پای تخت حرکت  
 کند و در جنگ حاضر باشد با الله خوه و از آنجا که قشون رو بد سور حرکت کند پادشاه  
 هم ناله سور برود از آنجا قشون بهر داری نظام ملک و جعفر از امرای دیگر  
 کابری ماسور شود بنا بر این پیش خانه میان شنبه در رفت و تمام مردم  
 تعجب گفتند از اینکه خان حوران از آنجا تا شهر مرجعت که دو اسباب بنجیر  
 در حرکت شد در صورتیکه نظام ملک بقدریکه می توانست سعی در تغییر سوار  
 نزدیکان پادشاه بهم چون خان حوران را فدوی و بی نصرت خود  
 میدانستند حتی المقدور سوانح برای حرکت پیش آورده نادرش را  
 حواری یافت اسوار کابری را منظم کرد و مسافتی زیاده در پیش و در حرکت خود



در آنجا افغانه و طوایف کوهستان خنیا باو رفت رسانیدند و مدت  
 هفت هفته او را معتقل و شغل کردند جمع کثیری از قشون او کشته  
 زخمی و زخمی مادرش چون دید که بدن خویشی زیاده ممکن نیست بقوت  
 از در بند ما بگذرد و افغانها در سر کوهها متحصن شده مانع خود نمیدادند  
 از آنها فرستاد که قراری با آنها بدهد آنها هم چون دیدند از صوبه داران  
 امدادی نرسید لکن ایف مادرش را قبول گفتند چهار پنجال بواز  
 مواجب و مرسوم آنها دیناری نرسیده بود مادرش ه سلفی با آنها <sup>بفقد</sup>  
 مال افغانه چون چنین دیدند نه تنها مانع عبور او نشدند بلکه جمعی در قشون  
 او که میرند افغانه دیگر که این خبر را شنیدند آنها نیز متابعت گفتند  
 شاه عمده قشون را عقب گذاشت و خواباده هزار سوار منتخب قزلباش  
 هفت روزه به پشت در رسید ناصر خان با هفت هزار سوار بیرون شهر  
 روزه بود و کمان میکرد مادر در کدشتن از در بند مانع میسر نخواهد شد

چون خبر رسیدن او را با سوار زیاد شنید بوخت افتاد جمعی از خنیا  
 که با مادر او آمده بعضی رفتند قبیله کوچ کرکای با او ماند شجاعانه مقاومت  
 کردند و لشکرت خورده و ناصر خان اسیر بعضی از افغانه که در  
 کوهها مقرر قبیله جنگ بعضی هم که غلبه نداشت هر ادینه آمدند و استهلا  
 خدمت نمهند بعد از این فتح مادرش و دخترش در شهر و آنجا را  
 متصرف که خبر بدو بار میزد رسید نظام الملک و خان حران و قمر الدین  
 خان و سایر اشراف حکم پادشاه در جرم ثاویه سه هزار و هشتصد و بیست  
 هشت (م) مطابق هزار و صد و پنجاه و یک (ج) با سپاهی پادشاه  
 و توپخانه زیاد و سایر مهمات جنگ از شهر بمقابل مادرش بیرون آمدند  
 و در نزدیک باغ شیار منزل گرفتند نظام الملک که محکم این فتنه بود  
 بقدریک توپانست قلوب اتحاد و نوکران از سطوت قشون مادرش بوخت  
 آمدند و دست و پاها سلوک نمود که مقاومت بجای نداشت و خنیا هم ملاقات



شمار گردانید و از پیش رفتن آنها را منصرف نمود و پادشاه احکام داد  
 نمود که نظام الملک و سایر ارباب بتغییر بر روند و صف بندی بپوشایند  
 اند نظام الملک و سایرین بموجب این احکام حرکت کردند و در صحنای کرمان  
 که قریب سی و سه فرسخ بدین سافت دارد از راه زدند پادشاه در مجامع  
 را نویسنده هزار و هفتصد و سی و هشت (م) مطابق هزار و صد و پنجاه  
 حرکت کرد و در چهارم فوریه بقشون عتیق نادرش و بعد از آنکه پیش  
 بقشون آورد از رود اترک گذشت و مستقیماً به سوی رود زکریا رفت  
 و در ظاهر بطوریکه لازم بود بجای را مستحکم کرد و خود در بیرون سنگر بسته  
 و ظاهر اشتیاق بدفع دشمن مینمود و باینکه قشون نادرش نزدیک  
 سنگرها رسیدند چون از امر اسدست نظام الملک تکلیف خود را دانستند  
 بیک مرتبه با قشون خود سنگرها را ترک کرده بقلعه رفت و سه روز از قلعه به  
 قشون ایران توپ انداخت و بعد بکند شرط تسلیم بخاک از شد و این

بود اما در قلعه محفوظ باشند نادرش و کپزار و اور قزلباشی فرستاده و قلعه را  
 متصرف کعبه یک هفته در باغ شکار نزدیک این شهر توقف کرد و بعد بنام  
 قشون متصرف در حرکت بود تا بقویه تیلوری که نزدیک کرمان است رسید  
 قبر از آنکه بذکر وقایع بعد از درویش نادر بکرمانل پیر دلیم بعضی مراد است را  
 در قبر از گذشتن قشون ایران از آنکه نوشته شد و درج مینمایم  
**مراسم نادر شاه بجهت یمنی** بتاریخ جماد الاول هزار و صد و پنجاه  
 برای جهان آرای اعلی حضرت بماینه پوشیده خانه که آمدن مخبر بکلی  
 و تسخیر این محض غیرت اسلمی و درستی نسبت بشاه بود هرگز تصور نمیکردم  
 در اشتیاقی دکن یعنی طایفه مارا تا بتوانند از محاکم پادشاه اسلم خارج  
 بگردند توقف مخبر در این طرف آنکس باین لحظه است که مگر این کفار  
 بست و با حرکت نمایند قشون ظفرنون قزلباشا ما مورکم آنها را در  
 قمر جهنم بفرستد صفیات تاریخ از درستی ما بین سدهین ما و اجداد ما



حضرت شامشون است بقا رتقی قسم در بغیر از رستی و در درج  
 هیچ مقصودی نداشته و ندارم و اگر نه غیر اینان یکسید میاید و همیشه  
 در دست آنجا نوازه نادر بهجه و خوردهم جو یک ماه بعد مراسم دیگری با  
 یک سیر از طرف مادر شاه ترده شد و زناده شعی کرد و تان و  
 چهار دیالت از او میخواست **برسد بقرقرل باش که از روی**  
**نادرش و از جدل ابله بغیر دست بخندید می زنت است**  
 مادر شاه و دختر هزار سوار همراه دارد قاسم یک خان ناظم خان میرزا  
 و اهلکالدوله است پر سوار و طریقه یکا است سوال و جواب بقا با این  
 تقواست بغیر اینها کسی نمیتواند طریقه یا مطلبی بوض برساند از این قوت هزار  
 سوار نقیب هستند و هزار تو شمی لپی و هزار تو چا و شریسته که جو میرود  
 و فریاد میزنند که فتح باش هشت است هزار تو فردل مخصوص و هزار تو  
 جو دارند که گاه گاه پیاده میشوند و در اطراف ش میروند و در جنگ هیچ کس

باو نیت بر کس پشت پشمن کند و زاکشته پیشتر هزار سوار ابو ایجمی حاجی  
 یک خان سیرت کرد است حالد با پشت و در رسید ایم با نواب فرزند  
 خواجم چکند هزار سوار از طریقه نادرش ابو ایجمی حواله یک باشی هستند  
 هزار سوار از یک و هزار سوار ریچی هزار سوار ترکان و هزار سوار قریش  
 ابواب جمعی سوار یک افش هستند چهار هزار سوار افغان ابواب جمعی  
 صفی خان و شاه بن خان صاحب منصبان حسین خان حاکم قندهار  
 میباشند و هزار سوار با سپر نادر ق تازه از پنج رسیدند هزار و پانصد  
 نفر از آنها را سپر فرسایند باقی حاضرند چهار هزار سوار و باناچی هر سوار  
 در سرمای آینه را پادشاه میدهند و اگر ضرر میکنند بعد از دیوان است  
 روز بعد از نماز صبح مادرش به تخت می نشیند و با لاری مراد چتری از طایفه  
 هزار جوان با علم ابرشیم قرمز و مشکوله نقره به ترتیب مباحث میبینی می  
 ایستند با نصد غلام خوش صورت از هزار سوار تا به دست سالد صفی می



راست و نصفی در چپ صف میکشند بزرگان در تقابری ایستاده  
 بجا در میان ایستاده و حاضر عرض است حکم و ایضاً بکمرته بطور قطع  
 رتبه خواری در اینجا کسی نمیدانند چیست روزنامه نویسنده از آنجا میکند  
 بنا در خبر میدهند مقصرین غیر و غنی بزرگ و کوچک بیست و قدر  
 میرسند تا ظهری نشینند آنوقت بنام میخورند بعد قهاری راحت میکند  
 بعد از آن از ظهر و عصر تا نماز غفلت می نشینند و بعد از آن تیرنجک قوده می  
 اندازند و بجرم سر در می راند **مراسم شش سر بنده خال و درجه**  
**نزل پیرزاده محمد بن در امام آباد** در خبر پانزدهم سوال ۱۱۵۱  
 از این مراسم اوضاع و احوال که قبلاً از او نداشت و قشربه معلوم شود و این  
 بهشت ماه آخر از آمدن نداشت و گفتگو می نمود نداشت و بقدر آراء از آنجا  
 که بزرگ سرحد هندوستان است رسید و آنجا را مقصوف شد از کابری  
 نزد محمد شاه فرستاد در ماه ربیع الله خبر آمدن سفیر و گرفتن کابری را

ششم پشیر شاه پادشاه برای رفتن بجنگ نادر در پیردن رتبه شوالیه  
 واسطه اختداف امر در رفتن تا خیر افلاک قریب سه روز زمان بتدریج برای  
 نواب ناصرخان صوبه دار پیش و شجوا فرستاده شد و اقامت نصفی ترا  
 بخوبی طی کرده در تقابری نداشت بایدست نواب بزرگشون گرفت و تیر  
 جنگ دید و منتظر بود قشون از شاه جهان آباد بدست او فرستاده شود و  
 نامه در جواب هیچ اقدامی نشد نداشت و در کابری رفت اما در زمین و در آن  
 آنجا را رو بخود کرد و طایفه صفی را که در آنجا مشهور هستند با خود همراه نمود  
 این نداشت و ناصرخان مکرر سوال و جواب شد و از دربار لوداوی  
 بنا صرخان رسید با وجود این جنگ نمایان که و با نادر و غلبه ایران بنا  
 شد اما طایفه صفی نداشت هر روز راههای غیر معمول و نزدیک پیش می  
 آورد و در ماه شنبان آنجا را مقصوف شد نواب ناصرخان فرار کرده  
 او را گرفته بدست نداشت و مالک چند روز محبوس بود آخر نداشت و او را



جزو و زندای شود سر از از گردانید در غره رمضان این خبر بدیدار رسید  
پادشاه خان و نظام الملک و قمرالدین خان را بدفع نادر مامور کرد و  
بعده تولدت آنها هفت کرد و نیم تومان از خزانه بامقصد داده و تو  
دو هزار قشک با آنها ده ش و درای دیگر همراه آنها مامور کردید و روز از  
شهر حرکت کرده در بیرون شهر در روزه شصت جمع قشون بستمند سلامت  
خان از محفل حکومت خود از حضور ایشان از دو دکن کشته شد بدیدار رسید  
و باره حکم بخبر که و برکت ابراهیم است که در درای و صلح  
مواظقت نداشت و پیغامهای سخت باین آنها دو بدل شد پادشاه  
چون بردستی و خوشوقتی خان و دران مایر بود اورا کفایت و  
حکم کرد نظام الملک و وزیر بیک بروند و آنها دستگیر کردند و این  
خبر رسید که نادرش و بصوابید نا صرفان لباس بپوشید و پوشیده  
بطرز سلاطین بپوشان برکت نشسته و قشون او را از آنک کشته شد

رو بدیدار در حرکت است این خبرش هر استوخش کو در اینجا را خواست  
و از او پرسید چند روزه از راه آب به بطنه و بنارس میتوان رفت و از  
نظام الملک از قصد پادشاه مطلع شد و عویضه عرض کردند و استعداده بودند  
که پادشاه را بپشتن از این حضور مبارک خود بیک نفر بفرستد و خود با قشون زیاده  
فرستاد چند روز با یک گفتگو با کشته شد با الله غره و در این سلامت را نخواستند  
در درشت جهان آباد از پادشاه حواست کند و سایر امراء بدیدار بروند  
بنابر این در بیستم رمضان مرند خان را بدیدار حضور سلامت خان دست اند در راه  
ایستاد و بعضی نیاختان او را برهنه کردند آخر برحمت زیاده خود را  
سلامت خان رسانید اتفاقاً سلامت خان طوری ناخوش بود که نمیتوانست  
حرکت کند پادشاه خبر مالک را مامور کرد و او را بزودی معالجه  
نمایند در همین وقت عویضه از کر یا خان بهادر صوبه دار بدیدار حضور  
پادشاه و سه کاغذ بنوا بهای یعنی نظام الملک و سلامت خان و خان و دران



رسید باین مضمون در نادر شاه با سپاهی عظیم باین محله رسید و تمام  
 زمین داران باطلی شدند و مرغ باقشون قلیا در دارم حاضر جنگ کنیم  
 شاهان و درویشان بدو خراج بکشد و الله چاره از دست میرجوین  
 آباد و محترم معتبری از توابع لاهور است و دوست قلندر خان یک از حساب  
 منصبان زکریا خان بود و ده هزار سوار در آنجا داشت و میرخان دیگر  
 از متابعان ناصر خان و خالد در خدمت نادر شاه است با جمعیست خود  
 و جمعی از قزلباش شبانه باین آباد حمله برد قلندر خان کشته شد و میرخان  
 آنجا را متصرف کعبه سادی نادر شاه و در آنجا نه سال دادگاه از دروغ  
 پیش آمدند زکریا خان بسافت شش فرسخ از لاهور بایست هزار سوار  
 بگشت که بود بیکند از این سوال مطلع شد بشهر مراجعت کوه خبر باین  
 رسید و در نهم سوال خان و دران و نظام ملک و قمر الدین خان بگشت  
 کردند و از شش فرسخ بسافت طی فیما بین خالد به سنبله رسید و نادر

شاه به نادر پیش در است خود داشت گران و مردم در محله پیش  
 در آمدند و از این شخص بود **نهم سوال شاه** در پانزدهم ماه  
 بشاه نوشت و تفصیل اوضاع شاه جهان آباد و لاهور را با رفیق امراء  
 سقوط اطلاع ملام در عهد هم این ماه خبر رسید در زکریا خان به سنبله  
 محلی ناصر خان حدود کار کاه در حاله وزیر نادر شاه است کفایت خان  
 که از صاحب منصبان بزرگ است به حضور نادر شاه فرستاد و نادر شاه با  
 او اظهار مرحمت کرد و در شاک با و خلعت داد بعد از چند مجلس گفتگو  
 بمقتضی سفیر با کفایت خان همراه کعبه نزد زکریا خان فرستاد زکریا خان  
 سفیر نادر را بیکدیوایان خود خواست و بی اطمینان هر باد بدو شستی  
 زد و او را مجوس سخت به باقشون خود از نهر برای جنگ بیرون  
 بعد از آنکه جنگ شروع شد و یکدیگر شلیک توپ کعبه زکریا خان  
 توبه دیر بود و قزلباش با و کرجها با شش کشته بین آنها



و قتل زیاد کفر زکریا خان رو بشهر برکت سوار گای نادرش و بطور  
در نقاب آتش شسته فتنه در با آنها بشهر رسیدند زکریا خان بخانه  
خوف رفت و قتل نادرش و در آخر قلعه خ و منادی ندا داد این خبر  
در اینجا اسباب انقلاب غریبی رخ نمود صبح سه شنبه نوزدهم شوال  
سلطان احمد را احضار کرد و هزاره با تاج و شکوه بزرگ بحضور آمد  
پاکی مرصع از جواهر کردن بهاشته بود پادشاه در ساعت قبل از  
ظهر سوار شد و بقصد رفتن بجنگ نادرش از قلعه بیرون آمد و شاهر  
را با نقاب و مناصب بزرگ مفتخر گفتم و او را سردار مقدمه قتل نمود  
قبل از خود بیاض شیار فرستاد و در حال دلاوری حرکت کنند و به  
در ایگه از پیشرفته انداختن شوند و نوشته در آنها هم حرکت کنند  
پادشاه برسد سالن آن هنوز نرسیده میگویند بکنار رودخانه  
آمده است انقلاب و تفتیش در اینجا دشت انگیز است جمعی از

مردان معتبر و تجار همه روزه حرکت میکنند و صفحات هر دست  
و بقلع را به پایانه میر تر بشت و تو قتل نادرش و در کمال شکیار که  
کنا آتش فقط همین بوده که من فرموده اند و میگویند آتش بزن دست درازی  
کرده روزنامه وقایع و احوال بساز و در روزنامه  
مبنی برستل که میرزا خان تخی سر بلند خان دروی  
نشته و از روی صبر نفسی ترجمه شده در روزنامه  
و بعد از هر می محمد شاه در حوای کرمان بر پا شده بود و در روز فریب چهار  
فرسخ بود و همه را سگربسته در سکران پنجه در عوده توب متعلق پادشاه  
و امراد سوار گفتم بودند در مرکز سرپرده پادشاه بود مقابر آن سور چینی  
سکر نظام ملک و سده الدین خان بود و در آن سکران توپخانه مخصوص  
پادشاه همراه با لوازم آن جاهل بودند و دست راست خان در آن  
خان حاجید خان میر قی شهادت خان و خان زمان خان بودند



در طرف چپ قمرالدین خان عظیم الله خان جان خان سیدنا خان  
در عقب سر پرده پادشاه سر بلند خان و پشت سر او محمد خان بن کوش  
پشت چادرهای خان در آن گیر پارام با طایفه جات و پشت سر خان  
وزیر میرنیز اسول کو طوطی در دست راست نزدیک نگاهخانه یعنی  
سوزیکان خانه دست به روز خان و اسحق خان و اصل خان پشت سر  
انها طایفه آسمیر بودند هر یک از این افراد با قشون مخصوص خود همراه بودند  
و تمام قشون حاضر در اردو در دست هزار سواره و پیاده بهیچ در همین روز  
رسید و حاجی خان شیر قراول نادر شاه بقویه تیلوری در سه فرسخ از  
اردو مسافت داشت رسیده و شتر هزار سوار کرد و همراه دارد و روز نهم  
بعضی از سوارهای قرلباش در اطراف اردو دیده شدند جمعی را که  
خارج باره می آمدند گشته و اسیر نموده بودند چهار نفر از قرلباش را  
گرفته نزد نظام الملک آوردند و روز چهارم نادر شاه قسمتی از اینها

بگذاشت و پادشاه بکتره سر بلند است و قسمتی دیگر را در طایفه کنگا  
و نحو با چهار هزار سوار به تیلوری رسید از این سوار با بعضی نیزه دار و بعضی  
تیر انداز و تفنگچی بودند هر سوار سه تاسه نوکر و هشت و شتر چنان داشتند که  
همه جوانهای قوی و مسلح و سوار بودند بعضی شتر و بعضی قاطر و بعضی پا  
داشتند یک نفر در تمام قشون نادر پیاده نبود سوار است اردو باز چپ  
کعبه در همراه اردو می آمدند همه سوار و مسلح بهیچ عدد همه روی هم حدود  
هزار بود و در وقت جنگ تفاوت مابین اقا و نوکر دیده نمی شد و شخصی  
توانست اردو باز چپ و کعبه را از نوکر و سوار تشخیص دهد همه چنان تیر  
و تائب قدم بهیچ و برابر هر خدمت سخت حاضر در شب شتر تافت  
ازین حاضر بود هر از ترک نهاد و قدم مار اسیر گرفته بودند زنهار وقت جنگ  
با سربازان تفاوت نداشتند همه یک با لباس پوشش باران روی لباس  
پوشیده مگر البته تفاوت در تیر بصورت کشیده و شتر را می پدید



چکه در پادشاه سردار مسلح بودند در این روز چند پیام بنظام ملک رسید که  
قرار صلی ماله شو همه را رد گو و بجنگ رجوع نمود روز پانزدهم زلفه  
پشت بود و سلطان از کمی آب از تپوری حرکت کمره و در محلی که در پشت  
از روی خان در آن بود با فاصله قریب هر فرسخ مترل گو و در صبح  
سلطان و در آن و بجزور پادشاه رفت قریب سه ساعت قبل از  
ظهر خبر رسید در مقدمه قشون ایران اتباع و بنه سلطان در بعضی  
مسافتی از راه دور و بعضی خارج سکر ما بین راهری نادر شاه  
خان در آن افتاده بودند که چه چند نفر را کشته و اموال را غارت  
بروند سلطان این را شنید از دربار بیرون آمد و تعجب و شگفتی  
کنان خواست خان در آن که نزدیک بود با هر پیر و قشون خود  
با و ملحق شد مسطر خان سید خان خان زمان خان میرزا  
شهادت خان اصم علیخان و غیره مجموع بیست و هفت نفر را در

حاجت

صاحبان بزرگ با اتباع خود نیز با و رفتند نادر شاه در تازه از تپوری رسید  
بوسطنی شهابی رفت هزار سوار کرد و هزار نفر قهر هزار نفر بختیاری و هزار نفر  
نقله را مجموع چهار هزار نفر از قشون خود انتخاب کرد سه هزار نفر آنها را در جایی  
مختلف در کین گاه گذاشت پانصد نفر نقله را بمقابله سلطان و پانصد  
دیگر بمقابله خان در آن و نادر شاه را و از جنگ گشتند همیشه از پی  
بکار رفت و آنها شغور شدند و در آن کین بعضی کمره از سر طرف  
ریختند و سخت محمده کردند غیر از این چهار هزار سوار از قشون نادر که  
این جنگ نشد که خودش با هزار سوار پشت را بطراف حرکت میکرده و سوار  
قشون مینمود و دستور میداد بقیه قشون بر حسب حکم در دست صف کشید  
بعضی در طرفه یی خود و حاضر بعضی در یک پشت را با عدو بیامید و باقی  
با عدو در آنجا حجت نشد این چهار پنج هزار نفر تا عصر میزدند جنگیدند قشون  
هندوستان پاکشد سلطان و شیر جنگ و لبر که جنگ خان در آن در

خان



خان در آن بم چند تخم سکر برداشت و در ایامی درش برده و سقوط خان  
 چند توپها بر حسب دیگر گشته شدند و بعضی سخت زخم بردار و بر گشته حسین  
 خان زخم در رخ و رو به رخ رفت و عده کثیری در میدان جنگ بجا افتادند  
 و عده فراریان جنگ برگشته جنجال و قهقهه و قمار غریبی در درون غلبه  
 و اسباب خان در آن و سقوط خان و سلاطین را آدمهای شورش  
 بتاریخ بودند در میان این گفتار پادشاه یعنی محمد شاه بگویند نظام  
 در در مقابل در در رفت و با تفاق و زیر و سایر امر از سکر خان رخ  
 شده و صفوف قشور از آراستند که گاه از دشمن پوشش تر بیاید و اگر شب  
 رسیده بود این تدابیر فایده نمی بخشید و در چنین روز کار یک سره می شد  
 سخت بعد از غروب آفتاب پادشاه بجا در نحو برگشت و چون از قشور  
 در از جنگ فرار کرده و بعضی از آنها که سواطین بنه و بار گشته بودند و رو به فرار  
 اغلب آنها را در راه کشته و غارت کردند بعضی جانی ماندند از جمیع قتل

بود بطوریکه نصف شب پادشاه نظام ملک را خواست در مسافت مابین سکر  
 نظام ملک و پادشاه بکینه دیده می شد نظام ملک در بند خان و قشور  
 خان و سایر امر را در باقی مانده بودند تا نزدیک صبح در حضور پادشاه در شورت بودند  
 نزدیک صبح هر یک بجهت خود مساوت نمودند در نورش توهم چون دیدند از راه  
 جمیعت خان است و هم محمد قزلباش بود و در راه را جنگ کرده و سکر خان  
 بانه از قشور در باقی مانده بود یک دیگر نزدیک نمودند در مسافت مابین پادشاه  
 پادشاه و سکر نظام ملک مجتمع شدند و قشور نظام روز زیر اسلحه و بر قیقه  
 مترقعه آمدن دشمن بجهت نزدیک طغرچ در کوچ بجهت پادشاه بر پا کردند  
 و تمام قشور را هر یک در جاسخ و رتب نمودند قشور تمام شب را در زیر اسلحه  
 و اسب با به عکوفه در زیر زمین بسر بردند روز هفدهم نیز بوخت و اضطراب  
 گذشت و در این روز بکام نداشت و سلاطین و اتباع و اسباب خود را از راه  
 محمد شاه خواست بعضی از آنها در میان در هر متفرق بودند نزد او افتادند



و یک نیز که باقی مانده و آب و اسباب آنها بنابر وقت رفته بود همراه بودند  
 مادرش و حکم که چادری نزدیک برپا داده خود برادر سلطان و شیر جنگ و پسر خان  
 هران برپا کردند با اتباع و بنده آنها در بیرون از راه جدا شدند و کسی جرأت  
 آن نداشت که بیدن آنها برود و ما چون بودند در لوانم و ما یحیی از خود  
 همیشه باشند روز بعد هم نظام ملک و عظیم هر خان برای اصلاح باروری  
 مادرش و رفته شتر ساحت در آنجا بینه و برگشتند در آنجا چه گذشت کسی  
 نشد وقت عصر خان هران از زنی که بر داشته بود و ذات یافت روز  
 نوزدهم نیز بشو و کفش گذشت در شب بنظم ملک خلعت ماهی میر بخش  
 (یعنی سردار مکر) و امیرالدوله که در صبح روز بیستم نقش خان هران را  
 از راه بقایه کمال بردند پادشاه در تخت روان نشست چتری بالایی را  
 بود بدک و طبر در جلو او با غازی الدین خان و عظیم هر خان پرورید  
 چند خوابه و در است که از راه بیرون رفت بیک مسافتی طی می شد

که سواران استاند خود با خوابه و امرا و مذکور هر یک در پی هم نو کردند  
 از روی مادرش رفت در وسط راه طهاب خان و کبیر استقبال کردند  
 و خدمت گو بعد نصر به میرزا پیر مادرش در تخت روان رسید پادشاه  
 و بقاعده محکمت خود احترام می نمود پادشاه نیز از تخت روان پائین  
 آمد نصر به میرزا در بغل گرفت بعد با اتفاق رفته تا به پونجا رسیدند آنجا  
 از کما را جلو گرفتند پادشاه با دره خوابه و امرا گذشتند و صبح  
 ضمیمه مادرش رسیدند مادرش استقبال کرد پادشاه هر دو را بغل گرفت  
 و او را نزدیک خود در روی مسند نشاند بعد از تشریفات و احوال  
 مادرش و پادشاه خطاب کرد ایع طور گفت عجب است در شان پادشاه  
 در امور خود به قید و به افتخار بشید با وجود اینکه کورشان نامه نوشته ام سفیر  
 فرستادم و باز در سستی کهم و در آن شالو نمیدانم جواب کف برای می بفرستند  
 و بواسطه عدم نقاد امر و نظم شایک از سفرای من برخلاف تمام قوانین



مملکت شاکشته شاهر است و قسیمی در آخر مملکت شاکشته گماشته شد  
 لکن خود نداشتند و وقت نوشتن دید سوال کنسید من که هستم و خیال من چیست  
 من بید بود رسیدم بکفر از شاکشته و سلمی بنا و در شهر است جواب پیغام  
 سلمی مرا هم ندادید بعد از آنکه امرای شاکشته خواب غفلت و بیخالی بیدار شدند  
 تمام و سایر صلح حرا قطع کردند و همه با کمال با نفی پیش آمدند در جبهه مرا  
 بخیرند و همه خود را نزدیک و دم آوردند و بفرمود خرم و احیایانند و شاکشته که افتد  
 بعضی را بجای بگذرانند اگر اتفاق بیفتد بتوانند کاری بکنند و امور را اصلاح  
 نمایند که شاکشته از اینها با کمال بیعت در میان سکونای خود جمع شد و بفرمود  
 بکنند که اگر دشمن فرزند شاکشته شانی توانید آب و آتش در اینجا  
 ببرید و اگر ضعیف تر از شاکشته غیر ندزم بلکه ناشایسته بود که خود را  
 نمایند و اگر بدشمن اعتقاد نداشتند و او را آدم بفرمود مشهور میشد  
 نمی بایستی شدت و شخص خود را بخطر بندازید بکفر صاحب صدیق

باور میکردید در مدت قلبا دور است صد وقت بکود و اگر از تجربه و دقت  
 بقاعده او میترسیدید بطریق اولی نمی بایستی بعد از آنکه او را اینطور بکنند  
 و او را شاکشته همه چیز خود را بکمر نبه بکنند بنیاد شهر است بعد از آنکه اینطور  
 خود را گرفتار کردید من تکلیف اصلاح کهم و در شاکشته و است غفلت و بیخالی  
 جاهدند چنان مغرور بفرمود که کوش هیچ نوع مذاکره شاکشته ندادید و صلح  
 خود را ننمودید با آنکه خود بیون خداوند عالیشان و قوت شمشیر مبارز آن خود را  
 جنگ ابدی چه روی ما بفرمود اجداد شاکشته جز بیکر افتد و شاکشته را  
 از این بخشیده و در این مدت بیست سال بطوری از این اعدان که هر یک  
 در مملکت استند یافته اند و چون به کمال از خانواده بنور نیست بفرمود  
 صفوی وقت ایران ادبیت و مغزی رسیده من سلطنت را از شاکشته  
 خلق نخواهم کرد و چون بقید خود خود را مرا مجبور کنم که مسفت بفرمود  
 تا این علی که من راج کز آن منهدم قشون من بود و حرکت زیاده



و از آنکه و غرور است دست ننگ بستند باید بدیع بیایم و در اینجا چند  
روز با غم تا قشون خست ببرد و پیشگی در نظام الملک قرار داده است نسیم شود  
آن شد را بجل خود خواهم که است با مو رخو پروازید محمد شاه در تمام این مدت  
جواب گفت و ساکت بود و بعد است انقلب احوال و خجالت و ادب بود  
در این مجلس خبر از جواد خان و بهروز خان و غازی الدین خان و غیره خبر  
عصر پادشاه هندوستان باره می خواند برکت چند نفر از صاحبان بیاد  
غرض که کهنه که غده فنا غده را کران کرده نه حکم کو دکان آنها را غارت کهنه  
این اقدام بجای اصلاح در اسباب کرانی غده کهنه صبح روز بیت و یکم نظام  
وزیر و عظیم هر خان و غازی الدین خان و بهروز خان در شرف رفته و قتی حضرت  
می شدند نظام الملک با شطی یک ثوب قبا و یک ثوب جبه و یک اسباب  
مفتوح کهنه و عظیم هر خان و غازی الدین خان بهر یک یک جبه و یک ثوب  
شد سه ساعت از شب رفته بخود محمد شاه آمدند و از آنچه نزد پادشاه

شد به عرض کهنه و کسی مطلع نشد و چه که شسته به نزد محمد شاه حکم کو  
پادشاه نظر بپندار جسد کشندگان را دفن کنند بفرموده هزار نفر از قشون هندو  
گشته شد بود و جسد آنها در مسافت چهار فرسخ متوقف بود پس در آن قدری که  
بروی جسد مار ریختند و بر کشته مذکور شمر چهار صد نفر از قشون پادشاه  
گشته و مقصد نور محمد را شمر و از کشته های آنها یک نفر در میدان جنگ دیده  
همان شب آنها را دفن کرد و بعد از قشون هندوستان جمعی چنان زخم برداشت  
که بعد از دو روز بر حرکت نبوده و کسی آنقدر با آنها رحم نکرد و از میدان جنگ آنها  
بیاد زدند و معالجه کنند چنانچه در آن روز که زمان در میان جسد کشندگان بودند  
سه نفر از کشته شدگان بود در این روز که روز بیت و یکم است غده بدون حرکت  
زیاد بدست نیامد یک چارک الی پانزده سیر یک روپیه و دروغ ده سیر بود  
چهار روپیه است حکمت این غده این است و بعد از وقوع جنگ از حقیقت  
محمود است و آنکه از خارج وارد غنچه و هیچ یک از سربازان حیرت نکند



از سگرمای فوج شو در دروی نادرت ه چون مسافت بجهه الی بیت چهار  
فرسخ از اطراف اخذ و تحویل میکنند گندم سه من بیک روپیہ بفروش میرسد  
عدۀ آشناییک بعد از جنگ در سردارها و اطراف به دست قشون نادرت ه  
بناحت و ناز بیرون میروند کشته شدند بچهارده الی پانزده هزار رسید  
از دست و در یک قسم بیک از دروی نادرت ه که در طرف خضر تر نظام  
موجودی در جنگ زخمی شده بود بزم شد جهان آباد حرکت کرد  
و از ترس ناسنی راه مراجعت کرده و امروز وارد ارجش در روز بیست و یکم  
قشون هندوستان را به دست کرنال مقابل قشون نادرت ه حرکت دادند  
حرکت از راه سواره قزلباش بیست و هفت فیصلیت و پنج شتر بزرگ و در  
بتر لشکر زیاد انداختند در روز بیست و چهارم نادرت ه نظام ملک را  
باروی اخذ خواست با پنج یا شش نفر نوکر او را آتشی داشت جمعی از  
قزلباش بر او سوار شده آنگاه را عمارت منهدم و سکنه را بقتل رسانیدند

با غنیمت زیاد مراجعت کردند در دروی نادرت ه اگر نفع یافت شود یک  
بدونیم الی سه روپیہ فروخته میشود و بر کسر باروی نادرت ه برده و خون است  
بقدریک صرف کنند غلۀ بخود و لایق تواند بخرید و در سعت در شب فتنه  
بوزیر فغانی از نادرت ه رسید باین مضمون و قره الدین خان وزیر جلد از فغانی  
محمدشاه و سر بلند خان و محمد خان بن کوش و لطیف الله خان بایر بجنوب شدند  
امداد سوار فلب مردم خوفناک شدند و متوقع بودند و بخرید بزرگواران  
فقیر خواشیم حاضر شود و فیکه این خبر بگوشید رسید سر بلند خان و بایر  
ادرا را احضار نمود و تا نصف شب مجلس شورا داشت بالله عزه پادشاه  
گفت در اختیار اسوار از دست فر بیرون رفته و بایر یک از این سه کار بکنم  
یا فردا با قشون حرکت کنم و از جان بگویم یا آنکه بگریه سم خورده کار نخوا  
توانم و رفع تمام خیال است و ببنوائی را بکنم یا آنکه بر تکلیف که میخوا  
هر یک سید خود پادشاه اگر چه اظفار داشت بشق اخیر بود روز بیست و پنجم



خان و محمد خان و غیره هر یک با اتباع خود به طرف بغداد حرکت کردند و بجهت بغداد  
 باشند و اگر پیش از آنکه نادرشاه برود و بفرمان همراه رفته با تقدیر او همراه باشند  
 و از آن روز هیچ یک از این در خیال بقام اجزاء نرسید غلبه هیچ بهر دست نمی شد  
 و دلش کینه گاه و بایک زید بود با توده بر یک رویه فروخته غیبت مرادش  
 مضمون از نادرشاه رسید سر بید خان خوشوقت و آهنگش و قهر از آنکه  
 محمدش حرکت کند اینجای سفرش روز بیست و ششم سر بید خان بعد از تحویل  
 رو به روی نادرشاه حرکت کرد و بجنبه حکم اتباع و بنده خود را در دست داشت  
 در حرکت داشت خود با خان زاده خان سه نفر سوار و چهار پیاده نوکر داخل شدند  
 که در نزد نزدیک بارگاه منتظر بمانند و چاره کار را بپایان نادرشاه  
 سه ساعت قبل از آنکه از آن روز محمدش بجنبه حکم بر تخت روان سوار  
 چندی با دمی سرداشت امیر خان و اسحق خان و چند خواجه همراه بودند و در  
 از روی نادرشاه رفت و غیبت که رسید در جاده که روز قبل حکم نادرشاه

در جاده برای او زده بودند چاه و در آنجا برقرار کردند و هر قیدی را در آنجا بستند  
 بعد از این که هزار نفر سوار قتلش برای قراولان و سپاهیان در ساعت شب  
 رفته از آن روز محمدش بجنبه حکم نادرشاه رفت سه ساعت و در آنجا  
 بود بعد از آنکه در آنجا حرکت کرد حکم شد که هیچ یک از افراد بیدار نمانند  
 روز بیست و نهم سر بید خان و حضار شاهی در بار نادرشاه رفت حکم شد که  
 توپچی باشی و نسفی باشی برود هر یک از این دو توپچی در دست بود و داشتند توپچی  
 باشی مامور بود در همراهی سعد الدین خان تمام توپچی محمدش و در بار نادرشاه  
 نادر نسفی باشی بجا داشت قمر الدین خان ماموریت داشت باینکه خزانه  
 جواهرات و اسلحه خانه و تمام اشیاء و اسباب و اسلحه مستحق بجا داشت  
 امرای مقتول بود به تصرف بیاد و سلطان احمد پسر محمدش و ملک الزمان که  
 نزد محمدش بفرستاده و بهر الدین خان و سعد الدین خان ابدیغ نذیر تمام نوکر  
 و سرباز قدیم شمول کار خود باشند و همراه بیایند و از متفرقه و سرباز جدید بجا



میخواهند بروند بنا بر این رفتند و تمام اسوار را ضبط کردند هر چه در دست داشتند و ملک از آنجا  
و سایر حرم را بموجب حکم مادرش نزد محمدش فرستادند و در وقت رفتن  
و انقلب غریبی در بخت محمدش بود و این از آنچه بود بخت رفت و مقدر  
شد و جمعی از امیران در ترس چادر و اسباب خود را گذاشته با لاف  
میدیدند در گوشه یافته جان خود را حفظ کنند مخصوصا در باب صنایع  
و خدمه روز بیت و هشتم محمدش با قشون و بنه رو باره می مادرش رفت  
تو چنان در عقب بود راه متوقه و بر باز جدی آنچه بود رضی که در میان  
بروند امراء و خدمه قدیم محمدش بموجب حکم مخصوص در یک طرف راه ایستاد  
خانه کوچک فاصله بود جا گرفته اسوار محمدش و امراء را آورده بودند و ششم  
شاه رخ در بیت طراده توپ با قنات از توپخانه محمدش و انتی بک  
با خوانده و سایر اسوار در ضبط شده بود با یکبار اسوار در شلق توپخانه محمدش  
بود و امیران اسوارش بکابر فرستادند که از آنجا بقصد مادر روانه نمایند

امروز مادرش بقصد مراجع رسیده تمام آقا و افراد در میخواستند  
و خدمه و اسوار و بارانچی و غیره انعام ملاچانچه اوقات گرفتن قد نام عطا  
کرده بود صبح بیت و نهم طهاسب خان و کبیر چهار هزار اسوار و لشکر داشت  
جهان آباد مامورین در قلعه را تصرف در آورد و سلاخان مامور حفظ و حراست  
شهر و خانه و اثاث البیت امراء را عظیم الم خان بود و طیف روانه خانه مامور  
هر یک با اتباع و بنه خود رفتند و چند سوار نفی همراه داشتند و بطوریکه حکم  
شد هر که از آن ضرر و آذینی با ناله نثار برسد سر بید خان حبس بکند  
خود رفت روز غزه مرهمه مادرش مشغول تهیه رفتن بشاه جهان آباد  
و در ساعت بطول آفتاب نذر روز بعد با بیت هزار اسوار منتخب حرکت کرد  
چهار هزار لشکر را مامور شدند طر فیرا حرم از آنجا میگذاشت و با قشون  
نیم فرسخ مسافت داشت فرق بکنند و یکبار از ایران و هندستان  
بنود از آن راه بروند و اگر گرفت مجازات آن قدر بود و در وقت



فاصله هر دست یک تیر رس بود محو شد با چهره بخانه تو از مقبرین باده نذر  
 سوار قزلباش و هزار لشکر از بفاصله نیم فرسخ عقب نداشت و بود در یک  
 سر بلند خان با اتباع و بنه خویش سوار و غده و بنه محو شد و بود در طرف یک  
 اتباع و بنه نظام ملک و قمر الدین خان بود پشت سوار و محمد خان بن گوش با  
 اتباع و بنه و فاصله هر دست ربع فرسخ و یک میدان بیشتر نبود و میان یک  
 از این دست ما سواره قزلباش گشته شده بود و نگذاشتند یکدیگر ملحق شوند  
 یا از جاییکه برای آنها معین شده بود جدا شوند در حرکت بقدر سه فرسخ در آن  
 و یکفرسخ و نیم در عرض از خوا را میگردانید و بی ترقیب همه روزه سوار بود و پنج روز  
 حرکت منقطع نبود و رسیدند چند قریه در عرض رده بود و نه شافات  
 کردند بلکه دانه را کشیدند پانویس و سبوطا نیز تاراج کردند روز ششم  
 در آنچه از سبوطا حرکت کرده به نیرنگ آمدند سرش سر بلند خان اظهار  
 کوه دابزه گرفت پیشتر بر سر صبح بخانه خود رسید روز چهارشنبه

داشت و بیع شمشیر و در آن روز عیسی ششم محو شد و بکج نداشت و در تحت روان  
 سلطان نشست چتر باد و برق بالی سوار بود و بیست سوار پیاده از غده خوش  
 چهار هزار سوار قزلباش همراه او وارد قلعه خوارق نزدیک بخش مکر برای اولین  
 گهیر نداشت و شمشیر بود و اما لشکر آمد نداشت و خیال نداشت و در روز چهارشنبه  
 شب وارد شو صبح بایست هزار سوار با احتیاط تمام قلعه وارد و بنه قشون را  
 در درون خانه نذر گذاشت بعد از آنکه پیاده شد محو شد و به نسبت او آمد و با یکدیگر  
 نزار صرف گفتند و آن عصر صحبت بعضی نداشت و با کمال محبت و مهربانی هر یک  
 در وقتا می نمود احکام سخت صادر می کردند تا ضروری و احتیاجی نیست با آن نداشت  
 و به شغلی با مردم و طلب این امور با آنست حکم می کردند هر کس به ندهد و استیفاء  
 کند از هیچ گونه سیاست از تغییر برین گوش و بینی و چوب دندان رضایقت  
 بنا بر این هیچیک از قزلباش عالی و دانی جوت نکردند با مال صدمه رسانند و  
 اغلب مردم چنان از سپاه وحشت انکیز قشون نادر و بره وحشیانه



بعده که حتی المقدور در مساجد و محبت با آنها احترام میکردند شب نهم نداشتند  
سلامتی را خواست و با تغییر و شدت در باب جمع کردن بیشتر و نظام ملک مساجد  
صد و پنجاه کور خان قرار داد بود با او حرف زد و بعضی گفتند سخت هم باو گفتند  
بعد در ساعت بطریق آفتاب نزد سلطان خان در مدتی بود ضعف و تقویت داشت  
این جهان فانی را بدر گوشت بعضی گفتند در از تغییر بود در رفتار که دیده بود  
شد و بعضی دیگر این عقیده بودند در از غیرت سم خورده و خود را فانی کردند  
شب دهم که عید اضحی بود در ساعت دو روزه اقیقه بعد از طلوع آفتاب بیرون  
تغییر می کردند در بزرگبهره رفت در آنجا با طایف خان و کبیر  
و مصطفی خان عرض بیک و نظام ملک و قمر الدین خان تمام روز را گفتگو می  
کردن و بعد بیشتر بعد از روز در محراب خان نشسته و بعضی به هر گنج می رسیدند  
غله و نسا و حکم کرد در انبارها را غله را باز کنند و قیمت غله را معین نمایند  
نسقی یافتند و در انبارها را باز کردند و گندم تا جوی و نیم یک روید می نمودند

چون این قیمت موافق بیدار صبحان غله بود نزدیک عصر در مراجع کوفته و بعضی  
هم از اشیای خان را از اشیای آنها می خریدند و بعضی را با جمعی از قزلباش در خرید و غله کوفته بودند  
گشتند نزدیک غروب خبری شایع گشته در نداشتند و اسیر شده و بعضی گفتند  
که بعد از اینها اجتماع و گفتگو از حد تصور گذشت تمام اثر را داد و با شایان  
طرف با هر اسیر در دست می آمد جمع شده و شتر می برد و بعضی از قزلباشان  
شد و آنچه در بیرون قله و پای دیوار قله بعضی را غارت کردند و بعضی در سده  
بین قله و درو خان جمع شدند جمعی از آنها گشتند از قزلباشان آنها در رسیدن  
خان مراد خان و سایر خاندانی بزرگ منزل داشتند تمام شب در آنجا حفظ  
مردانست و بعضی چند شلیک توپ و تفنگ از قله و خانه های یک قزلباش را آتش  
بجوشانید که شورش را نگذارند نزدیک شده و غله آنها را تصرف نمود و در غرض  
آتش می افروختند سید ناز خان و امام قمر الدین چند نفر از نسبی کار را برای قرار داد  
خواستند بود در یک اطاق میسر کرده بودند و آتش زد و روز یکشنبه نزد هم در ساعت



که شسته و قشکه شورش بایا درجه بود و در کمال تغییر از قند بیرون آمد و بوی  
اسب ش و در بیدارن چانه چوک رفت قند مرد را که در انجی افتش شریف  
میگردد بخواباند و راه نمش جسمی از قشون خود دید که شب کشته شد بگویند که شد  
قوی فرستاد مردم را آرام کنند و حکم گوید اگر تنهید و وسایع در انجی نباشد  
بقدر گشت بند و لایه با آنها در دهن شورش بودند سوز زبانشند و در قشون  
نور با کرامی و عیادت حرکت کوفته و مردم بجای لیکن آرام شوند بر جرات  
بیمای خود میافزوند بدون هیچ واسطه شروع به تیر و تفنگ انداختن کوفته  
ناورث به مسجد روشن الله در نزد یک محله که توال بود رفت اما به نزد  
مسجد بالی بهای خورفته شروع بسنگ انداختن منصفه از یک از اینها  
یک از چرخه با یک تیر تفنگ مخصوصا رو به ناورث انداخته از دور آتش گویک  
از صاف منصفان را در نزد یک او بسته بود گشت این سبب بزرگ ناورث بود  
خشم و غضب محض را با ماله حکم گوید از آن محض شروع کرده قتل عام کنند

بر بازنا یک طرفت البین از دیوارها و با آنها باله رفتند و شروع قتل و غارت  
منصفه خویشی از بازار صرافان در جلو قلعه است تا عید که قدیم که بگویند و نیم  
سافت دارد در گرفت تا مقبره حبیبی و از طرف دیگر تا بازار قبا که فرشت  
و پیر سلطان متغیر گشتن شدند تمام کوچهها و بازارها و جنبهها و دینارها و در  
بازار خانم و اطراف مسجد جامع و بازار جنبه و جواهر فروشان تمام تاراج شد  
جایار آتش زدند و هر کس را در ماسنها و خانهها و کوچهها و پس کوچهها و دکانها  
از بزرگ و کوچک زن و مرد یا فتنه از دم شمشیر گذرانیدند حتی حیوانات از قتل  
غضب آنها غلصه شد و جمعی زنهای اسیر شدند لطفعلی خان که ماسور بقدر  
عزیزت محمد سمت سیدان سده الله خان و در وازره دج بود چون بخانه  
سر بلند خان رسید سر بلند خان با کمال تعجب و داشت بدقت او را  
در این محله تقصیری ندانند و وعده که مبلغی ببرد و هر علاوه آنها را از  
و غارت منصرف گوید و در جای دیگر قتل و غارت و آتش زدن خانهها



بوضع حبیب مقصود که رهجو نادرش بعد از صدور این حکم بقدر حاجت  
 که در ساعت از نظر گذشته محمد و نظام ملک بحضور آورفته و از ابراهیم  
 شفاعت کفر حکم کرد از قدرت بکشند و بعد ای طاهر اعدام شد و دیگر  
 با مال صدقه رسانند قتر عام از چهار ساعت قهر از نظر تا سه ساعت بعد از  
 ظهر طول کشیده چهار صد نفر قزلباش کشته شد و از ابراهیم نیز بزرگ و کوچک صد  
 بیست هزار و بعضی گفته اند صد و پنجاه هزار از دم شمشیر گشت آنچه از نقد  
 و اموال غارت شد بود قدری بحضور نادرش آورده و بیشتر اموال  
 میان اکثر شرف بخ در بیشتر خانه ها پهنند و ما در کین از آنها زنده مانده بود  
 سی و چهار نفرش روی هم گذاشته و اکثر میزدند در کوه یا نیزه ها  
 معمول می شد با وجود این بقدری نفرت مانده که تا مدت ها در کوه چو چو محکم نبود  
 و شب که قتر شروع شد در خانه در باب فقه شده بودند در یک طرفه این  
 غایب شدند و در کارزار با سبک و ابراهیم باز و خانواده های محترما

بقدر وقت که قزلباشها بمشک کفر بعضی از شخص از ترس ناموس نه تنها  
 زنهار عفو را کشید بلکه حضرت را هم قتل کردند که از این بی و کام مخصوص  
 و قید و سر باز ما سخن نه او نزدیک شدند بیست نفر از خان خانواده خود را  
 آتش زد و هر دقیقه نظر بود در داخل خانه شوز و در را بکشند بر حسب اتفاق  
 از آنجا که گذشتند و بی بی و از یاسر بطوری عفو از سرش رفته بود  
 بیرون رفت و بر باز ما مبعی شد و آنها را بر گردانیده راه خانه عفو را  
 با آنها نشان داد و گفت در اینجای نقد و اموال زیاد هست اینها  
 همه از آنکه خانه او را غارت کفر او را کشیدند و بی کار عفو فرستاد بیچاره  
 بقدر رسیده صد شده بود عفو را از جان خلد صر کوه جمعی کثیر بخوبی  
 زنهار و بیجه ما در خانه عفو را سوزانیدند روز دوشنبه و از دهم حبیب  
 حکم نادرش اسرا بخصوص زنهار اینجای خود بر گردانیدند و بی بی  
 های پر از اشک و در حالیکه غمناک بیان کوه و ذکر آن فاجعه است روز



سه شنبه یزدانم قسمتی از قشون را با خود برد و مامور که به نوپای ران  
 روح الهه خان را بتصرف آوردند اما با اتفاق مغولها که از غلبه  
 قاتار بعضی محصور کردند دست دیگر از قشون با مدد فرستاده پنج الی شش  
 هزار نفر از امانگاه کشید و رسیدند و از ابر توپخانه را با این بانی  
 و صاحبان دست بسته آوردند پس قتل و دزدان در روز خفت  
 و بنصب کوتوال قلع مستقر گهیر با طبع عدم می که تمام مردم بجا خوشنود  
 شوند و از قشون وحشی بداشت باشند دست از قشون مامور حفظ امانهای  
 غله پیر کنج بر دینار مارا مگر که و قوادل بر آنجا کشیدند اسرا را سادات  
 ضبط و تمام ملک و فرادین خان سببی قتل و بعضی اشیاء که صورت  
 تقصیر آنها را مابعد بکشش کهنه و در بیابان بکشش نوشته بود اسرا را  
 در آن و موقوفه خان نیز ضبط کردید و اهرات و نقد و وسایر اسرا را  
 در آن بغیر آنچه در آن داشت سلاطین هفت کرد و نیم خان پیش تر

و اسرا را موقوفه خان قریب سی کرد و آن بود و در حکم نداشت و قوادل اسرا  
 شهر و کناره رودخانه و میدانها در مقام قلع بود که خسته و قد غل کهنه و کس با این  
 از شهر خارج نشود و کسی را از دخول ممانعت نکنند اشیاء صیرا که از برای  
 خان دست بسته آوردند بعضی سر بریده بروی رگهای کناره رودخانه انداختند  
 روز چهارشنبه چهارم جمعی از قوادل میخواستند از شهر بیرون رفتند و کدای در  
 اطراف کشتار شدند قوادل آنرا گرفته کوش و بیرون بریده و سادات  
 مانده روز پنجشنبه با تروهم چون عده کثیری نقش در اطراف قلع و باز در  
 وجای دیگر افتاده و بعضی کهنه بجز هر کس را که بگذرد مجبور گهیر و بیرون  
 بیرون نقش را و داشتند بعضی از نقش را را ملایب بیابسته و بیرون شهر  
 کشیدند بعضی از رودخانه انداختند بعضی را در خیال میکردند بنده و بسته  
 روی هم کشته و با چوب و آوار خانه های خراب آتش زدند و در بعضی  
 شتران و دامان و اسبها را در ملک ایران تا سه سال مالکیت یافتند



باشد و بتوسط پادشاه در حق حقوق عقب افتاده قنون بیکال موجب  
ساعده و مدلل شش ماه موجب برسم انعام تمام امانت در حق حتی خدمت  
و دور در بازارجی مانده غیر سرانجام هر کس در درویشی و عساکر متور داشت  
محمد خان با هزار سوار قتلش مامور که خزانة سلامت را از او پیریب بیاورد  
روز شنبه بمقدم سر بلند خان بدر بار اخصار رخ و بعد از ظهر در آنجا ماند  
شاه با و امر فرمود که یقین دارم بمقدار ضعف و پیری در جمع آدمی چه شکر و تحسین  
آن بروس و تجار و غیره ایتما می نژادید و بتوضیحت میگفتم در ادای کار  
بیشتر مواظبت نماند و رفو تر با بجام برسانی روز یکشنبه بمقدم سر بلند  
خان مجدداً بدر بار رفت نظام الملک و قمر الدین خان نیز حاضر بمقدمه و  
وقت ظهر در آنجا ماندند و نظام الملک و قمر الدین خان در باب شخوذه  
پیشتر اصرار میکردند سر بلند خان رو بنظام الملک که گفت من قبل  
مخاطبه روز بدر دیده و مکرر مجدداً عرض کردم در پیشتر از آنکه چاره را

دست بر حق اقرار می کنید و بواسطه اطمینان خاطر هر دو شاه را نا قابل  
بهر نشاند مواظبت و پیشتر منی را از دست ندهد و بسند می کند که می تواند موجب  
در سنگ را انتخاب کرده با اختیار بدد در مسانی نقدینه و اشیا قیمتی برسم  
پیشتر تقدیم مادرش و شمع فراری بید و این بد بختی را رفع نماید و باندا  
مشرباق و رستی بکند همه خیال کفزد در مخ در این عوایض قصه می نویسد  
شخصی دارم خوشان چاره فکر کرده و بجای دیگران که بعد از اقبال  
متوانند تا اینکه کار با بجا کشید و این بد بختی در شکستگی روی کار نظام الملک  
جواب ندادند و نظام الملک سر بلند خان رو بفرمود که قریب و عدمتی را  
در مادرش در عداوت اندر محمد شاه که بود کتور از شمع با و گفت که شسته را  
باید فرادوشتر کو خالد پادشاه و پیر سخا و بهر دسید که صحت بایر پول  
جمع کنید و بواسطه تأخیر خود را پیشتر از این بلند نماید سر بلند خان در جواب  
گفت البته از هر جا که میسر ممکن شو جمع خواهیم کرد و نظام الملک سر بلند خان از او



گوهر آینه خفایان بول دارند سر بلند خان گفت اگر فرج بول میداشتم  
برای شایسته کار میفرستادم و نمی گذاشتم خدمت دشمن با نیازی را بکشید بلکه  
از آنچه در این مجلس گذشت معلوم شد در نا درگاه بعد از تقیه و استوار قوت  
خود بعد از جود هرات و طه لکات مرصع و برایشان تقیه که در حال پادشاه  
و امراء ضبط شده بود صد و پنجاه کرد و خان از نظام ملک خواسته بود که بر طور  
هست از خوانده پادشاه و اموال خفایان و امراء و سایر مردمان مشغول  
اما که خبر جمع آوری نماید این مبلغ از خوانده پادشاه و اموال امراء موجود  
نمی شد زیرا که در ترازو از مسکوک طله و نفقه بیشتر از بیت و در کرد و دینم تکان  
ولی در دینیه که در داخل خوانده در سالها رسالت مهور بود و کسی نمیدانست  
که در ترازو که چه و چه در ترازو است از طله و نفقه بیشتر از آنچه در خوانده بود  
یافت شد نظام ملک و سایر پادشاهان و امراء و نفقه و سایر اشخاص  
کو قمر الدین خان هم باین قدر تقدیم نمود معاذ حق سبحان و تعالی قرار داد بود

هفت کرد و دینم تکان به بد و بیشتر از کرد و صد و بیست و پنجاه تکان  
نموده است و نفر کند و آنچه از تقیه غارت برای او مانده بود بیشتر از آنچه بود  
و عده که تقیه را از ایالت خود بخواند سر بلند خان و در سطح بچه که در دست  
از این تقسیم مسافت شصت و دو کرد و دینم تکان متوجه در بعضی  
دارگاه و مسقطه یان و صاحبان و متولیان اما که هر یک نسبت به مال خود  
تقسیم کرده بکسر از سابق جمع کردن بعد بعد از تکان بود بعد از مردن او  
و قتل و غارت شرایع امر بر اقبست سر بلند خان و سایر امراء که در این  
مجلس حاضر بودند محال گفید و طهاسب خان در انجام امر تاکید زیاد داشت  
بنابر این قرار شد که عظیم الله خان و چوکلر و کبیر سیارام و الی بنجا  
و همه منصب داران و رؤسای محکم و غیره در خانه سر بلند خان  
جمع شده و این امر را با بنجام بر سر آمد صاحبان و اما که و غیره  
نموده در آنها سرافراز شده حکم نه مالک خود را از نقد نیه و اسباب



بپسند و مجبور دارند و تقدیم کنند هر چه میخواهند بردارد و هر چه را  
 میبخشد مال خوشان بیج هر کس را بخواهد بفرستد و متوجه شود اگر  
 بعد سلوک گفتوگو گفت است بسیار است برسد در این روز اشخاص  
 بچانه سر بلند خان آمده تا وقت عصر مانند بعضی اسامی سیاه گفته  
 بچانه خود مراجعت نموده روز در شب نوزدهم این اشخاص و باره جمع شده  
 و تمام روز مشغول نوشتن اسامی و سیاه کردن بجز در این روز سید خان  
 خان را در شب قبل از قتر عام چند تفرقه لباس را در اتاق حسیر گفته  
 آنها را روزانه بگویم نداشت به شال گفته شهسوار خان و پسران  
 و در آن شب محکم گفته بجز نیز بسیار رسیدند شهسوار خان را بر سر  
 و اندک گیرای ششم پاره گفته روز سه شنبه بیستم سر بلند خان در خانه  
 و بار رفت در آنجا قیام کردان بهانه با وضعت مله رخ و بچانه خود  
 گوید با عظیم له خان و سایر در امر که مشغول آن بجهت همراهی کنند

چهارشنبه بیست و یکم رحیم یک پاشا با درایت سوار تفتک دارد  
 مامور خدمت سر بلند خان گفته در بر منصب دارند محصلین به  
 مجبور نمایند که فیروز آب و شتر هر چه دارند بیرون بیاورند آنچه بکار  
 اصطبل دارند میوز ضبط شود روز پنجشنبه بیست و دوم محصلین بهین  
 کار مشغول بجز در وجه بیست و یکم سر بلند خان و عظیم له خان و غیره  
 حب محکم در قلعه جمع شد و برای تعیین خواه پیشکش مجلس گفته حکم رخ  
 سر بلند خان با بچانه نوزدهم سر بلند خان فرمان است هر اشخاص  
 و الی بنگاله امداد نموده خراج سه ساله پیشکش از او تحویل نمایند بصد  
 هفتاد و پنج تان از خوانه است ای برای محتاج بر سر بلند خان و پسران  
 درایت خان به بچانه نوزدهم مله رخ روز سه شنبه و چهارشنبه  
 شغری فقه پیشکش بجز در این ضمن تهیه آتشباری و جواهران  
 در کناره خانه برای عروسی نصر الله میرزا دارند و میباشند



دختر یزدان بخیر بر کام بخیر داده او رنگ زپ را برای او بگیرد شب  
 پنجم شب زفاف بود محمد شاد برای عروسی سال هجده هزار و  
 پنجاه و یک آن لقمه هدیه فرستاد چند روز بعد از عروسی مادرش و یکصد و  
 هفت هزار و با صد فکان جواهر بر روی او فرستاد مجلس برای جمع کردن  
 ستره تا طریقی شود در قلعه نزدیک دیوان عدالت منعقد بود طاهربخش  
 و مصطفی خان و امیرای محرابه در آنجا حاضر شدند و همه روزه از  
 طلوع آفتاب تا غروب در آنجا بجهت سلام و کلمه منسوب داران و سایر  
 صاحب منصبان نیز جماعه اتصال حضور داشتند و شب بدون قراداد  
 و مستحفظ بجا نه خوف مراجعت میکردند در این روزها و بعد بعضی شام  
 دیدند در پناه سخت گرفته میشود اسوال و امیر و علی خوف را گذاشته  
 به طور بود از شهر فرار کردند و خوشحال بجهت از اینکه آنکه جان خود را  
 نجات دادند چند نفر از امرا در محرابه مجبور بجهت در تمام روز را در قلعه

کمال سخت و وحشت باشند و شب بجا نه خوف مراجعت کنند یک شب  
 و چند نفر از کثیر همراه نداشتند در ایام محرم از هندوستان و قریب  
 یک تو جوت نکرد اسم توفیه و تمام بر زبان بیاورد و بعضی از بزرگان  
 مادرش و در خارج شهر از روزه بفرار در شبی از ایام عاشورا که  
 خوانده و سینه زنی که بجهت سیاست سخت با آنها جاری شد در این شب  
 نسبت جمعی برای قسمتی در از یک کثیر بستی برهند خیم سخت گرفته  
 بطوریکه چند نفر برای حفظ اعتبار و آبرو حفاقت را گذاشته از جمله علمای  
 خان پیر خوانده و نایب سید فولاد خان و در تمام امور که تواند  
 و خیر بود و دختر شنید در میان مردم متقاضی شد برین واسطه روز نهم  
 محرم با خورشید شک خود را بپاره کرد طایفه کشید مرد روز ششم طاهربخش خان  
 و کبیر مجلس رأی نایب قرالدین خان را خواست و در حضور ایشان  
 حکم کرد که او را بریدند قرالدین خواست که بگوید کند طاهربخش خان



گفت بخوابتیر باو گفت نوبت شام خود رسید قمرالدین خان گشت  
 شد و مجلس رای در بواسطه این رفتار از زندگینوار شد بود روز و از دم  
 خوراکت بعضی از مقصدیان محدث هر دو در حضور طهابس خان چوب  
 زدند بطوریکه خون بصورت و بدن آنها جارسرخی سیاهام و چکر کور را  
 سخت چوب به پشت و پهلوی زدند بعد از آنکه سیاهه اسامی حاضرین نادر  
 شاه نظام الملک و سر بلند خان و قمرالدین خان و عظیم آله خان و تقی  
 برادر مرید خان را مامور کرد که فتوای بکش را در مبلغ بیت و در کور  
 در سیاهه اسامی معین شد بود بایده روز جمع و تقسیم نمایند مبلغ و  
 پنج قسمت کعبه و هزار نفوس و از قرابان بهر اهر آنها مامور کرد و در هر  
 یک درایت نفوس و همراه مملکت قسمتی وصول نمایند و اجازه طاهر  
 در هر کس از آنها در سیاهه است در ادای قسمت خود بخیر کند بفرج  
 بکنند روز و هم وقت ظهر امراء مذکور با سردار مشغول جمع فتوای شدند

قسمتی در شد بونیت بحال هر کس بتقدیر نمود بعضی در صاحب بخت کرد  
 متوجه در بعضی فقط هزار و نه صد و آن بیای آنها نوشته بودند و کمران در  
 چهار هزار و آن بیشتر نمیشد موجود نمایند قرب پنجاه و آن با سم  
 آنها نوشته بودند این فتوای از مساعدت نویسنده کان سیاهه نیت  
 بعضی یافت و آنها نیت بعضی دیگر ناشی شد خوش بختی یا بد بختی  
 اشخاص سبب شد بعد از آن هم در بدی هر کس سبب شد تغییر پذیرند جمعی  
 بواسطه شدت عذاب محققین در جمع فتوای از الجی و خوراک شدند جمعی  
 صدمه چوب مردند آنها در جان خدای گفته دست یا یا در آنها میگو  
 شد بود از جمع تابش کار و خیال جز جمع این فتوای نبود و شدت  
 و شافعی نماند و کردند این رفتار چنان را لیرا بیاید کعبه بود اگر  
 کینفر قرابان میان ده هزار نفر سیاهه یا کمال اطمینان هر بدی فتوای  
 بر آنها میآورد تا روزیکه داشت از نیز حرکت کعبه حال بدی منوال بود



قریب یک دورگان بر دم خمیر کهنه قریب بیت و پنج کور تسلیم خوان  
 و بقیه میان امراء و قدری میان هزار سالار ماسور تقسیم پنج سنی گرفت  
 بواسطه کاستن قیمت اسوار از میان رفت شد اسبیکه قریب  
 صد و نود و گان قیمت داشت پنج گان که سلال سر و هفت گان  
 و نیم حالیه میخواستن خواه برسد باشند و ثلثها بود که بیت گان  
 ارزش داشت هفت گان قبول میکردند بجز او هر اشیاء دیگر  
 بهین نسبت قیمت نازل میگذاشتند هر چه نداشت خواه  
 بهین طارما قیمت و در حساب میخواند بکشتن جمع پنج آنکه را نخواست  
 فروختند و قیمت از آنکه تسلیم خواند کهنه و بی برار حساب  
 فایده نداشت چو راه خریداری جزو قریبش نبود و بقیه نازل  
 میزد بعد از روز قدر تمام هر جا انباری بود قریبش ضبط کرده بود  
 این قوه دست راهها را اطراف اسباب کرانی میزدند

برنج یازده سیر روغن پنج سیر یک روپیه بود بیت روز شصت و چهل  
 بهین درجه باقی مانده با نه خوه سر بلند ف و عظیم آه فانی تذکره و اجاره  
 خواسته عرلاهای بار کشت برای آوردن غله بود و باده فرستادند هر کس هم غله  
 داشت فرستاد جمع قریب با غله که رفتند در مدت قریب یکم تنزل کرد  
 و در سه چارک یک روپیه رسید و پنج بیت و پنج سیر و روغن نسبت  
 یک روپیه میفروختند در این مدت سواره قریبش تصدیر  
 فرید باده و سایر جاما از هر طرف سافت مرادده الی بیجه و فرسخ بنا  
 و تا میرفتند مزایع و قرا و سر راه را غارت کرده و اگر اگر مدافعه  
 میکردند میکشیدند قریبش که باب او شتر کار خود خواست علف  
 و گاه میدادند و گاه بی شتر هیچ قیمت گاه دیو نمیدادند کهنه  
 و اغلب آنها علف شتر را و خود محوم برای دانشمند فانی در  
 او مدعی کبریا بشی ش بود با شاره نداشت و هر هزار روپیه نداشتند



با تبول برقرار رخ و منصب خان سمان محمدش و بعضی ناظم درباری ستم  
 کینه و چند روز بعد از حرکت نادرش و دانشمند خان ناخوش شد  
 و در چهاردهم ربیع الله وفات یافت جز او نادرش که کسیر ابراهیم شاه  
 سپرد روز سیم صوفی نام امراء حکم نادرش که قبر از آفتاب در جنوب  
 حاضر شدند در آنجا چهار درخت که نادرش برابر امراء فرستاده بود  
 پوشیده شد خلعت نظام الملک و سر بلند خان و قمر الدین خان و محمد خان  
 بن کوشش از این قرار بود قبا علس ایامی باله پوشش شکاری زرد و زنی  
 پاره زردی چهار درخت یک تبدیل نفیس یک قبضه شمشیر غلاف طلک  
 کار و غلاف مینا بر خلعت و متفاوت بعد از بعضی پنج چهره  
 بعضی چهار چهره سه بعضی در برخی یک پاره زرد و زنی بانوه  
 در زنی متفاوت درجات بود قرب و مسامت از آنجا که نشسته  
 محمدش و در تخت روان سلطنتی با چتر باله سر بر دیوان ایستاد

چند نفر امراء سواره با صله کم پشت سر او بعد از وقتی به دیوان رسیدند  
 محمدش و بعد از این خان فرستاد کسیر ابراهیم بزرگ و چند نفر از منصب  
 درامای معتبر که از دیوانه در ب دیوان امراء پیاده شدند و پیادگان  
 در ب عمارت در نادرش و آنجا بود که در آنجا محمدش و در تخت پائین  
 آه و دوا خورشید نادرش و یک کسیر را در بغل گرفته بعد با هم بنهار خلعت  
 هم بنهار مله شام قدری بعد از بنهار شام مفصله را برابر محمدش و آوردند  
 یک تیج جواهر یک سرچ یک بازو بند و یک کمر بند همه جواهر یک  
 شمشیر دسته مرصع یک شمشیر راست در میان دکان دکن معمول و  
 موسوم بدیوب است با یک قداره مینا نادرش و آنجا بود که  
 بر محمدش و که نشست و از او عذر خواهی کو بعد با بعضی نصایح  
 کرده و دوا عمنو خد صه نصایح او از این قرار بود اکثر بایر تولد  
 تمام امراء را منع کرده و هر یک بقدر منصب و جبه از خزانه بخوا



نقد به سید کند از یک کسی برای خود قشون و نوکر مخصوص نگاه دارد خوش  
همیشه بایر شصت هزار سوار منتخب نگاه داشته و بنوعی روی بهم  
بیت و هر گاه آن مواجب به سید برادر هر ده نفر یک ده باشی صد نفر  
یک یوز باشی هزار نفر یک مین باشی سید بایر لیاقت و اسم  
طایفه و خانواده هر یک را بشناسید و از صاحب منصب و برادر و غیره  
هیچ یک را نگذارید به بیگانه و قبیله عادت کنند هر وقت اتفاق  
بیفتد عده گاه از قشون بردار و بکنیز و رفقا و صدقات و شجاعت  
او ملاحظه است و سوار کنید و بعد از آنکه کار گذشت از آن را  
فورا احضار نمایند که از یک کسی مدت طولانی سردار بنی و نتیجه خوبی  
نخواهد داشت مخصوصا از نظام الک احیاء کنید و از رفقا و  
بچه فتنه دام و مزور و مغرض است و هوای در او در سردار برای  
یک نفر رعیت زیاد است محمد شاه دانت در این مضایق از روی

خبر خواهی است بپادشاه کو و خواهش منو که چون سلطنت متعلق  
بنا داشت است برادر صاحب بزرگ هر کس را لایق میدانستین نماید  
ناورث گفت این کار خدای مصلحت شایسته صاحب رضی درین  
سعیتم کنم در غیاب من بشا اعتنا نخواهد کرد بعد از رفتن بر منصب  
هر کس را لایق میدانید به سید اگر کسی طغیان کند بمیرد اخبار گیرم  
در سلاطین و ادیب شایان نماید اگر لازم بخود قشون خواهیم فرستاد و هرگاه  
موقع اقتضا کند خودم چهارم روزه از قندهار خود را بخواهم رساند  
در هر حال مرا بر هر تصور کنید بعد از این گفتگو محمد شاه و داع کو و  
عسارت عیش و مکر مراجعت نمود در آنجا امرا را از خدمت مایه بنی  
خود بردند روز چهارشنبه چهارم ناورث نظام الک و براندگان  
و سایر امرا را احضار کرد و آنها را با طاعت محمد شاه امر نمود  
تهدید کرد و اگر طغیان کنید سیاست خواهد دید و بعد از خدمت نمود



مذکور شد و در حضور بعضی از امرای خود مشرب و بخت خان و بعضی  
خان و دیگران گفته بود در کارم از روی تدبیر حرکت نکردم باینکه  
سلطنت را بجهت خود تفویض کنم چون شایسته این امر بزرگ نیست  
و وضع دهند و ستان بیشتر از پیشتر متعوض خواهد بود و اگر آنکه نظام  
سد است گذارم چون زیرک و نرو است خیار احتمال دارد در سبب  
انقلاب شود در هر حال چون بتقدیر الهی و اعدا بخت بلند قول اینها  
و الله بهم نفیو انتم بر خدای تعالی توکل و در جمیع شمس و شمس  
بشمار رفت منادی در همه جا ندا داد در بعد از حرکت از در پیچید  
از قریب بشرو اشخاصی که همراه قشون آمده اند در شهر نمانند و هیچ کس  
اینجا را در خانه خود نگذارد و پنهان نکند اما در راه و در راه از مردم  
زنان اما در هندوستان اسیر همراه خود نیاورند مگر غنایم که بوجه نقد خرید  
باشند و نوشته از باغ در دست داشته باشند و شاهر بر میسر و رضای علی

شهادت الله باشند یا نه را بر وفق قانون بقدر در آورده باشند با وجود این غلبه  
یا زن ستوده را بر خدای تعالی خدایت نباید حرکت بدیند هر کس از این حکم  
تخلف ورزد جان و مال او بهدر است بعد از این حکم همه اشخاصی که در این  
زن گرفته بودند چون دیدند میسر ندارند از وطن خود حرکت نکنند و اینها را  
بسیار فرستادند فقط مدهای قلع از روسا و صاحبان بوسه و خوش و  
التماس بعضی زنهار دادند هر از را ضعیف کرد و همراه بودند و بعد از چند روز حرکت  
با درت و مطلق شد و حکم کرد همه را پس بفرستند روز شنبه هفتم داشت  
بشمار رفت و احکام نمود که عا در شهر تمام سرباز در آن روز از شهر حرکت  
کنند روز یکشنبه هشتم خبر از حرکت حکم کو قشون را سان دیدند معلوم  
شد چهار صد نفر سرباز و خدمه و از کعبه نه بسته بودند خان کو تو ال حکم  
شد اینها را بیدار کنند و تحت انکف با در بفرستد و چند نفر نسبی و یک  
میان و نت ماسور او را کو تو ال بعد از تفحص زیاد قریب شصت نفر از اینها



پیدا گوید بیکه است سوار خود و چند نوبتی آنها را فرستاد نزدیک سرهند بار  
 رسیدند مادرش و حکم کرد تمام آنها را سر بیدند و این بن سید فولاد خان  
 چند نفر دیگر از فرزندان را پیدا کرد و میخواست آنها را هم بفرستد و این چون  
 شنیده بود در آن وقت نوزاد سر بریده اند نزد محمد شاد رفت و برآید  
 عرضه داشت حضرت گفت که یقین است اگر آنها را بفرستی آنها را هم  
 سر خواهند برید چو مادر خدای تعالی خون ناحق بشویم بگذارد هر چه میخواهند برون  
 از فرار خدا که با بنی رسید مادرش و متصرف در حرکت بود تا نزدیک بدو رسید  
 حکم کرد اما که تا بنیر و چند قریه دیگر را قدر غارت کند چنانکه این حکم را از آن  
 بود و تجارت قشون متصرف با طراف برابر تحصیل غنای و آذوقه میرفت و چنان  
 در برترقه فرصت بعضی سواران مشتوق را گشته اسب و اسباب آنها را  
 بیفتت میگرفتند شب ما هم باران زیاد رخت میسایندند هر چه بدستشان  
 میآمد ببردند تا آنکه بدو رسید بیشتر از کهنه را که ملا داشتند و با او مفقود

مادرش و از اینجای قوه بسیار متغیر گفید و نیز خبر رسید که مادرش و رنن در  
 کربل را در راه در آنجا فتح و غلبه یافت و گشته و کهنه را و نهصد خان غنای  
 در قریه در متمرکز می مادرش و را بگفت و اسم از آنجا آید بگذارد چند روز قبل  
 از حرکت از دهان مادرش و قسمتی از قشون خود را پیشتر بدهد و فرستاد و قشون  
 قشون بدو روز یک بخ و در کربل خان خبر یافت و حیان و تجارت و صرافیه و  
 متمولین شهر را جمع کرد و قرار داد در کربل خان با آنها بیرون شهر بروند و  
 سرور قشون پیغامی بفرستد باین مضمون در اگر بقدر امانی مقیم هستید  
 و در اینجا حاضریم اگر غارت میخواهید ما از شهر بیرون آمده ایم و اسوال ما  
 اینجاست اگر غیر میخواهید و امانی که شهر بیشتر از هفت کرد و در صورت  
 چنان هزار خان نمی توانند موجود کنند حال هر چه مقصود و دستور بفرستد  
 جوی بارید این شهر که کوچک است و مشرب و آب قهر و غلبه یک قشون از آن  
 سرور قشون بعد از این پیغام لغت دید و مراتب را بنا داشت و اطلاع بدو داد



طرف نداشت حکم بخ تقدیم امانی خبر را قبول کنند و با آنها اذیت نرسانند  
بعد از تسکین این شوره اینی دست قشون حرکت کند و در روزی که مقرر شد  
مادرش ه کوچ در کوچ از نزدیک بدو کند شت روز و شب دهم سر بندانی  
قراول بر روز قله کشته و از روز مامور حراست قله بود روز بعد حکم شد قراول  
خوار بر آید و فقط روزنامه در شب قراول به بعد از این که از قله رفت  
خواست از نظام ملک دیدن نماید اتفاقا نظام ملک در خانه قمر الدین خان  
بجو آنی رفت هر دو را دیدن کو و بی نه خود مراجعت نمود بنور سبکی  
از قشون کشتگان روز قمر عام در بعضی از کوهها و بازرگانی افتاده متوقف  
شدند روز پنجم هر از دهم صبح عظیم به خان و بعد از ظهر قمر الدین خان  
بیدین سر بند خان رفتند روز یکشنبه پانزدهم محرم ه از حبش قمر الدین  
عالی که یک ساعت و نیم در آنی نشست امر را بخوار آمد و پیشکش کرد و اینست  
نظام ملک بعد از مراجعت از قله بخانه سر بند خان رفت بعد از آن

نظام ملک از کون تا روزیکه سر بند خان بیدین اورفت اینی در قله کمر  
ملاقات کرده بودند روز جمعه بیستم با سر خان خلعت و یک پاکه رحمت شد  
و بمنصب میر بخشی سویم برقرار کرده با سخی خان بزرگ پاکه و یک خلعت  
با منصب ویران خالصه رحمت بخ عظیم به خان خلعت پوشیده و  
شد آتش خان پیر خان در آن خلعت پوشیده و در دغه خان کمر  
در چهار دهم ربیع الله سر دانشمند خان در بشارش نداشت و سان  
شد به وفات یافت روز ششم سده الدین خان خلعت پوشیده  
بخان مانع بر قرار از روزیکه مادرش ه از دج حرکت کرد تا امر در دست  
و ششم ربیع الله سر است در امور مملکتی نه اقدامی شد و نه تفکری کرده نه  
چنان بدینا که در مملکت هندوستان رسید و از قیام قیامت  
خبر رسید اینی خفکان خواب راحت و بهوشی و تنب را از شر غم  
و خود پسندی است بعضی بیدار کرده همه بید خوابی نسبت بیکدیگر اتفاق کردند



و تمام حجت و گفتگوی آنها حد و بد گوئی بود بنامی در روز قدر عظمی  
 خواب و ویران شدند بعضی در خواب آنها کشته است هر چه مسکون  
 شدند و باقی خالی است در اگر قبر از خضاب رنگی تغییر نشود بقیه منهدم  
 خواهند شد اما در نزد دشت و وحشت این بیهوش مردمان مجذوب  
 و سرور و کج و بهیوت و هنوز بخود پیاده بفرود آمدند و غریب تر آنکه با چو  
 تقدیسات و نالیدیات در بعد از حرکت نداشتند با هر این خلعت رسیده  
 عبارات ناشایسته و حرکات وحشیانه سر باز می نداشتند متعجب  
 اسباب حجت مردم شده در تمام مجالس با همیر و لذت و بطور تقلید و  
 ذکر میکنند و ابدان بخیال بدبختی و ناگواریهای گذشته متناهی نشینند بلکه  
 طاهر از رفتن نداشتند اوقات شان مخ است سرعینشان از این  
 مردم مستثنی بود سر مال قبر این بیهوش را دید و خود را از خدمت در دست  
 کشید و مرا که در آنوقت در سر کار بعضی میدید و از نتیجه احوال آنها سراسیمه

و اینک ما مور جمع کردن تنویر پیش کشی به اختیار بود و برخلاف میراث  
 آنقدر نقد که تو هست با جمعی همراهی که بطوریکه انداختند از کجی با تمام  
 رسید و این شخص ضرورت دادن در میر و قدرت همراهی با مردم انداختند  
 بد کشوند و از سر بخت خان شکایت کردند خدعه در باره این شخص حکم همین  
 بهی عرب کافی است قیران الله له خ و له  
 قیران رسول قد کهنه مانجی نه و الرسول ستا  
 عن ابن الوری کیف بعد از جنگ در نداشتند محمدت را  
 بانه و یکی به با رومی خود است یک از ادای نداشتند با عرض کوه  
 در دراز در سرهندستان صد هزار اسب و ده هزار شتر موجود است  
 و چون رافت موکات با آنها دمان ظاهر است هرگاه فرمان رود آنچه  
 شتر و اسب بدقی و صطبرش می است ضبط شود بر آنها چند ان سخت  
 نخواهد بود نداشتند و در جواب گفت من با این مردم از هر حیث دمان دارم



نهشته از آن وسيله معيشت نوکر آب بودای او است اغلب آنها  
بیچاره و فقیر هستند اگر آبشان از دستشان برود ابرو و عبال آنها  
کدالی خواهند افتاد و اگر سنگ خواهند مرد حال که در زیر دست هستند  
خلف این بیت است با آنها یکسهم بنابر این هیچ وجه با آنها صدقه نرسد  
و به گویند محمد خان بن کوش در مدتی مدید بخصوص بعد از رفتن نادرش  
منقرض صوبه دار یعنی حکومت آباد بود چون دید امید از تقویض  
ایم از بدو نیست روزیست بمفهم صنو حرکت کوه و زمین دار خود رفت  
در عرض راه چند ده را حورت کعبه در راه دسته های مکار را  
در غلغله است جهان آباد می بردند بگردانید و با خود برد بعد از چند روز  
با حمید خان مع احمد خان مع احمد خان مع احمد خان مع احمد خان تراب  
مع احمد خان مع احمد خان مع احمد خان مع احمد خان مع احمد خان مع احمد خان  
در از سیدان جنگ فرار کعبه مع احمد خان مع احمد خان مع احمد خان مع احمد خان

اجازه در خانه نوشته بود همه از خدمت غول شده نظام ملک و ملک  
خان به محمد خان نوشته بود اگر خشن بر کعبه یا پیر شرا بدار بقوت  
ممکن است قبول او را معذرت باد و بدینسان و الله بنابر امید هر شش بخ محمد خان  
در جواب گفت اگر استعدای من قبول میشود خواهم آمد و الله بنابر این  
خو خواهم رفت بعد از جنگ کرمان تا وقتی که نادرش و نادرش جهان  
حرکت کوه ضرر و خرابی بپادشاه و داری هندوستان از جواهر  
نقدینه و اموال و اسباب و خواجه مزایع غیر از خواجه خاها رسید  
تردیک بهفت صد و پنجاه کرد و گمان بود از این مبلغ نادرش و نادرش  
بازند و بیت و بیج کرد و گمان جواهر و اسباب دیگر همراه برد و جواهر  
مصبیان و بر بزرگان نادریم منفذ و بیج کرد و گمان بردن مخارج قشون تا  
تا نیکه آنچه بود به سبب عفت مانده و انعام با آنچه در انشور سوخت و در نادرش  
خراب شد تردیک صد و پنجاه کرد و شش تا آنچه نادرش و با خود برد و آنچه



قرار است جواهر از مال محمد شاه و سایر امارا صد و هشتاد و هفت کوزه  
 تاج و نیم طلا آگشت و اسلحه دسته مرصع تخت طلوس و نه تخت مرصع  
 شصت و هفت کروز در حریمت و پنجاه هزار تاجان سکه طلا و نقره  
 و کشته و سکه زنده سی و هفت کروز تاج و نیم و چهل و پنج قتی از  
 قبیل پانزده کروز اسباب خانه و سایر پیشه و قتی بیت و کروز و نیم سکه  
 توپ و غیره هفت کروز و نیم هزار فیض هفت هزار سب و ده هزار شتر  
 صد خواجه صد و سی نفر و سیصد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد  
 سکه تر اشرار و سی نفر و سیصد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد  
 و نه نقشه قله و نه شش جهان آبار کشیده و باین ارباب صنایع  
 و بارکش آنچه برای سفر آنها لازم بود با سبکی سیستان و این کار را  
 با بیغ شرط برود مدت سه سال در قندمار هر یک شش صنعت خوب  
 بعد از سه سال از داد بسته میسر دارند برگردند میسر دارند بمانند و این

عوض راه تالاب و جسمی فرار کرده و بدین برگشته از وقت در هو نادر شاه  
 بسند و ستان تا و قیله در مراجعت بدین رسید و میت هزار نفر از آن  
 بیع تصدیق شد در حرکت قشون نادر شاه از تالاب و کربال در راه  
 و کات کشته شدند هشت هزار نفر در جنگ کربال هفت هزار نفر کشته شدند  
 در مدت سه روز بعد از جنگ در نوارع و اطراف ارم چهار ده هزار نفر  
 شدند وقت آمدن بنیاد در سنبل و پانیپوت و سایر دگات در در راه  
 نوارع کشته شدند هفت هزار نفر در قنصر عام بحسب تحقیق کشته  
 صد و ده هزار نفر بعد از قنصر عام در سرای روح آه خان در دگات و  
 نوارع اطراف شهر که مسافت پیچیده فرسخ از اطراف قشون نادر شاه  
 بنابرت میر قند کشته شدند بیت و پنجاه هزار نفر در مراجعت ارم در طایفه  
 سایر دگات کشته شدند هزار و ده هزار نفر کشته شدند و در حوضت نادر شاه  
 زنهای که حوز را با آب انداختند و سوزانیدند و کینه از قتل و سب و غارت



تقف شد بمقت هزار نفو مجموع دریت هزار نفو **است**  
**که محمد شاه بنی برتوفیض توام اراضی واقعه در نزد هفت**  
**انگ نباشد شاه داد است** سابقه در ارض حضرت بهرام  
صلوات مریخ سلطوت قهرمان زمان سلطان سلاطین در ان شاه  
عالیان طریقه اسلحیان پناه سکندر حشمت عرش بر سلطان  
عدل و عدل و پادشاه سپهرشاد نادرشاه خدایه ملکه و سلطان سفرائی  
با این دبار بر روی قرار بعضی امور فرستاده بعضی مانع بود انقتای بهرام  
بعد از آن هم محمد خان ترکمان بر استز کار از خدای رسید و از در  
و کار کرد از ان ماسفرای مزبور را معطر کرده و جواب نامه علیحضرت  
سعظم ایام را بتا خیر انداخته از این راه نقار سفینین صادر شد  
قشون خفونون ایشان سبکده هندی و تن حرکت کرده طوفان  
در صحرای کرمان تدقی منعم حکایت نامه در گرفت از انجی در تقدیر

اللهی هو آفتاب نصرت و فیروزی از مشرق اقبال یزدان ایشان  
طالع کعبه و چون علیحضرت جمشید قدرت سعظم ایامه منغ را رفت و فوت  
است چنانچه مرد الخ و انحال همراهی ایشان سرت مدقات دست  
و در محضر فرس آئین بهجت و صحبت و در منو بعد از آن با تفاق باشد  
جهان آباد اندیکم در انجی خوانه و جواهرات و شایسته سلاطین بودند  
را بنظر ایشان خوضه مانده و بطور بیان هدیه کیم علیحضرت سعظم ایامه  
خواهش بعضی را قبول ننمود و بعلو بهمت و فرط محبت بعد خطه بزرگ  
کورگان و بافتی ز شجره طرخان نفقه کعبه تحت و تاج هندی ستار با  
گزار کردند در ازاد این مد ظلت که از پدر و پسر و از برادر و برادر  
ما توم مالک واقعه در مغرب ره خانه انگ و آب سنده و ناله سگوارا  
در شعبه از شعبات ره خانه سنده است یعنی پیش و در و اضافات  
ایالت کابل و غزنین و کوهستان افغانستان هزاره جات و



در بندگاه با قلعه بزرگ و ضلالت در ارضی و در بندگاه و مسکن جوگها  
و بلوچها و غیره با نظام ایالت تته قلعه رام قریه طریقین خرچن سوا  
و کترا و غیره از احوال تته با تمام اراضی و قراء و قلعجات و شهرها و بندگاه  
از ابتدای سرچشمه رهو انگ یا تمام در بندگاه و آبادیها که رهو خانه انگ یا  
شعبات بدان محیط است تا ناله سکرا در مصب سر رود است بدین  
بایشان و اگر از میکنم فاصله تمام محل واقع در مغرب رهو انگ و  
آن صفیات و مغرب رهو سند و ناله سکرا جو ملک این پادشاه  
قوشوکت است از این بعد شمال و کار گذاران آن و از صفیات  
مذکوره شده و آنرا را بتصرف در آورده زمام حکومت و حکمرانی آن  
صفیات و طوایف و اهل آنجا را بدست گیرند شمال و کار گذاران  
مابین صفیات مذکوره و تخلیه منقعه و از ملک مابین موضع دانسته و  
تمام حقوق مالیه و کدشته خود را بکارانی و نظم و نسق و اقدالیات

از اینجا است قلعه دانند قلعه و شهر لوری بندر یا تمام ملک واقع در شرق رود  
انگ در ورسند و ناله سکرا که باقی خود سلطنت هندوستان  
خواهر بود در شاه جهان آباد مورخه چهارم محرم سنه ۱۱۵۲  
**توضیح**  
**و اصدق** پادشاه که گفته و قریب قریب از نیشانی پادشاه  
**نوشته است** پادشاه قریب پنجاه و پنج سال در قریب ششصد  
مستجاب اتفاق نموند و قوی البلیه است رخساره او سرخ و سوس است ترا  
مابین است و در زحمت در شغل است مانع از برادران است چشم و ابرو  
درشت سیاه و سیاه برانزده دارد و مانند لای گفته و در تمام صدره و ران  
و تصرف هوا بر خرف ره و در سیاه منظر مردانه با و طایفه صدر او بطوری  
لبند و قوی است در عقب بدون عطف از قریب صد ذریع فاصل  
فرمان میدهد هر شراب سبب عتدال میزود بزین به اندازده مایه است و در  
کعبه و عتده آنها اهتمام دارد و این فخره را مانع کار قرار نمیدهند سالی یکبار



زنهار از درون بر بر و قید است کمتر اتفاق می افتد در قهر از یک ملت  
 بنصف شب مانا یا نصف شب با درون میرونیج برکت از نصف  
 شب که شسته بر خورسته و بیرون میاید غذا را در بسیار کم و سادگی  
 بود و غذای معمول است و اگر تراکم در سر و رقی زیاد بخ از غذا غفلت  
 میکند و باز که نخورد برشته در همیشه در جیب دارد و یک جرعه آب قیامت  
 میناید یا در درو یا در نه تقریبا همیشه در بیرون است و بار عام میدهد  
 و اگر در مجلس عام هم نباشد هر کس می تواند به پیغام یا بعد از اسطر مش  
 عفو را بکند سان قشون و تقسیم بر حسب و لباس قشون را بشخصه خود  
 میشود و میگردد صاحب منصبان بهیچ وجه از الوجوه و نیازی رسوم و تقاضا  
 از سر باز گیرند براه از او ضایع تمام مملکت با و روز نامه میرسد و  
 خوانا درش با جاسوسها نیک در اطراف دارد و ملک تبه میناید بعد از آن  
 دیالت و نه گفتوگو گماشته است در هم کلام مشر میناید شعر او این است

که در طلب

در موی طلب حال و خیال حاکم معجزه آنچه را می بیند قوت کند هیچ  
 معنی در حضور این صاحب منصب نشکند و بغیر روزنامه در حاکم هر ماه  
 باید بنویسد هم کلام هر وقت که در روزنامه خود را علیه بنویسد و بجا  
 اطلاع میدهد و در جواب و رسوم سوز بر این خدمت نیست قدری خدمت  
 و مجازات این صاحب منصب است بنظر نادرش است این تدبیر فوق العاده  
 حکما مرا از قندی بر عیقت و خیال خیانت و شورش مانع میشود و  
 بسیار سختی الطبع است بخصوص نسبت به بازگشای راه با وجود  
 منظم و خوب رفتار که به نادرش است که ده فوقی چنان میکند و  
 این بسیار سخت گیر و در طلب نظم است که نیر در مرتب خطای بزرگ  
 شده نه بقتل و آتش را در گن است ن کمتر است بپردن گوش چنان  
 میدهد هرگز بمقتضی از هر درجه و مرتبه که بخ می بخشید و اگر بعد از آنکه  
 وقت کار برسد رسید که کسی توسط کند متغیر میشود و قهر از شوق

تقصیر



تقصیر هر کس مأذن است رای خوراد اظن را نیز وقتی در جنگ  
یا با قشون در حرکت است ماکول و مشروب و خواب او مشترک  
تقریباً است و تمام صفت بهین طور عادت میدهند  
او بطوری قوی است در اغلب دیره شکر است در هوای بخ در  
صحرای در زمین خوابیده بایک باله پوش بخوابیده و زمین آب زیر  
سرگنه آشته گاهی در جنگها برکت حرکت و تعبیر لازم به پیش خانه  
بیشتر افتاده و وقتی بدشمن حمله آورده در ابد استرصد او بجهت فریاد  
در سرفروش کشتی خوشتر حال است بهیچوقت نیست از مأذن در جهان  
قد در رفع خستگی قشون بشود گفت میکند و به از رفع خستگی در حرکت  
تعبیر زیاد دارد غذا را در نیم ساعت پیش تر طول نمی کشد بعد از غذا  
فورا کبار شغل میشود که مواظب خدمت او باشند در روز چهار  
شنبه عیوض میشوند هرگز در روز پنج و جمعه بعسر و طرب غم بر دارند و اما

بعد از خواب آفتاب با طاق خلوت میرود در اینجا قید کار را از خود بر میدارد  
بسه چهار نفر ازند می خوابند و خوردن و صرف شراب می پردازد بیشتر از چهار  
استیگان شراب نمی خورد و وقت خود را بکمال کزادی و مزاج میکند و ازند  
در صحبت خلوت هیچ کس مأذن نیست یک کلمه از امور دولتی سخن برانند و در  
اوقات دیگر هم نباید غذا و هم صحبت با شرب نظیر الفت و موافقت  
دارند بر خلف رسم همقطاران خود بطرز محرمیت رفتار نمایند و تقوا را  
انیس با شرب او در این باب خطا کرده در مجلس عمومی باو بطور نصیحت حرف  
زنند فورا حکم کو آنها را بقتل رسانند و گفت این مردمان سفیه در وقت  
این مادارند و نادانان را غنی فهمند قایل زندگانی نیستند باک بیکه صحبت  
خلوت باو خوش می آیند و در بیرون حد ادب و تعظیم را از دست نمی دهند  
زیاده از حد و اندازده هر بانی میکنند در خارج خلوت مختصر خطه نمیشد  
و حرف آنها مسجع تر از سایر اقوان آنها نیست مادر ندارد و در سنه



هزار و بمقتصد و سی و هفت سید دی مطابق هزار و صد و پنجاه و هجری زنده  
بود و بخوابش بعضی در بنی نواده صفوی خلد ص می و زنده چندی بعد از آنکه ش  
طها ب گرفتار ش بنا در ش ه التماس میکرد که مجدد او را بسلطنت برقرار کنند  
و میگفت یقین دارم در پادشاه قد فی خلد کوه و تورا تا عمر داری سردار  
قشون خلد نمونو نادرش از او پرسید در واقع با بنچه میگوید معتقدی خواه  
داده در مستقدم نادرش خندید و گفت اگر من هم پیر زنی بهم همین خیال  
را میکردم و خواهش دارم در امور دولت مداخله نکنید و بخود خستید  
زن او غمناک شد و طها ب و خواهر کو چک شد سلطان حسین بود  
شنیدم یک دختر از او نداشت چندین طفل از صیغه او و هر پسر از آن در سو  
ایام قبل از آشتی گرفته بود داشت پسر بزرگ او رضا ق میرزا است و  
پنجاله است از طفولیت میان قشون بزرگ شده و از سربازی بتدریج  
لبرتی رسیده و در وقت قشون کشی نادر بهندوستان نائب السلطنه

ایران بخیر و بر دیم او نظر کم برزایست و یک ساله و اسما حاکم مشهوره و اهل خراسان  
است و یک نفر پیکار دارد در امور بهند او است پسر بزرگ او و قتی نایب بود  
فقط بموجب بی کسی که در آن میگردید رهناسبیم که رسید پیشتر از سواجب آن  
منصب با و غنی مالک و نادرش بیشتر از صاحب منصبان با و رقت میکرد و اوج  
مال بود با آنها نشست و برخاست بکند و با و فغانه بود اگر تقصیری از او سرزند  
یا از تکلیف خود غفلت نماید بستی در آن بر او سیاست جاری خواهد شد هر قدر  
رضایق میرزا بهتر از همه خدمت کند او را ترقی عاقله است بر محبت پدری  
نسبت با و از فو مح خود او را ندیده ام و ایشی نمیکند او را می شناسند عقایدش آن  
جایز است در بقدر پدرش نادرش در عالم مشهور خواهد شد چرا که مکرر در جنگ  
شجاعت و تدبیر و هر ساخته و در زمان بهمن نادرش در هند و سیاهستان  
نیز کفایت به نداده از او بروز نمونو از قرار طبعات شخصی که از ایران بخ  
رسیده با حکم مهارت تمام امور مملکت را از پیش برد تا مراجعت بکند



آرام در راحت نگاه داشت در میان صفات بی نظیر نادر شده حافظه او را  
 از غایت نیت کمتر چیزی است که کرده و گفته بیخاطری و در تمام صاحب  
 منصبان عاقل که به شایسته با هم میخواند و تمام سربازهای خود را در میان  
 خدمت کرده اند می شناسد و اگر یک احسان یافتنی کرده بیخاطری و  
 بیک یا دو نفر قوی تر میکند در بنویسد و در همان وقت در میان  
 حکم میکند همه را بر تریب و بلد تا تراد و میانه شنیده ام در وقت جنگ  
 هنر او عجیب است با و قتل آن که در یک زودی طرف غالب و مغلوب  
 تشخیص میدهد و بچه را تمام بقشون خود میبرد اگر یک از صاحب  
 منصبان بزرگ او قتل از غلبه دشمن از رسیدن میبرد و نادرش به شخصه  
 رو با و میرود و او را با تر زنی در همیشه در دست دارد بقشون میرساند و فرما را  
 بجا میبرد بعد از او سید هر در تمام جنگ با و زد و خورد های متفوق و میجرات  
 اگر چه همیشه در جوق قشون است زخمی و جراحتی با و نرسیده و حال اینکه خسته

زیر او کشته شد و کوله بختان او خورده است می توانم خیال چیزهای عجیب دیگر  
 در از این سردرگ دیده و شنیده ام فقر کفر کارهای که بحال از او سر زده بر روی  
 عالم دنیا است قوی که نظیر او در دهر نبوده کشته دیده شد در صورتیکه با نادر  
 پول و آدم چنان آتش غریب از او می هر شد با این خزانه وسیع در حال است  
 آورده چه کار با بیه از او منظر بود احتمال دارد یک سال دیگر زنده بیخ و در این  
 اگر بقصد خود چنانچه تا بحال بجه نایب و معلوم است چنان شخص عالی  
 و شجاع بچه اندازد در سراج بزرگ و عظمت ادب خواهد گرفت (و السلام علی)

من اتباع الهدی



کتابخانه  
 حضرت سلطان احمد  
 تبریز ۱۳۰۵ هجری



